
بازرسی شد
۳۲ _ ۳۶
بردید شد
۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرع الدیات والقصاص والحدود لرفع الفساد بین العباد ونظام عالم الوجود والصلوة علی خیر من شرع الشرعیة الحدود محمد واهل بیته خلفاء المعبود وشفعاء یوم الورود وبعد احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما ابراح ارواح زکیه ودفاتر خواطر علیه ناظمان حل وعقد امور عباد وسالکان مناهج خیر وسداد بنبان بیان واقلام اعلام [illegible] چون نوع انسان مدنی بالطبع ومحتاج بیکدیگر آفریده و غالبا [illegible] حدوث مشاجرات ومنازعات میشود [illegible] جراحات میکرود وانصاً

نفوس اکثر ایشان مایل است بمتابعت لذات وتحصیل شهوات واگر زاجری ومانعی نباشد در عرض واموال یکدیگر تصرف مینمایند ومنتهی بانواع فساد دیگر میشود لهذا احباب مقدس ایزدی تعالی شانه در شریعت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله برای انتظام امور عباد ودفع فتنه وفساد از قطان بوادی وبلاد احکام حدود وقصاص ودیات را مقرر فرموده که زاجر نفوس شریره از ارتکاب فتنه وفساد وداعی ایشان بسلوک طریق صلاح وسداد بوده باشد وچون اکثر احکام مباحث مذکوره از جمله غوامض مسایل فقهیه است ودر غالب آنها اختلاف بسیار میان فقها رضوان الله علیهم هست لهذا فقیر با مر بن لحبیب امتثال امره متع الله المسلمین ببقائه احکام مزبوره را در این رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که نفعش اعم وفایده اش اتم بوده باشد وچون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ آنها لازم ومتحتم بوده اوّل دین دوم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم

قطان جمع قاطن
وقاطن بمعنی ساکن
منه رحمه الله

دولتیار

عقل و حفظ دین باقامت عبادات است و کشتن کافران و مرتدان و جاری
گردانیدن حدود و تعزیرات بر جمعی که اینها را مرتکب شوند
و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت گرفتن است چنانچه حق تعالی فرموده است

نفس حر

و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از برای شما در قصاص
کردن زندگی هست ای صاحبان عقول زیرا که اگر کشنده را بعوض
مقتول نکشند و جراحت کننده را بعوض جراحت نکنند یا دیت
نگیرند کشتن و فساد در عالم بسیار میشود و حفظ نسب بنکاح
و ملک یمین از کنیزان و منع از زنا و لواطه و امثال آنها کردن و
حد بر مرتکب آنها جاری گردانیدن است و حفظ مال باجرای عقود
شرعیه و منع نمودن از غصب و دزدی در مال مردم و حد خدا را
بر مرتکب آنها جاری گردانیدن است و حفظ عقل که امتیاز
انسان از سایر حیوانات باوست بمنع از آشامیدن
شراب و سایر چیزهای مست کننده و جاری گردانیدن حد است

برآشامنده

بر آشامنده آنها لهذا این رساله را بر دو قسم و هر قسم را
بر چند باب مرتب گردانید و هر یک از احکام مذکوره را در بابی بر
سبیل اجمال بر اختصار ایراد نموده والله الموفق والمعین قسم اول
در بیان حدود و تعزیرات است و در آن چند باب است باب
اول در بیان حدود زنا و لواطه و مساحقه و امثال آنهاست و در
آن چند فصل است فصل اول در بیان حد زناست و زنا آنست
که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش یا پس فرو برد بقدری که
حشفه گاه پنهان شود و آن زن بر او حرام باشد و عقدی و شبهه
عقدی و ملکیتی نباشد و در آن چند بحث است اول در بیان
شرایط وجوب حد و آن هفت است اول آنکه زنا کننده
خواه مرد باشد و خواه زن بالغ باشد پس اگر نابالغ باشد
او را آنچه تازیانه که حاکم شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب میکند
دویم آنکه عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد بنا بر مشهور میان علما

بر او حد نیست بلکه او را تعزیر و تادیب میکنند مانند طفل و بعضی گفته اند
که مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد نمیزنند سیم آنکه مختار
باشد پس اگر کسی زنی را جبر کند بر زنا بر زن حد نیست و در مرد
نیز مشهور همین است و بعضی گفته اند در مرد اکراه نمی باشد و اگر مرد زن را
باکراه جماع کند حد میزنند مرد را و مهر مثل آن زن را باو میدهد بموافق
مشهور چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده است بر او حرام باشد
نه آنکه حلیله او باشد و مالک او نباشد پس اگر در حیض وطی کند
یا در روز ماه رمضان اگرچه حرام است اما زنا نیست و حد ندارد
بلکه او را تعزیر میکنند پنجم آنکه در آن دخول کردن شبهه نباشد
بلکه داند که بر او حرام است پس اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرد که بر او
حلال است بر او حد نیست ششم اگر فرج خود را در فرج زن پنهان کرده
باشد خواه در قبل و خواه در دبر بانکه ختنه گاه پنهان شده باشد
که اگر چنین نباشد حد زنا نیست هفتم آنکه شبهه مالکیت نباشد

پس اگر وطی کند کنیزی را که میان او و دیگری مشترک باشد اگر گمان کند
که بر او حلال است حد بر او نیست و اگر داند که حرام است بقدر حصه او
حد ساقط است و بقدر حصه شریک حد میزنند مثل آنکه نصف از او باشد
و نصف از شریک نصف حد که پنجاه تازیانه است بر او میزنند
بحث دویم در اقسام حد زنا است و آن نه قسم است اول کشتن
بشمشیر است و آن بر سه کس لازم است یکی بر مردی که با زنان محرم نسبی
خود زنا کند مانند مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر
و بعضی از علما محرمهای سببی را نیز باین الحاق کرده اند مانند زن
پدر و مادر زن و اشکالی دارد و حد ایشان همین است که گردن
زنند ایشان را و بعضی از علما گفته اند که اگر آن مرد محصن بوده و زن
داشته و با محرم خود زنا کرده است او را صد تازیانه میزنند
و بعد از آن سنگسار میکنند و اگر زن نداشته او را اول صد
تازیانه میزنند و بعد از آن گردن میزنند و قول اول مشهورتر است

و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد دارد دویم کافری
که با زن مسلمانی زنا کند او را نیز گردن بزنند سیم مردی که
زنی را اکراه بر زنا کند او را گردن بزنند و بعضی در این دو قسم نیز
تفصیل سابق را قایل شده اند قسم دویم سنگسار کردن است
و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشند و محصن مردیست
که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زنی یا کنیزی داشته باشد که وطی آن
کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر وطی او باشد
پس اگر در سفر باشد و زوجه با او نباشد یا در حضر باشد و محبوس باشد
که بزن و کنیز خود نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن زن نیز چنین است
که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که همیشه با او
رسد و متعه از برای محصن بودن کافی نیست و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند
و بعضی در مرد عقل را شرط نکرده اند و هر دو قول خلاف مشهور است
و جمعی از علما را اعتقاد آنست که اگر مرد بالغ محصن زنا کند با دختر نابالغ

یا زن دیوانه

یا زن دیوانه او را تازیانه بزنند و سنگسار نکنند و همچنین زن محصنه
اگر طفلی یا دیوانه با او زنا کند او را سنگسار نکنند بلکه تازیانه بزنند
و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و در طفل تازیانه قایل شده اند
و در دیوانه سنگسار و مسئله خالی از اشکال نیست و غلام و کنیز خواه
محصن باشند و زن یا شوهر داشته باشند و خواه نداشته باشند
بر ایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار آنست که مرد را تا کمر و زن را
تا سینه در میان خاک پنهان کنند یا وجوبا یا استحبابا علی الخلاف
و سنگ بر او بزنند تا بمیرد و اگر بگواه زنای او ثابت شده باشد
اول امام بزند و باید که جماعتی را حاضر کنند در آن وقت و بعضی همه را
سنت دانسته اند و بعضی گفته اند که کسی که مستوجب حدی باشد
نباید بر او سنگ بزند چنانچه در روایت وارد شده است
و اول امر کنند او را که غسل بکند و کفن بپوشد و حنوط کافور بر خود
بریزد و بعد از مردن نماز بر او بکنند و او را دفن بکنند

اول گواهان سنگ بزنند پس امام ع اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد

قسم سیم آنست که اول تازیانه بزنند و بعد از آن سنگسار کنند و این
در مرد پیر و زن پیر است که محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذر ایشان
باعتبار پیری و انکسار شهوات کمتر است و گناه ایشان عظیم‌تر و جمع کثیر
از علما فرق میان این قسم و قسم سابق نکرده‌اند و میگویند هر مردی
که زن پاکیزه داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بشرایطی که گفت
خواه جوان باشد و خواه پیر اول او را تازیانه میزنند و اگر سنگسار
میکنند قسم چهارم آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند
و یکسال او را از شهر خود بیرون کنند و این حد مرد بکر است و در تفسیر
بکر خلاف است بعضی گفته‌اند مردیست که زنی را عقد کرده باشد و هنوز
با او دخول نکرده باشد و بعضی گفته‌اند که بکر غیر محصن است خواه عقد زنی
کرده باشد و خواه نکرده باشد و در زن سر تراشیدن و از شهر
بیرون کردن نمی‌باشد هر چند عقد بر او شده باشد قسم پنجم صد
تازیانه است و آن حد مرد یا زن بالغ آزادیست که زنا کرده باشد

و نه عقد کرده باشد بر زنی و نه دخول کرده باشد و بنا بر قول دیگر که
مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست قسم ششم پنجاه
تازیانه است و آن حد غلام یا کنیزیست که بنده باشد خواه محصن باشد
و خواه غیر محصن و در بنده سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نیست
قسم هفتم هفتاد و پنج تازیانه است و آن حد غلام یا کنیزیست که زنا
کرده باشد و نصفش آزاد باشد و نصفش بنده زیرا که نصف حد
آزاد را میزنند و نصف حد بنده و اگر بیشترش آزاد باشد بآن نسبت
حد آزاد میشود زیاده و اگر کمترش آزاد باشد بآن نسبت کم میشود و تا همه اش آزاد
زیاد
نباشد او را سنگسار نمیکنند زیرا که حق تعالی برای مذلت بندگی
بر او رحم کرده است و حدش را سبک گردانیده است
قسم هشتم جمع میان حد و تعزیر است و آن در باب کسی است
که در زمان شریفی مانند ماه مبارک رمضان و روز جمعه و روز
عرفه یا مکان شریفی مانند حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده باشد مشهور

آنست که زیاده بر حد بقدری که امام علیه السلم مصلحت داند اورا
تعزیر و تادیب بنماید **قسم سیم** حکم مرد بیمار یا زن بیمار است که
تاب تازیانه نداشته باشد ترکه چند را لعه و آن تازیانها جمع میکنند
و یکبار بر بدن او میزنند **و اما احکام اول** آنکه زانی را برهنه حد
میزنند و اگر مرد باشد و مشهور در زن آنست که با جامه
تازیانه میزنند و بعضی گفته اند اگر ایشان را در وقت زنا برهنه یافته اند
برهنه حد میزنند والا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را
یافته اند و تازیانه را تفریق میکنند بر جمیع بدنش بغیر از سر و رو و فرج
که بر این اعضا نمیزنند و مرد را ایستاده میزنند و بعضی گفته اند میانه نه
بسیار سخت و نه بسیار هموار و در سرماهای سخت و گرماهای سخت حد
نمیزنند بلکه در زمستان در میان روز و در تابستان در دو طرف
روز که هوا معتدل باشد میزنند **دویم** هرگاه کسی کاری کند که مستوجب
حد گردد و پناه بحرم مکه معظمه برد برای حرمت حرم حد نمیزنند اورا تا از حرم

بدر آید و لیکن در خوردن و آشامیدن بر او تنگ میگیرند تا مضطر
شود به بیرون آمدن پس حد میزنند اورا و اگر آن کار شنیع را در
حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را نگاه نداشته در باب
او حرمت حرم را رعایت نمیکنند و در حرم او را حد میزنند
و بعضی از علما در این حکم ملحق ساخته اند بحرم مکه حرم حضرت رسول
و مشاهد مقدسه ائمه معصومین صلوات الله علیهم را و در این باب سنتی
بنظر نرسیده **سیم** هرگاه زنا مکرر واقع شود و در هر مرتبه نزد حاکم
شرع ثابت شود مشهور میان علما آنست که یک حد میزنند و بعضی
گفته اند اگر زنا با یک زن باشد یک حد میزنند و اگر با چندین زن
باشد برای هر زنی او را حدی میزنند موافق روایت
ابو بصیر **چهارم** زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون
آید و فرزند خود را شیر بدهد اگر کسی نباشد که فرزند او را محافظت
نماید و شیر بدهد و اگر کسی کفالت فرزند او نماید بعد از زائیدن در

سنگسار و بعد از پاک شدن از نفاس در تازیانه او را حد میزنند
پنجم هرگاه مرد و زنی را در یک لحاف بیابند و ثابت نشود
که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان پای او ملاعبه کرده است
و دخول ثابت نشود کمتر از صد تازیانه او را تعزیر میکنند و شیخ طوسی
علیه الرحمه در بعضی از تصانیفش گفته است که هرگاه مردی را با زن
بیگانه در زیر یک جامه بیابند که دست در گردن او کرده باشد
و او را [illegible] صد تازیانه هر یک را میزنند و شیخ مفید رحمه الله
گفته که اگر گواهان گواهی دهند که ایشان را در زیر یک جامه یافته اند یا
بدنشان برهنه ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشان را
تعزیر میکند با آنچه مصلحت داند از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه و در حدیث
صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مرد و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هر یک را صد کم یک
تازیانه زدند ششم هرگاه برده آزادی دو مرتبه حد بزنند و در مرتبه

او را صد

سیم آن کار را بکند میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم میکشند و اگر
بنده را هشت مرتبه حد زنند در مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی
گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از
آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدش نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن
توبه کند مشهور آنست که ساقط نمیشود و حد میزنند او را و بعضی
گفته اند که حاکم مخیر است میان حد زدن و عفو کردن و اگر باقرار
خودش ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه کند حاکم مخیر (است)
میان حد زدن و بخشیدن هشتم هرگاه زنی شوهر نداشته باشد
و حامله شود او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه اقرار کنند که زنا کرده است
بنابر مشهور نهم کسی که مردی را در خانه خود ببیند که با زن او
زنا میکند هر دو را می تواند کشت اما اگر نزد حاکم ثابت نکند
او را قصاص میکنند و میان خود و خدا گناه ندارد بحث ششم در
بیان کیفیت ثابت شدن زنا که بچه چیز ثابت میشود اول

باقرار کردن و اشهر و اقوی آنست که ثابت نشود زنا مگر بآنکه زانی
خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بزنا و خلافست
در آنکه چهار اقرار باید کرد که در چهار مجلس باشد یا در یک مجلس که بشود
نیز کافیست و اشهر آنست که تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند
که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بجبر اقرار کند
اعتبار ندارد و اگر غلام اقرار کند بزنا اگر آقا تصدیق او بکند
او را حد میزنند و اگر تصدیق نکند حد نمیزنند **دویم** ثابت شدن بگواهیست
و ثابت نمیشود و سنگسار نمیکنند مگر بچهار گواه عادل که گواهی دهند که زنای
او را دیده اند مانند میل در سرمه دان یا سه مرد عادل و دو زن
عادله شهادت بدهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند اکثر
علما گفته اند که او را سنگسار نمیکنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند
صد تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از چهار نفر گواهی بدهند ثابت نمیشود و
گواهان را حد میزنند برای فحش گفتن و اگر بعضی پیشتر بیایند و شهادت

بدهند پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اشهر آنست که ایشان را حد فحش میزنند
و انتظار باقی شهود نمی کشند و زنا ثابت نمیشود و شرطست که شهادت
ایشان بر یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز
شنبه زنا کرده و بعضی گویند در روز یکشنبه یا بعضی گویند در فلان خانه
و بعضی گویند در خانه دیگر ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند و مشهور آنست
که حاکم شرع اگر علم بهم رساند که شخصی زنا کرده است بدون گواه و اقرار او
حد می تواند زد و همچنین در سایر حدود هر چه حق الله باشد مانند لواطه
و مساحقه و اگر حق الناس باشد مانند حد فحش تا صاحب حق طلب نکند
حد نمیزنند **فصل دویم در حد لواطه است و توابع آن** و در آن چند
مقصد است **اول** ثابت شدن لواطه نیز مثل زنا یا بچهار گواه است یا
بچهار مرتبه اقرار و مشهور آنست که حاکم شرع بعلم خود حد می تواند زد
چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند حاکم شرع او را
تعزیر میکند **دویم** بدانکه لواطه بر دو قسم است اول آنکه مردی ذکر خود را

در دبر مردی یا پسری داخل کند که حشفه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که
اگر بعضی از حشفه را داخل کند باز این حکم دارد و حد این قسم کشتن است
بر فاعل و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل باشند خواه آزاد باشند و خواه
بنده و خواه مسلمان باشند و خواه کافر و خواه زن داشته باشند و خواه
نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را می کشند
و طفل یا دیوانه را تعزیر میکنند و بعضی گفته اند اگر فاعل دیوانه باشد باز او را
می کشند و امام مخیر است در کشتن کسی که لواطه کرده باشد میان آنکه او را
بشمشیر گردن بزنند یا به آتش بسوزانند یا دست و پایش را ببندند و از
کوهی بزیر اندازند یا دیواری بر سر او خراب کنند و جایز است که اگر بغیر آتش
او را کشته باشند بعد از کشتن بسوزانند دویم آنکه با مردی یا پسری بلا
کند در میان رانهای او یا در پس او بدون آنکه ذکر را داخل کند
در دبر او و مشهور آنست که هر دو اگر بالغ باشند و الا هر یک که محصن
باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن داشته باشد بشرط وطی که

محصن است اگر بالغ نباشد صد تازیانه بزنند و بعضی گفته اند

در زنا مذکور شد سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل
باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند این را نیز مانند قسم اول میکشند
و اول اقوی است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
لواطه آنست که در میان رانهای او داخل کنند و هر که در دبر داخل کند
کافر شده است بانچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است و این را
نیز در مرتبه سیم یا در چهارم علی الخلاف میکشند هرگاه دو بار یا سه بار
تازیانه زده باشند دویم هرگاه دو مرد برهنه در زیر لحاف یا جامه
دیگر بخوابند و در میان ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر باید
میکنند از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه به هر قدر که حاکم شرع مصلحت داند
و بعضی قید کم و زیادت نکرده اند و بعضی گفته اند که هر یک را صد تازیانه
میزنند و این قول بحسب دلیل اقوی است و بنا بر قول اول گفته اند
هرگاه دو مرتبه تعزیر واقع شود در مرتبه سیم صد تازیانه میزنند سیم
هرگاه آقا با غلام خود لواطه کند هر دو را می کشند و اگر غلام دعوی

کنند که مرا جبر کرد اقرار را میکشند و حد از غلام ساقط میشود و هر چند جبر ثابت
نشود **چهارم** هر که پسری را بشهوت ببوسد او را تعزیر میکند حاکم شرع بآنچه
مصلحت داند تا نود و نه تازیانه و در روایت معتبر وارد شده است که هر که
پسری را بشهوت ببوسد لعنت میکنند او را ملئکه آسمانها و ملئکه زمینها
و ملئکه رحمت و ملئکه غضب و مهیا میکرد برای او جهنم و بد جایگاه هست
جهنم از برای او ۰ و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که پسری را از روی
خواهش ببوسد حق تعالی او را لجام کند بلجامی از آتش **پنجم** کسی که بدست
خود با ذکر خود ملاعبه کند تا منی بیاید حرام کرده است و حاکم شرع او را
تعزیر میکند بآنچه مصلحت داند ۰ و در روایتی وارد شده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود چنین مردی را که آنقدر بر کف دستش
زدند تا سرخ شد و او را از بیت المال مسلمانان کدخدا کرد و مشهور آنست
که این عمل بدو گواه یا یک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند دو اقرار می باید

فصل سیوم در بیان حد مساحقه است یعنی سائیدن دو زن
فرج خود را بیکدیگر و این فعل حرام است باجماع ۰ و در حدیث وارد شده است
که اصحاب رس که خدا در قرآن یاد کرده که ایشان را عذاب کرده عمل
ایشان این بوده است و مشهور در حد ایشان آنست که بالا و زیر را
هر یک صد تازیانه میزنند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلمان
باشند ۲ و خواه بی شوهر و بعضی گفته اند اگر محصنه باشند یعنی شوهر دار
باشند الطی که مذکور شد او را سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشند
صد تازیانه میزنند و خالی از قوتی نیست و اگر سه بار تازیانه زنند در مرتبه سیم
که دو بار تازیانه زده باشند می کشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته اند چنانچه
مذکور شد در زنا و اگر دو زن را در یک لحاف برهنه بیابند
بعضی از علما گفته اند که بکمتر از حد ایشان را تعزیر میکنند در دو مرتبه
و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیم صد تازیانه میزنند و در مرتبه چهارم
می کشند و بعضی گفته اند همیشه تعزیر میکنند و حد نمیزنند و نمی کشند و بعضی
گفته اند در مرتبه اول و دویم حد تمام میزنند و در مرتبه سیم یا چهارم می کشند

۲ و خواه کافر و خواه شوهر دار [illegible]

و دو زن از برهنه در زیر یک لحاف حرام است خوابیدن و احوط
آنست که برهنه هم که نباشند در زیر یک لحاف نخوابند و اگر ضرورت
باشد لحاف را در میان ته کنند و در حدیث صحیح از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم منقولست که روزی حضرت
امام حسن علیه السلم در جای حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نشسته بود
ناگاه گروهی آمدند و گفتند حضرت امیر را میخواهیم حضرت امام حسن ع
گفت چه کار دارید گفتند مسئله داریم فرمود بگویید چه مسئله است
گفتند مسئله زنی شوهرش با او جماع کرد چون فارغ شد زن بهمان
گرمی برخاست و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفه مرد را در فرج او
ریخت و دختر بآن نطفه حامله شد در این قضیه چه باید کرد امام حسن ع
گفت مسئله مشکلی است و چنین مسالها را پدرم باید جواب بگوید و
من جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب
پدرم خواهد بود و اگر بفرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امید دارم

انشاء الله که خطا نباشد باید که از زن مهر آن دختر باکره را بگیرند زیرا
که فرزند بیرون نمی آید تا بکارت او بر طرف نشود و زن را سنگسار
میکنند برای آنکه شوهر داشته و انتظار میکشند تا فرزند از آن دختر
متولد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه میدهند که پدر اوست و دختر را
حد میزنند که راضی بمساحقه شده است چون نزد حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه رفتند و قضیه را با حکم امام حسن علیه السلم عرض
کردند فرمود که اگر از من میپرسیدید جواب من همان بود که پسرم گفته است
وجمعی از علما باین حدیث قایل شده اند و بعضی در بعضی از احکام
مذکوره اشکالها کرده اند که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و مساحقه
بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت
زنان ثابت نمیشود مانند لواطه و اگر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه
کند بالغ را حد میزنند و نابالغ را تعزیر میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را
تعزیر میکنند **فصل چهارم در بیان حد قیادت** یعنی قرمساقی

که جمع کند میان مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور
میان علما آنست که او را سه ربع حد زنا بزنند که هفتاد و پنج
تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حد سرش را می تراشند و بر دور
شهر یا قبیله میگردانند و در مرتبه دویم باز هفتاد و پنج تازیانه میزنند
و از شهر بیرونش میکنند و در مرتبه سیم باز تازیانه اش میزنند و در مرتبه چهارم
توبه اش میدهند و تازیانه میزنند و اگر قبول توبه نکند میکشندش و اگر
توبه کرد و باز در مرتبه پنجم توبه را شکست میکشندش و بعضی موافق
روایت قایل شده اند که در مرتبه اول هفتاد و پنج تازیانه میزنند
و از شهر بدر میکنند و این اقوی است بحسب دلیل و در زن بغیر هفتاد
و پنج تازیانه چیزی نیست و قیادت بدو گواه عادل ثابت میشود و بدو
مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند فصل پنجم
در بیان حد وطی بهایم و اموات و در آن دو بحث
است اول کسی که با حیوانی جماع کند اگر ماکول اللحم باشد که گوشت او را

بحسب متعارف خورند مانند گوسفند و گاو و شتر چند حکم ثابت
میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنابر مشهور اول تعزیر وطی کننده
تا آنچه امام مصلحت داند و بعضی بیست و پنج تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت
وارد شده و خالی از قوتی نیست و بعضی صد تازیانه گفته اند و در
روایتی کشتن نیز وارد شده است و آنرا حمل کرده اند بر مرتبه سیم
یا چهارم دویم آنکه گوشت آن حیوان و فرزندانی که بعد از آن
فعل بهم رسند و شیر آنها حرام است و اگر بحیوانات دیگر مشتبه شود
آن حیوانات را دو قسمت میکنند و قرعه میزنند و همچنین تا منحصر در یک
حرام شود و باقی حلال اند علی المشهور سیم آنکه واجبست که آن حیوان را
ذبح کنند و بسوزانند نه برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی
که ما نمیدانیم یا برای آنکه شناعت آن عمل قبیح ظاهر گردد یا برای
آنکه نسل حرام آن بسیار نشود و گوشتش را اتفاقا نخورند چهارم
آنکه اگر ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش بدهد و [illegible]

معتبر از حضرات صادق و کاظم و رضا صلوات الله علیهم منقولست
که مردی که حیوانی را وطی کند اگر ملک او باشد ذبح میکنند
و بعد از مردن میسوزانند باتش و از آن منتفع نمیشوند و بیست و
پنج تازیانه ربع حد زنا برو میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد
قیمت میکنند و قیمتش را ازو میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و
پنج تازیانه برو میزنند راوی پرسید که حیوان چه گناه دارد فرمودند
که حیوان گناهی ندارد ولیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین کرد
که مردم جرات ننمایند بر وطی بهایم و نسل انسان بر طرف شود
تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد مانند اسب و استر و الاغ
آنرا ذبح نمیکنند بلکه از آن شهر بیرون می برند و در شهر دیگر میفروشند
که آن شخص را بواسطه سرزنش بآن عمل نکنند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز
حرام میشود و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت آنرا بصاحب
حیوان میدهند و الا لوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند قیمتش را

تصدق میکنند

تصدق میکنند و حد دیگرش همانست که در قسم اول مذکور شد و بعضی بلوغ
و عقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل و دیوانه اگر چنین
عملی کنند ایشانرا تادیب میکنند و این جنبه بدو گواه عادل و یک اقرار
ثابت میشود و بعضی گفته اند بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت نمیشود و در مرتبه
سیم یا چهارم گفته اند او را میکشند و اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه زده
باشند و اگر حیوان از دیگری باشد باقرار او بغیر تعزیر چیزی ثابت
نمیشود **دویم در وطی اموات** وطی مردگان در احکام مثل وطی زنده است اگر
کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن باشد و زن داشته باشد
او را سنگسار میکنند و اگر زن نداشته باشد صد تازیانه میزنند و زیاده
بر وطی زنده بقدری که امام مصلحت داند او را تعزیر میکنند و اگر با زن
خود بعد از مردن او وطی کند یا با کنیز مرده خود او را تعزیر میکنند و حد
نمیزنند و حکم زنا با زنان محرم بعد از مردن و لواطه کردن با پسر مرده
و ثابت شدن بچهار گواه یا چهار اقرار همه مثل حکم زنده است چنانکه

گذشت باب دویم در بیان حد فحش است و در آن چند مطلب است اول

در بیان موجب حد فحش است و آن نسبت دادن شخصی است بزنا یا
لواطه مثل آنکه بگوید تو زناکاری یا لواطه کننده یا من زنا کردم بتو یا فلان
داده یا فلان جوز داده و امثال این از عبارات که دلالت
بر زنا یا لواطه کند خواه بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن و اگر بگوید
بفرزندی که اقرار باو کرده باشد تو فرزند من نیستی فحش است نسبت
بمادر آن فرزند و همچنین اگر بدیگری بگوید تو فرزند پدر خود نیستی فحش است
نسبت بمادر او و اگر شخصی بگوید تو از زنا بهم رسیده یا بگوید ای ولد الزنا
مشهور آنست که این فحش است و خلافست که طلب کننده حد
مادر است یا مادر و پدر هر دو و بعضی گفته اند اگر هر دو خواسته باشند حد
بکنند او را حد میزنند و الا نمیزنند و بعضی گفته اند مطلقا حد میزنند
برای آنکه معلوم نیست که کدام یک را نسبت بزنا داده است
زیرا که ممکنست که نسبت بمادر زنا باشد و پدر بشبهه شده باشد

و ممکن

و ممکنست بر عکس باشد یا پدر یا مادر را جبر کرده باشد و اگر بگوید با
فلان شخص زنا کردی مشهور آنست که هم فحش گفته است بمخاطب
و هم بشخص دیگر و اگر هر دو طلب حد کنند او را دو حد میزنند
و بعضی گفته اند او را یک حد میزنند از برای مخاطب و نسبت بدیگری
فحش نیست و اگر گوید ای فرزند زانی فحش بپدر داده و اگر گوید ای فرزند
زانیه فحش بمادر گفته و اگر گوید ای دیوث و ای قرمساق بحسب
مشهور فحش نیست و حاکم شرع او را تعزیر میکند مگر آنکه در عرف
ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزن او یا مادر او یا خواهر یا
دختر او یا تصریح کند مانند زن دیوث و اگر گوید حرام زاده مشهور
آنست که فحش نیست زیرا که ممکن است که از وطی در حیض بهم رسیده
باشد و بعضی گفته اند فحش است زیرا که در عرف از حرامزاده
بغیر ولد الزنا معنی دیگر نمی فهمند و همچنین اگر گوید نادرست در لغت
دلالت بر فحش نمیکند اما در عرف حمل بر فحش میکنند و ظاهرا ناپاک

فحش نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد که موجب تحقیر و استخفاف او
باشد و سبب آزار دیگری او گردد بدون آنکه او مستحق آن باشد او را
حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند بآنچه حاکم مصلحت داند مثل آنکه گوید ای سگ
ای خنزیر ای خر ای احمق ای فاسق ای شارب الخمر ای خاین ای کذاب
ای کافر ای زندیق ای مرتد یا ای کور ای کر ای پس هرچند متصف باین امراض
باشد یا ای فرزند شبهه ای فرزند حیض و اگر مستحق استخفاف باشد
مانند متظاهر بفسوق که گناهان را علانیه کند و پروا نکند یا بدعت
در دین خدا کند او را حرمتی نیست و دشنام او موجب تعزیر نمیشود چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه فاسق علانیه فسق کند
او را حرمتی نیست و غیبت او حرام نیست و در حدیث صحیح از آنحضرت
مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه ببینید بعد از من
آنها را که در دین خدا شک میکنند و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر
گردانید بیزاری از ایشان را و بسیار دشنام دهید ایشان را و سخن

بد در حق ایشان بسیار بگوئید و بر ایشان حجت تمام
کنید تا ایشان طمع نکنند در فاسد کردن دین اسلام
و تا مردم از ایشان حذر کنند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند
چون چنین کنید حق تعالی حسنات برای شما بنویسد و درجات
در آخرت برای شما بلند کند و اگر بگوید یا زن خود که ترا باکره نیافتم
او را تعزیر میکنند بنابر مشهور **دوم در شرایط دشنام دهنده و دشنام
داده شده است** شرط است در حد زدن که دشنام دهنده بالغ و عاقل
و مختار باشد پس اگر نابالغ فحش گوید او را تادیب میکنند و بر دیوانه
چیزی نیست و مشهور آنست که در حد کامل آزادی شرط نیست اگر بنده
فحش گوید او را هشتاد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند چهل تازیانه میزنند
نصف حد آزاد و اول قویتر است و در فحش گفته شده شرط است
که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد و مسلمان باشد و عفت
ورزد از زنا پس کسی اگر کودکی را فحش گوید یا دیوانه را یا بنده را یا کسی را

که علانیه زنا کنند و پنهان ندارد او را حد نمیزنند بلکه حاکم تعزیر
میکند ایشان را بآنچه مصلحت داند و اگر شخصی مرد آزاد مسلمان عاقلی را
که مادرش کافره یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه یا بگوید مادر تو زنا
کار بود در حکم او خلافست بعضی گفته‌اند برای حرمت فرزند او را حد
میزنند و روایتی باین مضمون وارد شده و بعضی گفته‌اند او را
تعزیر میکنند برای آنکه مادر را فحش گفته است و مادر مسلمان یا آزاد
نیست و اگر پدر فرزند خود را فحش گوید او را برای فرزند حد نمیزنند
و همچنین اگر زن مرده خود را فحش گوید و آن زن وارثی بغیر از فرزند آن
مرد نداشته باشد او را حد نمیزنند برای آن فرزند و امام علیه السلام
او را تعزیر مینماید **سیم در تعداد حد فحش و احکام آنست** حد فحش هشتاد تازیانه است
خواه فحش گوینده زن باشد و خواه مرد و خواه آزاد باشد و خواه
بنده و بنا بر مشهور او را با جامه حد میزنند و برهنه نمیکنند و
سست‌تر از حد زنا میزنند و در روایت معتبر وارد شده است

که زانی را سخت‌تر از شارب الخمر میزنند و شارب خمر را سخت‌تر
از فحش گوینده میزنند و فحش گوینده را سخت‌تر از تعزیر میزنند
و اگر دو کس یکدیگر را دشنام فحش دهند حد از هر دو ساقط میشود و
هر دو را تعزیر میکنند و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید اشهر آنست که اگر
یک یک را جدا فحش گفته است برای هر یک او را حدی میزنند
و اگر بیک لفظ همه را فحش گفته اگر همه همراه بیایند و طلب حد کنند برای
همه او را یک حد میزنند و اگر هر یک تنها بیایند برای هر یک حدی
میزنند و بعضی گفته‌اند یک حد میزنند مگر آنکه بلفظهای متعدد فحش گفته باشد
و جدا جدا بیایند و طلب کنند که در همین صورت برای هر یک حدی
میزنند و اشهر آنست که در تعزیر نیز تفصیل اول جاریست و مشهور آنست
که حد فحش میراث میرسد پس اگر شخصی که او را فحش گفته‌اند بمیرد هر یک از
وارثهای او طلب حد می‌توانند کرد بغیر از زن و شوهر که ایشان
طلب حد نمی‌توانند کرد و هر یک از ورثه که عفو کنند باقی ورثه طلب

میتواند که جمیع حد را واین حد ثابت میشود بدو گواه عادل یا بدو
اقرار و با آن شخصی که باو فحش داده طلب حد نکند او را حد نزنند و او می
تواند عفو کردن و بخشیدن پیش از ثابت شدن نزد حاکم شرع و بعد از آن
و اینجا حد ساقط میشود باقرار دشنام داده شده یا آنچه باو نسبت
داده یا ثابت کردن دشنام دهنده آنچه را باو نسبت داده بگواه و اگر
نسبت بزن خود داده باشد بلعان ساقط میشود حد و اگر آقا غلام خود را
یا کنیز خود را دشنام فحش گوید تعزیر حد بر او واجب میشود

باب سیم در حد خوردن شراب و سایر مسکرات

کسی که چیزی از مست کننده‌ای مایع را بیاشامد مانند
شراب و بوزه خواه از جو بعمل آید و خواه از گندم و خواه از برنج یا ذرّه و
خواه از سایر حبوبات و خواه از شکر و خواه از خرما و هر چه بسیارش
آدمی را مست کند و عقل را زایل کند اگر چه یک قطره از آنرا بخورد یا معجونی
بخورد که در آن داخل کرده باشند هر چند مضمحل شده باشد و مست نکند
یا آشامیدن و خوردن آنکه بالغ و عاقل و عالم بحرام بودن و عدم

اکراه

اکراه و جبر حد واجب میشود و همچنین بآشامیدن شیره انگور که جوشیده
باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث آن نرفته باشد بشروط
مذکوره حد واجب میشود بنابر مشهور و در شیره خرما و مویز که بجوشد
و دو ثلثش نرود و مست کننده نباشد خلاف است و اشهر حلال بودنست
و این حد بشهادت دو عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار بنا
بر مشهور و بعضی بیکمرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان
ثابت نمیشود و مشهور آنست که حدش هشتاد تازیانه است خواه مرد باشد
و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و بعضی از علما را اعتقاد
آنست که بنده را چهل تازیانه میزنند نصف حد آزاد و خالی از
قوتی نیست و در مرتبه سیم یا چهارم او را میکشند هر گاه در مرات
سابقه تازیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب
خورده و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که
ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و آنرا حلال داند

توبه امش میفرمایند و اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد
او را میکشند و بعضی گفته‌اند اگر مسلمان زاده است او را می‌کشند و اگر
مسلمان زاده نیست توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه
نکند او را می‌کشند بنابر مشهور اما اگر مست کننده‌ای دیگر غیر شراب را
مانند بوزه آشامد یا فروشد و حلال داند او را نمی‌کشند بلکه
حد میزنند زیرا که اگر چه حرمت آنها اجماعی شیعه است اما ضروری
دین اسلام نیست زیرا که جمعی از مسلمانان مانند حنفیان آنها را
حلال میدانند و اگر بنگ و مست کننده‌ای جامد را بخورد بعضی گفته‌اند
او را حد میزنند بلکه تعزیر می‌کنند **باب چهارم در بیان حد دزدیست** و دران
چند فصل است **فصل اول در بیان شرایط حد است** و دران سیزده شرط است
اول آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علما
آنست که دستش را نمی‌زنند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علما
موافق روایات معتبره قایل شده‌اند که در مرتبه اول و دویم او را

می‌بخشند و در مرتبه سیم تعزیرش میکنند و در مرتبه چهارم گوشت سر
انگشتانش را می‌تراشند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند
بالای چهار انگشتش را می‌برند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان می‌برند
بروش مردان بالغ و بروایتی در اول و دویم عفو میکنند و در سیم بند
بالای انگشتانرا می‌برند و در مرتبه چهارم بند دویم را و در مرتبه
پنجم بند سیم را و دور نیست که این مراتب منوط برای امام علیه السلام
بوده باشد **دویم** عقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند
تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل دزدی کند و بعد از آن دیوانه شود
مشهور آنست که حد ساقط نمیشود **سیم** آنکه او را شبهه عارض نشده
باشد مثل آنکه گمان کند که مال اوست و بردارد و معلوم شود که
مال دیگری بوده یا آنکه از مال مشترک بردارد و بقدر حق خود و اگر زیاده
از حق خود بردارد و بقدر نصاب قطع دانسته حد برا او لازم میشود **چهارم**
آنکه شرکتی در آن مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از اصحاب مثل آنکه کسی

می‌کشند

از آن جماعت که جنگ کرده اند با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته اند
پیش از قسمت بدزدد دستش را می برند بنا بر قول این جماعت و اکثر
محققین علما قایل شده اند که اگر زیاده از حصهٔ خود بقدر نصاب قطع
برده باشد دستش را می برند پنجم آنکه مال در حرزی بوده باشد
که متعارف است که آن قسم مال را در آن حرز میگذارند مثل آنکه زر یا متاع در
صندوقی باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طویله بوده
باشد که درش را بقفل یا کلون بسته باشند و اگر مالی را در زمین
دفن کرده باشند مشهور آنست که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند
که هر چیز که از جایی بدزدند که غیر مالک را جایز نباشد رفتن به آنجا
حکم دزدیدن از حرز دارد پس اگر مالی در صحن خانهٔ کسی گذاشته باشد
و کسی بی رخصت صاحب خانه رود و بدزدد دستش را می برند و این
خلاف مشهور است و بنا بر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا
حمامها یا کاروانسراها یا مساجد بدزدد دستش را می برند و اگر مالی

در مسجد باید در این قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منعی از رفتن به آنجا
نیست بدزدد در حالتی که صاحب مال ملاحظهٔ آن کند و او را غافل کند
و بدزدد و بعضی از علما گفته اند که دستش را می برند و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را
در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی آن خوابیده باشد و کسی بدزدد
حکم حرز دارد و نادری از علما قایل شده اند که در هر جا که چیزی بدزدد
حد لازم میشود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است و دو قول
سابق میان متأخرین متروکست و اگر کسی میوه را که بر درخت باشد
بدزدد دستش را می برند موافق مشهور و بعضی گفته اند که اگر درخت در باغی
باشد یا خانه که درش را بکلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد
ششم آنکه دزد حرز را شکسته و مال را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری
در را شکسته و او مال را بیرون آورد هیچیک را دست نمی برند بلکه از شکننده
در تاوان در را میگیرند و از برنده مال تاوان مال را میگیرند اگر تلف
کرده باشد و اگر شکننده در در بردن مال شریک شود و حصهٔ او

بقدر نصاب بشود دستش را می برند و بیرون بردن مال اعم است از آنکه
که خود بردارد یا ریسمانی بر آن ببندد و بیرون بکشد یا بر حیوانی بار کند
و بکشد یا براند و بیرون برد یا بدست کودک غیر ممیزی بدهد که بیرون
برد هفتم آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد
دستش را نمی برند و موافق مشهور در حکم پدر است اجداد پدری هر چند
بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند هشتم آنکه پنهان بدزدد
پس اگر کسی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد یا بدزدد دستش را نباید حکم
دزد ندارد و حکمش بعد ازین خواهد آمد انشاء الله نهم آنکه دزد غلام
صاحب مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بدزدد یا غلامی که در میان
غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را نمی برند و گفته اند
علتش آنست که ضرر بمالک بیشتر میرسد دهم آنکه نوکر و مهمان نباشد
بنابر قول جمعی از علما و اکثر گفته اند که این در صورتیست که مال را از ایشان
پنهان نکرده باشد و ایشان از حرز بر نداشته باشند پس اگر صندوق را

بشکنند

بکشند یا در را بشکنند و بردارند دستشان را می برند یازدهم
آنکه آن مالی را که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع
علما چنانکه مذکور خواهد شد دوازدهم آنکه صاحب مرافعه بکند و طلب مال
و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از دست
بیرون بگذرد و ببخشد پیش از آنکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط میشود
و اگر بعد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم شرع ببخشد حد را فایده
نمیکند بنابر مشهور سیزدهم خلافست که آیا شرط است که نصاب قطع را
یکدفعه بیرون آورد یا نه بعضی گفته اند شرط است که مجموع نصاب را یکمرتبه
بیرون آورد پس اگر حرز را بشکند و صد تومان را عباسی عباسی بیرون
آورد دستش را نمی برند و بعضی گفته اند که اگر در مرتبه اول بقدر نصاب
نباشد که در مراتب دیگر بقدر نصاب باشد نمی برند و این قول قوی است
و اکثر گفته اند اگر بقدر نصاب در آورد اگرچه در چندین دفعه باشد
دستش را می برند فصل دویم در نصاب قطع است و در آن خلافست و مشهور

میان علما آنست که ربع دینار است یعنی چهار یک اشرفی تمام چهار دانگ
ونیمی مصروب بسکهٔ معامله یا قیمت آن و ابن بابویه و ابن جنید
رحم الله علیهما پنجیک دینار گفته اند و قول اوّل قوی تر است و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت
پرسیدند که در چه مقدار از مال دست دزد را می برند فرمود که در ربع
دینار پرسیدند که در دو درهم می برند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت
که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او
اطلاق میکنند و او در این حال نزد خدا سارق و دزدست حضرت
فرمود که هر که بدزدد از مسلمانان چیزی را که ضبط کرده باشد و در حرز
گذاشته باشد نام سارق بر او اطلاق میکنند و او نزد حق تعالی دزدست
اما دستش را در کمتر از ربع دینار یا زیاده نمی برند و اگر در کمتر از ربع باید
دست بریده هرآینه اکثر مردم باید دستشان بریده شود فصل سیم
در بیان حد دزدست هرگاه بالغ عاقل مقدار نصاب را بدزدد از حرز

و ثابت

و ثابت شود واجبست بر دزد که مال را پس دهد و اگر تلف شده باشد
مثل یا قیمت آنرا بدهد و حاکم شرع میفرماید که چهار انگشت او را از بندی
که متصل بکف دست است از دست راست میبرند و کف دست و انگشت ابهام را
برای او میگذارند برای وضو و نماز او نه بنحوی که سنیان میگویند
که از بند دست می برند و اگر بعد از بریدن دست در مرتبه دویم دزدی
کند پای چپش را می برند از مفصل میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند
که در نماز تواند ایستاد نه بروش سنیان که از قوزک می برند و اگر مرتبه
سیم دزدی کند بعد از بریدن دست و پا در زندان او را همیشه حبس میکنند
و اگر در زندان نیز از حرز بقدر نصاب بدزدد او را میکشند و اگر
چند دزدی یکبار ثابت شود یکمرتبه دست راستش را می برند و در این مقام
چند مسئله محل خلاف و اشکال است اوّل آنکه کسی که در مرتبه اول دزدی
کند و دست راست نداشته باشد مثل آنکه بقصاص یا بجهت دیگر غیر دزدی
بریده شده باشد در این صورت خلافست بعضی گفته اند دست چپش را

می برند و بعضی گفته‌اند پای چپش را می برند و بعضی از متاخرین احتمال داده‌اند
که بریدن بالکلیه ساقط شود و مسئله خالی از اشکال نیست
دویم آنکه دزدی کند و دست راستش شل باشد مشهور آنست
که دست راستش را می برند و بعضی گفته‌اند نمی برند برای آنکه دست شل را
که ببرند خون آنرا قطع نمی توان کرد و باعث قتل او میشود بلکه دست چپ
او را می برند یا پای چپش را یا حبس میکنند او را سیم آنکه دزدی کند و دست چپ
نداشته باشد یا دست چپش شل باشد اشهر آنست که دست راستش را
می برند و بعضی گفته‌اند نمی برند او را در زندان حبس میکنند و در صورتیکه هر دو دستش
شل باشد نیز این خلافست چهارم آنکه حد آدمی که دستش را می برد اگر
بغلط دست چپش را ببرد و بعضی گفته‌اند بریدن دست راست ساقط میشود
و اکثر گفته‌اند دست راستش را می برند و دیت دست چپ را با او بدهند
و مشهور آنست که بعد از بریدن دست سنت است که دستش را داغ کنند
تا خون بند شود و او را بگذارند فصل چهارم در بیان طریق حد دزدیست

دزدیست و آن بر وفق مشهور بدو گواه است یا بدو مرتبه اقرار کردن و بعضی
گفته‌اند بیک اقرار نیز ثابت میشود و خالی از قوتی نیست و بنابر مشهور اگر
یکمرتبه اقرار کند مال را از او میگیرند و حد نمیزنند تا مرتبهٔ دیگر اقرار کند
و اگر غلام یا کنیز اقرار کنند بدزدی اعتبار ندارد و دیگر آنکه آقا تصدیق
ایشان بکند و اقراری که از روی جبر و شکنجه باشد بحسب شرع اعتبار
ندارد و هرچند عین مال دزدیده را پس آورد و بعضی گفته‌اند که اگر بعد از
اقرار عین مال دزدی را پس آورد حد ثابت میشود و روایتی بر این مضمون
وارد شده است فصل پنجم در بیان نبش کفن و در آن چند مطلب است
اول در حکم کفن دزد که قبر را شکافته باشد و کفن را دزدیده باشد
چند قول است اول آنکه دستش را می برند مطلقا خواه قیمت کفن بقدر نصاب
باشد و خواه نباشد دویم آنکه اگر کفن بقدر نصاب بوده دزدیده است
دستش را می برند و الا نمی برند بلکه تعزیرش میکنند سیم آنکه در مرتبهٔ اول نصاب
شرط است و در مرتبهای دیگر دستش را می برند هرچند کمتر از نصاب

باشد چهارم آنکه اگر کفن دزدیده است مطلق دستش را می برند و اگر عادت
به نبش قبر کرده است دستش را می برند هر چند کفن برنداشته باشد
پنجم آنکه دستش را می برند مطلق خواه کفن برده باشد و خواه نه و خواه
کفن بقدر نصاب باشد و خواه نه مگر آنکه مکرر این کار کرده باشد که
دستش را می برند و اشهر قول دویم است مطلب دویم اگر کسی آدمی را بدزدد
اگر بالغ است آن که دزدیده اند دستش را نمی برند و اگر نابالغ است اگر
طفل ممیز نیست که تمیز میان نیک و بد نمیکند باز نمی برند و اگر کودک غیر ممیز است
اگر بنده است و آن را از حرز دزدیده است و قیمتش بقدر نصاب هست
دستش را می برند و اگر آزاد باشد بعضی گفته اند دستش را نمی برند و بعضی
گفته اند دستش را می برند نه برای دزدی بلکه برای آنکه فساد در زمین کرده است
و ظاهر بعضی از اقوال اخبار آنست که اگر کودک ممیز آزاد یا مرد بالغ
آزاد را بفروشد باز دستش را می برند و خلاف مشهور است مطلب
سیم کیسه بر و طرار که از جیب جبه و بغل مردم زر میربایند اگر علما گفته اند

که اگر از جیب جامه بالا بدزدد نمی برند دستش را و اگر از جیب جامه زیر
بدزدد می برند و بعضی گفته اند اگر زری را مثلا در جامه خود گره داشته
بسته باشد اگر از اندرون بسته است دست می برند و اگر از بیرون
بسته است نمی برند و ظاهر روایت غیر این است و طراران و عیاران
که علانیه دستبرد و اشیا میربایند دست بریدن نیست ایشان را
بلکه تعزیر میکنند مطلب چهارم کسی که خوردنی بدزدد در سال قحط دستش را
نمی برند زیرا که فی الجمله عذری هست ایشان را و در باب قطع دست
کسی که جامه کعبه معظمه را بدزدد خلافست و اشهر آنست که نمی برند و
همچنین خلافست که کسی که در خانه بسته را بدزدد دستش را می برند یا نه
و همچنین کسی که شتران و حیوانات غیر آن را بدزدد در وقتی که مالک
یا اجیر مالک نظر با نها نکنند می برند یا نه و مشهور در اینها آنست
که نمی برند مطلب پنجم کسی که دو مرتبه دزدی کند و هر دو در یک مجلس نزد
حاکم شرع ثابت شود دست راستش را می برند و پایش را نمی برند و خلافست

که آیا بدزدی اول میبرند یا بدزدی دویم و فایده در عفو کردن کی
ظاهر میشود و اگر گواهان بدزدی اول گواهی دادند و بعد از دست بریدن
بدزدی دیگر گواهی دادند مشهور آنست که پای چپش را بدزدی
دویم میبرند و بعضی در بریدن پا درین صورت توقف کرده‌اند مطلب
ششم اگر دو کس دیواری را بشکنند و قدر یک نصاب را هر دو با هم
بدر آورند بعضی گفته‌اند دست هر دو را میبرند و بعضی گفته‌اند دست
هیچیک را نمیبرند و این احوط است مطلب هفتم اگر کسی چیزی بدزدد
و در میان خانه بلع کند و بیرون آید اگر آن بلع کردن از افساد میکند
و بحسب عادت زایل گردد و پیش از فاسد شدن بیرون نمی‌آید مانند
طعامی که بخورد دستش را نمیبرند و اگر بحسب عادت بیرون می‌آید
بی نقصانی یا اگر ناقص شود قیمتش از نصاب کمتر نمیشود دستش را میبرند
مثل انگشتری یا دانه یاقوتی یا مرواریدی را بلع کند و در بیت
دفع شود علی المشهور بین الاصحاب مطلب هشتم اگر کسی شراب یا خوک

بدزدد خواه از مسلمان و خواه از ذمی که در امان باشد دست بریدن بر
او نیست و همچنین اگر طنبور یا صنج یا دف یا نای و امثال اینها از آلات
حرام را بدزدد و اگر ظروف طلا و نقره را بدزدد گفته‌اند اگر برای شکستن بر
داشته باشد بر او حد نیست و اگر برای دزدی برداشته و قیمت شکسته‌اش
بقدر نصاب است حد بر او لازم میشود باب پنجم در حد محارب و در آن چند فصل است
اول در معنی محاربت و آن کسی است که حربه و سلاحی برهنه کند از برای
ترسانیدن مردم خواه در دریا و خواه در صحرا و خواه در شب و خواه در روز
و خواه در آبادانی و خواه در بیابان اگر همه حربه عصا یا باشد یا سنگی باشد
و مشهور آنست که زن و مرد هر دو درین باب یک حکم دارند و بعضی گفته‌اند زن
محارب نمیشود و بعضی شرط کرده‌اند که کسی که از اهل ریبه و تهمت باشد و بعضی
شرط کرده‌اند که کسی باشد که مردم از او بترسند اگر مرد ضعیفی باشد که کسی از
حمله او نترسد هرچند قصد ترسانیدن کند محارب نیست و اکثر این دو شرط را
اعتبار نکرده‌اند و بعضی از ترسانیدن احتمال داده‌اند که شرط باشد که در عرف

او را راهزن و قاطع طریق گویند و بر هر تقدیر اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی
این کار کند محارب نیست و دیده‌بان راهزنان یا کسی که مدد ایشان کند
در غیر راهزنی که با ایشان در راهزنی داخل نشود در حکم راهزن نیست
و دزدانی که بخفیه مال ببرند و به تغلب و استیلا علانیه مال میبرند حکم محارب
دارند و اگر صاحب خانه با ایشان محاربه کند و کشته شوند خون ایشان هدر است
و عوض ندارد و هر چند دزد حربه یا چوب نداشته باشد و اگر مطلب او مال باشد
و امید غلبه داشته باشد جایز است جنگ کند و جایز است متعرض نشود
که مال را ببرند مگر آنکه بردن آن مال باعث هلاک او گردد که با عدم ظن هلاک
باید محاربه کند بنابر مشهور و اگر غرض آن محارب عرض او باشد که خواه
با او یا با زن او یا با محارم او عمل قبیحی کند تا ظن هلاک نداشته باشد
واجبست که مدافعه نماید و اگر قصد هلاک او داشته باشد اگر ظن هلاک نداشته باشد
و تواند گریخت مخیر است میان جنگ کردن و گریختن و اگر ظن هلاک داشته
در محاربه و تواند گریخت موافق مشهور گریختن واجبست و اگر نتواند گریخت

مدافعه و مقاتله واجبست خواه ظن هلاک داشته باشد و خواه نداشته
باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه بذلت کشته شود
و در این صورت اگر کشته شود ثواب شهید دارد **فصل دویم در بیان حد**
محارب حق تعالی میفرماید إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ
أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ یعنی نیست جزای آنها که محاربه
میکنند با خدا و رسول و سعی مینمایند در زمین از برای فساد مگر آنکه کشته
ایشان را یا بر دار کشند یا ببرند دستها و پاهای ایشان را مخالف
یکدیگر یا بیرون کنند ایشان را از زمین و میان علما در این مسئله دو قول است
اول آنکه امام علیه السلام مخیر است میان چهار امر **اول** آنکه او را گردن
بزنند **دویم** آنکه او را زنده بر دار کشند و بر دار کشیدن ظاهرا نه بر روش
ملوک که بگلو بیاویزند بلکه چوبی در زمین نصب میکنند و او را بر آن
چوب بطناب می‌پیچند و میگذارند تا بمیرد و غالبا تا سه روز زنده

نمی مانند هرگاه طعام و آب ندهند او را سیم آنکه دست راست و پای
چپش را ببرند چهارم آنکه او را از آن شهر بیرون کنند و بهر شهر دیگر که برود
بحاکم آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است با او طعام مخورید و آب
مخورید و دختر باو مدهید و خرید و فروش مکنید تا آنکه بشهر دیگر رود و همچنین
نگذارند که در هیچ شهر قرار گیرد و مشهور آنست که مدت ندارد و تا زنده است
چنین میکنند و در روایتی وارد شده است که تا یکسال چنین میکنند و حمل
کرده اند بر صورتی که توبه کند در اثنای سال چنانچه روایت نیز اشعاری
بآن دارد و مذکور خواهد شد و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع میشوند
و اگر برود برمیگردانند و اگر کفار مانع نشوند با ایشان قتال میکنند
تا او را بگیرند قول دویم آنکه اینها بر سبیل تخییر نیست بلکه هر یک از اینها حد
جماعتی است اگر آدم کشته است و بس او را می کشند و بر دار می کشند
و اگر آدم کشته است و مال هم برده است مال را پس میگیرند و دست راست
و پای چپش را می برند پس او را می کشند و بر دار می کشند برای عبرت

و اگر مال

و اگر مال گرفته و نکشته است دست راست و پای چپش را می برند و از
شهر بیرون میکنند چنانچه مذکور شد و اگر جراحت کرده است و مال را
نگرفته است قصاص جراحت میکنند و از شهرها بیرونش میکنند و اگر مجرد
برهنه کرده و ترسانیده و نه جراحت زده و نه مال برده است
همین از شهرها بیرون میکنندش و بس و در روایتی از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هرگاه راهزنی کنند و آدم بکشند او را
میکشند و اگر آدم بکشند و مال هم ببرد او را می کشند و بر دار هم
می زنند و اگر مال ببرد و نکشد دست راست و پای چپ او را می برند و
اگر همین برهنه کند و نکشد و مال هم نبرد از زمین بیرونش میکنند راوی پرسید
که حد بیرون کردن چیست فرمود که یکسال بیرون میکنند او را از شهری
که این کار در آن کرده است بشهر دیگر پس می نویسند بآن شهر که او را بیرون
کرده ایم با او طعام و آب مخورید و با او دختر مدهید تا بیرون رود بزمین
دیگر پس همین را می نویسند بآن جماعت و پیوسته حالش چنین است

تا یکسال چون چنین کند توبه میکند با خواری و مذلت و قول اول
که تخییر است اشهر است میان متأخران و چون اشهر آنست که این
حد را امام علیه السلام جاری میتواند کرد نه دیگران چندان فایده
در تحقیق آن نیست و اگر کسی را کشته باشد که کفو او باشد و بعوض
او را توان کشت وارث بحکم حاکم شرع قصاص میتواند کرد و اگر
او عفو کند امام علیه السلام حد بر او جاری میسازد و بعفو
کردن وارث بر طرف نمیشود فصل سیم در احکام است و در آن چند
مسئله است اول آنکه کسی را که بر دار کشند زیاده از ۳ روز
بر دار نمیگذارند پس از دار بزیر میآورند و غسل میدهند اگر پیشتر
او را امر بغسل کرده باشند و کفن میکنند و حنوط میکنند اگر پیشتر کرده
باشند و خواه بغیر آن و خواه بجهت شرعی و نماز بر او میکنند و او را دفن
میکنند دوم کسی که بعد از ۳ روز بقصه دیگر دار کشیده برد و خواه
بطریق شرعی بدار کشیده باشند و خواه بغیر آن و خواه بجهت شرعی باشد

وخواه بغیر آن و او را به پنجه سنت است که غسل کند و بعضی واجب دانسته اند
سیم شرط نیست در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر نصاب
دزدی برده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد بخلاف شرایط
دزدی در اینجا معتبر نیست چهارم محاربه ثابت میشود با یک اقرار
یا بدو گواه عادل پنجم کسی که مندیل و جامه مردم را برباید یا متاع از
دکان مردم برباید یا بتزویر و رسالههای دروغ یا کاغذهای ساختگی
تزویر کند و مال مردم را گیرد مال را از او پس میگیرند و او را تعزیر
میکنند حاکم شرع و دستش را نمی زنند و در روایتی وارد شده است
که کسی که برسالههای دروغ مال مردم را گیرد دستش را می برند و اکثر علما
عمل نکرده اند و کسی که بنگ یا داروی بیهوشی بخورد کسی دهد و او را بیهوش
کند و مالش را برد او را تعزیر میکنند و اگر عمل قبیحی کرده باشد حد آن
عمل را بر او میزنند باب ششم در بیان حد مرتد است و در آن چند مقصد است
اول در معنی ارتداد است و آن کافر شدن بعد از اسلام است

یا آنکه اقرار کند که از دین اسلام بدر رفتم یا اظهار یکی از ادیان باطله
کند مانند دین یهودان یا ترسایان یا گبران یا انکار کند چیزی را
که ضروری دین اسلام باشد یا اثبات کند چیزی را که ضروریست
که داخل در دین نیست یا کاری کند که صریحا دلالت بر خروج از
اسلام و عدم اعتقاد بآن کند مثل آنکه برای بت یا آفتاب یا ماه
یا ستاره‌ای سجده کند یا برای مخلوقی بقصد خدائی او سجده
کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات افکند دانسته والعیاذ
بالله یا لگد بر قرآن یا صحیفه کامله یا کتب دعا و حدیث اهل بیت علیهم السلام
زند یا بدون ضرورت در میان کعبه معظمه یا ضرایح مقدسه رسول خدا
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بول یا غایط کند یا نجاستی در آنها
بیندازد یا کعبه را از روی اهانت خراب کند و امثال اینها
و ندیده‌ام کسی از علما رضوان الله علیهم ضروریات دین را که منکر آنها کافر است
ضبط کرده باشند و فقیر در رساله عقاید اکثر آنها را ذکر کرده‌ام مثل واجب

بودن

بودن نمازهای پنجگانه و عددهای رکعتهای آنها و مشتمل بودن
آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت فی الجمله و
مشروط بودن آنها بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت
و حیض و نفاس و ناقض بودن بول و غایط و باد وضو را و وجوب
غسل و کفن و نماز بر مردگان و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزه
ماه رمضان و آنکه خوردن و آشامیدن بروش معتاد ماکول
عادی را و جماع در قبل زنان ناقض روزه است و واجب بودن
حج و مشتمل بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه
و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه بر تراشیدن و قربانی
کردن و رمی جمرات کردن فی الجمله اعم از وجوب و ندب و مطلوب
بودن قربانی در عید اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب
بودن جماعت در نماز و مطلوب بودن تصدق بر مساکین
و فضیلت علم و علما و نیکی راست گوئی که ضرری نبخشد و بد بودن

دروغی که در آن مصلحتی نباشد و حرام بودن زنا و لواطه و شرب خمر و
حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی الجمله و حرمت نکاح
مادر و خواهر و دختر و دختر برادر و دختر خواهر و عمه و خاله بلکه مادر زن و
خواهر زن با زن و حرام بودن ستم کردن و مال مردم بردن بی سببی که
محلل آن باشد و حرمت قتل مؤمن بناحق و مرجوح بودن فحش و دشنام
بی سبب و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی با پدر و مادر و خویشان
و رعایت حقوق ایشان و مقرر بودن میراث فی الجمله و مشروع بودن
بیع و شرا فی الجمله و سایر اموری که در دین اسلام مرتبه شیوع
یافته که هر که در اقاصی بلاد اسلام باشد و بادیه نشینان و لران
و کردان همه میدانند کسی که انکار یکی از اینها کند مرتد است دویم در
اقسام مرتد و احکام آنهاست اما اقسام مرتد یا زنست یا مرد و مرد یا
مرتد فطریست یا مرتد ملی اول زن مرتد خواه مسلمان زاده و خواه
بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علما آنست که او را

نمیکشند

نمیکشند بلکه او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد ازو قبول میکنند و اگر قبول توبه نکرد
او را حبس میکنند و در اوقات نماز او را میزنند که یا توبه کند یا در حبس
بماند تا بمیرد و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که زن
که مرتد شود او را نمیکشند و خدمت میفرمایند و او را خدمت شدیدی و از
خوردنی و آشامیدنی آنقدر باو میدهند که بمیرد و جامهای درشت و کهنه
او را میپوشانند و از برای نماز با او را میزنند و در روایت دیگر وارد
شده است که او را حبس مؤبد میکنند و در زندان کار بر او تنگ میگیرند دویم حکم مردیست
که مرتد شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفه
او مسلمان باشد و این را مرتد فطری میگویند و مشهور آنست که اگر او توبه کند
توبه اش مقبول نیست و بهر حال او را میکشند و همین که مرتد شد زنش بر او حرام
میشود و عدهٔ وفات میدارد و مالش را میان ورثه اش قسمت میکنند و خلافست
که آیا میان خود و خدا توبه اش مقبول هست یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست و همیشه در
جهنم خواهد بود و اکثر محققین علما را اعتقاد آنست که توبه اش نزد خدا مقبولست

پس اگر کسی بر ارتداد او مطلع نشود و یا کسی نباشد که تواند او را کشت و توبه کند
عبادات و معاملاتش صحیح است و از عذاب الهی نجات می یابد ولیکن اکثر
گفته اند که مالش از وارث است باو بر نمیگردد و زنش بر او حلال نمیشود **سیم**
مرد مرتدیست که پدر و مادرش کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد و بعد از
آن مرتد شود او را توبه میفرمایند اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه
نکند او را میکشند و در مدت توبه فرمودن خلافست بعضی گفته اند آنقدر که دیگر امید
توبه کردن او نباشد و بعضی گفته اند آنقدر موافق روایتی که سه روز او را تکلیف
توبه میکنند و در روز چهارم میکشند و باید که اگر او را شبهه عارض شده باشد
سعی نمایند در ازاله شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز مرتد شود در مرتبه سیم یا چهارم
علی الخلاف او را میکشند و توبه اشرا قبول نمیکنند و کشنده مرتد امام است یا نایب
امام علیه السلام و بعضی گفته اند هر که بشنود می تواند کشت و این قول خلاف مشهور است
اما اگر کسی بغیر امام و نایب امام او را بکشد گناه کرده است و او را تعزیر میکنند
و بعوض نمیکشند او را زیرا که او واجب القتل است اما بد کرده است که بی رخصت

امام علیه السلام او را کشته است **سیوم** در بیان سایر احکام است
اول فرزند انکه مرتد پیش از مرتد شدن بهم رسانیده حکم مسلمان دارند
خواه فطری باشد و خواه ملی و اگر مادر و پدر هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد
از ایشان فرزندی بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارند و اگر مسلمانی یکی از ایشان را
بکشد او را در عوض نمیکشند و خلافست که آیا او را بنده کی میتوان گرفت اشهر
و اقوی آنست که می توان گرفت و بعضی گفته اند اگر در میان کافران حربی باشد
می توان بنده کرد و اگر در میان مسلمانان باشند و بعد از بالغ شدن
ایشان را تکلیف اسلام میکنند اگر قبول اسلام نکردند می کشند **دویم** اگر کسی در
حال غضب رده بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شده یا در غیر حال
غضب دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من جاری شده یا کسی بر او اکراه و جبر
کرده و نسبت بحال او ممکن باشد از و می شنوند و اگر در حال مستی رده بگوید
اشهر میان علما آنست که مرتد میشود و مستحق قتل نمیشود اگر عقل از و زایل شده باشد
و بعضی گفته اند حکم مرتد دارد **سیم** ثابت میشود ردّه بیکمرتبه اقرار یا بگواهی دو

گواه عادل **چهارم** هرگاه زن مرتد شود عده طلاق میدارد اگر در عده توبه
کرد عقدش بحال خود است و اگر توبه نکرد تا عده منقضی شد زوجیت میان
ایشان برطرف میشود و این حیله ایست که بعضی از شیاطین تعلیم بعضی از زنان
که خواهند از شوهرشان جدا شوند داده اند و راضی بطلاق نشود میکنند که پا بر قرآن
مجیه بگذار تا مرتد شوی و توبه مکن تا عده منقضی شود و در خانه شوهر حرام شوی
و آن ملعونه فکر نمیکند که اگر این باعث ارتداد او شود و بر انحالت بماند
و در اثنای عده بمیرد ابد الآباد با کفار در جهنم معذب خواهد بود و با آنکه معلوم
نیست که با ضرورت چنین عمل قبیحی موجب ارتداد گردد **پنجم** کسی که ناسزا
گوید بحضرت رسالت یا فاطمه زهرا یا یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
جایز است هر که او را گر شنود او را بکشد اگر خوف ضرر بر جان و مال خود یا احدی
از اهل ایمان نداشته باشد و در این باب ظاهراً اختلافی میان علما نیست
و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
همه مردم در باب من مساویند هر که از کسی شنود که مرا ببدی یاد میکند و دشنام

میدهد

میدهد واجب است بر شنونده که او را بکشد و او را نزد پادشاه مرافعه
نکند و بر پادشاه واجب است که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد او را اگر
بر او نباشد انگفته و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که بشنود که
کسی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را دشنام میدهد یا از او بیزاری
میجوید و آنکه خونش حلال است اما می‌ترسم که شما را بعوض بکشند و من هزار
نفر از شیعیان را برابر یکی از ایشان نمیدانم یعنی اگر خوف داشته باشد که شما را
بعوض بکشند نکشید و کسی که دعوای پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری محمد ص
بعضی گفته اند هر که بشنود می تواند کشت و بعضی گفته اند که مخصوص حاکم شرع است

باب هفتم در بیان سایر حدود است و بعضی از احکام متفرقه و در آن چند فصل است

فصل اول در بیان حد سحر است

و جادو کردن از جمله گناهان کبیره است و اگر مسلمانی
جادو کند و ثابت شود او را می کشند و اگر کافر جادو کند و در امان باشد
او را تعزیر میکنند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که کاهن ملعون است
و ساحر ملعون است و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که برود

نزد ساحری یا کاهنی یا دروغ گوید و آنچه گوید تصدیق کند بتحقیق که کافر شده است
بجمیع کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من شوهری دارم و درشتی میکند نسبت
بمن و من جادویی کردم که او را بر خود مهربان کنم حضرت فرمود اف باد
بر تو که تیره کردی دین خود را و ترا لعنت کردند ملائکه اخیار و ملائکه فلک
دوار و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد و روزها روزه میداشت
و شبها بر پا می ایستاد و پلاس پوشید حضرت فرمود که با اینها توبه اش
مقبول نمیشود مگر آنکه شوهرش از او راضی شود و گفته اند سحر سخنی است یا نوشته
یا عملیست که تاثیر کند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او مثل آنکه کاری کنند
که کسی را با کسی دوست کنند یا دشمن کنند و آنچه بقرآن و دعا و اسماء مقدسه
حق تعالی باشد که بآنها متوسل شوند در آنها داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات
و اعداد باشد سحر است و اشکالی که در آنها تکبیر اسماء الله و آیات
کریمه میکنند محل اشکالست و احوط آنست که آنها را نیز نکنند و شیخ بهاء الدین

علیه الرحمه

علیه الرحمه والرضوان میفرمودند که دعا و قرآن که برای مطلبی خوانند خوب است
نه مانند بدبان که دعا غیر جادو در آن میشود و شیخ شهید علیه الرحمه و
دیگران از اقسام سحر داده اند کشتن و نوشتن و افسان کردن را و در
آتش دخنه کردن بعقاقیری چند که منسوب بکواکب میدانند و گره زدن
و دمیدن در آنها را و استخدام ملائکه کردن و نیز تخیلات ساختن
و طلسمات و نوشتن و بآن ملحق کرده اند شعبده را که امور غریبه
ظاهر میسازند از راه حیله و دستی چنانکه معرکه گیران میکنند و از جمله سحر دانسته اند
قبیل آنست کهانت یعنی خبر دادن از جن و گفته اند از جمله آنست چله که
میدارند و ریاضت میکشند برای دیدن جن و تسخیر کردن ایشان و
عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نمیشود و باعتقاد
خود تسخیر ملائکه میکنند که خدمتها با ایشان بفرمایند و تسخیر جن میکنند برای نفع
و ضرر مردم یا جنیان و شیاطین را حاضر میگردانند برای آنکه خبرها از ایشان
بپرسند و نقل کنند یا باعتقاد خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی می کنند

که بر زبان او سخن بگوید و خبر از غیب بدهد و بعضی اکثر اینها را از اصل سحر گرفته اند
و بعضی را اعتقاد آنست که سحر حقیقتی ندارد و محض خیالست و اثری بر آن
مترتب نمیگردد و بعضی قایلند که بر دو قسم است بعضی محض تخییل و تسویل است
مانند شعبده و بعضی اصل دارد و اثرها بنسبت بجمعی بر آن مترتب میشود از محبت
و عداوت و عزت و ذلت و امثال اینها و علامه حلی رحمه الله علیه گفته است
که گاه هست که سحر باعث کشتن و بیماری و جدایی میان مرد و زن میشود و سبب
محبت و عداوت میان دو کس میگردد و اگر حلال دانند و بکنند کافر میشود
و اگر حرام دانند و بکنند یا یاد بگیرد و یا یاد دهد کافر نمیشود و بعضی گفته اند کافر میشود
و روایت کرده اند که نجاشی ساحران را طلبید که در ذکر عماره بن ولید
دمیدند او دیوانه شد و حیران در صحرا دوید و با وحشیان صحرا محشور شد
و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس برادر او فرستادند که او را بگیرد چون
او را گرفت شروع کرد بطپیدن و اضطراب و گفت بگذار مرا اگر مرا سر
ندهی میمیرم او را سر نداد و در همان ساعت مرد و نقل کرده اند

که زن جادو

که زن جادوگری را یکی از امرا گرفت پس شوهرش آمد دیوانه و حیران گفت
بگوئید دست از من بردارد آن زن گفت بگوئید برای من رشته چند بیاورند
و دری چون آوردند گرهی چند بر آن رشته زد و با آن در پرواز کرد
و بر او دست نیافتند تا اینجا سخن علامه رحمه الله بود و حق اینست که در ایام
جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار آثار و انوار آنحضرت کهانت و
سحر بسیار بوده و آثار عظیمه بر آنها مترتب میشده اما بعد از سطوع انوار و شیوع
آثار حضرت رسالت و اهل بیت با جلالت آنحضرت صلوات الله علیهم
اجمعین و انتشار قرآن و دعا و اسما و تعوذ اکثر مردم با آنها مثل این زمان
آثارشان بسیار ضعیف گردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد
عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان کم اثر میکند
و اکثر تأثیر آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال ایشان
فقیر شنیدم از مرد ثقه از اصدقاء والد مرحوم خود که در زمان نواب گیتی
ستان علیه الرحمه و الغفران و الرضوان جوکی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد

کرناطرو و طلسمات و علوم غریبه دیده‌اند و مردم بر سر او جمعیت
عظیم کرده و بسعی بسیار باو براه می‌یافتند شخصی مرا به تکلیف بسیار
بدیدن او برد و او ملتفت من نشد و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل
علوم غریبه کرده بودم بر طبعم بسیار گران آمد چون برخواستم نزدیک
او رفتم و در گوش او گفتم که اگر آنست که دعوی میکنی یکی را در این شهر بعمل آورده ای
مردی این را گفتم و بیرون آمدم بعد از چند روز شنیدم که او تفحص من
میکند و التماس میکند که من بجای برد دیگر بدیدن او بروم یکی از آشنایان
او بسعی بسیار مرا بدیدن او برد چون داخل شدم بر خلاف سابق مرا
تعظیم و تکریم بسیار کرد و مرا بخلوت برد و گفت بخدا سوگند میدهم
ترا که بگوئی که آن سخن که بامن گفتی چه معنی داشت و از چه جهت گفتی گفتم
مرا از صدق از آن سخن باقی گفت من نیامده‌ام باین شهر مگر باین قصد که پادشاه
و امرا و اعیان همه را تسخیر کنم و یک پسر و دختر درست در این شهر نگذارم
و بعد از آنکه تو آن سخن گفتی هر عمل مهر که داشتم کردم و هیچ اثر ندیدم شنیده‌ام چه

جهت دارد من جواب گفتم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافر چند کرده
و اثر دیده و اکنون بشهری داخل شده که آثار اسلام از طاعات
و عبادات جمیع ایشان را فرو گرفته و هیچ خانه نیست که چندین قرآن مجید
و صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچکس نیست که بر بازو و بر دوش چندین
تعویذ و دعا نباشد و سینه‌های ایشان مملو است از عقاید حقه و قرآن و
دعا و دل ایشان قوی است باعتماد بر خدا در چنین شهری جادوهای
باطل تو چه اثر میکند و سحرهای کفرآمیز تو چه کار از آن فراهم می‌آید این را که
شنید دست مرا بوسید و روز دیگر سفر اختیار کرد و روانه کفرآباد خود
شد و سحر موافق مشهور بیک اقرار یا دو گواه عادل ثابت میشود دویم
کسی که مردی را ببیند که اراده بدی نسبت بزن او یا پسر او یا غلام او
دارد و یکم ارزنا و لواطه میخواهد متوجه دفع او شود و اگر در دفع کردن آن
فاسق کشته شود خونش هدر است و عوض ندارد و بعضی محارم را نیز داخل
کرده‌اند مانند مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر

سیم کسی که بر خانه کسی مشرف شود از بامی اگرچه بام خانه او باشد
یا از رخنه دیواری از نظر بحرم مردم نامحرم کند می توانند او را زجر و منع
کنند و اگر ممتنع نشود می توانند بر او چوب یا سنگی بیندازند و اگر باین
انداختن کشته شود خونش هدر است و اگر محرم زنان باشد زجر او میتوانند
کرد اما چیزی بسوی او نمی اندازند مگر آنکه زنان برهنه باشند که درین صورت
تجویز سنگ یا چوب انداختن کرده اند و اگر کشته شود خونش هدر است
و باید که تا ممکن باشد بکمتر دفع کردن تعدی بزیاده نکنند پس اول اگر سنگ
ریزه تواند دفع کرد بسنگ بزرگ نزند و اگر حیوانی از کسی رو باو می آید
و بزجر ممتنع نشود میتوان کشت و خونش هدر است چهارم مشهور آنست
که آقا غلام خود را حد میتواند زد اگر کاری کرده باشد که متوجب حد
شده باشد و اگر بقدر حد بزند او را بدون آنکه عملی کرده باشد که متوجب
حد باشد بعضی گفته اند واجبست او را آزاد کند و مشهور آنست
که سنت مؤکد است و در حدیث صحیح وارد شده است که کفاره ندارد

و بعض از انکه

و بعضی از آنکه او را آزاد کند پنجم جمعی از علما قایل شده اند که پدر
بر فرزند و شوهر بر زن خود حد میتوانند زد و اگر مسئله دانند و بعضی
جایز ندانسته اند و ظاهر کلام بعضی از فقها آنست که آقا و پدر و شوهر
در صورتی حد میتوانند زد که مجتهد باشند و بعضی گفته اند که اگر مسئله
اجماعی باشد می توانند زد و احوط آنست که غیر مجتهد نکند اگرچه دور
نیست که بتقلید مجتهد تواند کرد و بر هر تقدیر باید که علم بوقوع موجب
حد داشته باشد پس اگر بگواه ثابت شود باید که نزد مجتهد ثابت شود
ششم خلافست که آیا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلام میتواند
اقامت حدود بکند یا نه جمع کثیر از علما را اعتقاد آنست که مجتهد جامع
الشرایط عادل میتواند در زمان غیبت اجرای جمیع حدود بکند حتی دست
بریدن و گردن زدن و سنگسار کردن و بر دار کشیدن و بعضی
گفته اند حدودی که بکشتن رسد جاری نمیتواند کرد و بعضی گفته اند آنچه
منتهی بجراحت شود نیز نمیتواند کرد و بعضی گفته اند حد زدن مطلقا کار

امام صلوات الله علیه و نایب خاص اوست و مجتهد هیچ حدی را نمیتوانم
زد و مسئله خالی از اشکال نیست و تحقیق این مسئله بر ضرورت نیست
زیرا که هر مجتهدی برای خود عمل خواهد کرد

باب ششم در بیان تعزیرات

و در آن چند فصل است **اول** در معنی آن و تعزیر در لغت بمعنی تادیب است
و بحسب شرع عقوبتی یا اهانتی است که بر گناهی کنند که فاعل آن مستوجب
حد نباشد و بعضی گفته اند مقدار معینی برای آن نباشد مطلقا
یا غالبا و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر **اول** عدم تعیین اندازه آن
چنانچه مذکور شد **دویم** مساوی بودن آزاد و بنده مگر آنکه حاکم مصلحتی
در تفاوت داند **سیم** تفاوت تعزیر در بزرگ و کوچک گناه بخلاف
حد که تفاوت نمیکند مگر در جایی که تعزیر با آن ضم شود **چهارم** آنکه متعلق
تعزیر لازم نیست که نسبت بفاعل معصیت باشد مانند تعزیر کودک
و دیوانه بخلاف حد که بنا بر مشهور بر غیر مکلف وارد نمیشود **پنجم**
ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف حد که بعد از ثبوت نزد امام ساقط نمیشود

بتوبه مگر آنکه باقرار ثابت شده باشد که امام در بعضی از حدود مخیر است میان آنکه بر او
اقامت کند یا ببخشد **دویم** در بیان احکام تعزیرات **بدانکه** تعزیر امام و نایب امام
علیه السلام را جایز است بلکه واجب است بر هر که فعل حرامی کند یا ترک واجبی کند
اگر چه باستخفاف و اهانتی باشد یا زدن یا حبس کردن یا ملامت و سرزنش
کردن و مشهور آنست که آن حدی ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی
گفته اند از ده تازیانه است تا بیست تازیانه و بعضی گفته اند از سه تازیانه است تا ده
و نه تازیانه و بعضی گفته اند که تعزیر حدی ندارد و زیاده اش می باید از نوع آن حد نسبت
بآن صنف زیاده نباشد مثل آنکه تعزیر جماعی که از قبیل زنا یا مقدمات
آن باشد در آزاد کمتر از صد تازیانه باشد و در بنده کمتر از پنجاه تازیانه باشد
و همچنین در دشنام کمتر از حد فحش باشد و این قول خالی از قوتی نیست و اکثر فقها
گفته اند که مکروه است غلام و کودک را زیاده از ده تازیانه زدن و در روایت معتبری
وارد شده است که تادیب کودک و بنده پنج تازیانه است یا شش تازیانه که بهمواری
زنند و در روایت دیگر سه تازیانه در تادیب کودک وارد شده است

و در قوادان [illegible]

سیم در بیان انواع تعزیرات و بعضی که در ابواب سابقه مذکور شده نیز اشاره
بآنها میشود و آن هجده قسم است اول کسی که در روز ماه مبارک رمضان
با زن خود جماع کند اگر زن نیز راضی بوده هر یک را قضا و کفاره واجبست
و حاکم شرع هر یک را بیست و پنج تازیانه میزند و اگر زن را جبر کرده است مشهور آنست
که کفاره زن را مرد میدهد و تازیانه زن را نیز مرد میزنند یعنی او را پنجاه
تازیانه میزنند دویم کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیزی را بی رخصت
او نکاح کند و دخول کند هشت یک حد زنا میزنند او را یعنی دوازده
تازیانه و نیم و در روایت کلینی این تعزیر برای کسی وارد شده است که ذمیه
کافره را بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیانه آنست که میان تازیانه را
بگیرند و بزنند و بعضی گفته‌اند که سست تر و میانه حال بزنند و اول اقوی است
سیم دو مرد برهنه را که در زیر یک لحاف بیابند بنا بر قولی که گذشت
چهارم مرد و زن را که برهنه در یک لحاف بیابند بنا بر مشهور که مذکور شد
پنجم کسی که بانگشت بکارت دختر را ببرد و در حدیث صحیح وارد شده است

او را هشتاد تازیانه میزنند و مشهور تعزیر است ششم کسی که او را
بزنا یا لواطه مکرر از چهار مرتبه تعزیر کنند هفتم کسی که پسری را ببوسد هشتم دو زن
بیگانه که ایشان را برهنه در زیر یک لحاف بیابند نهم کسی که شخصی را
دشنامی دهد که فحش نباشد و او مستحق آن نباشد یا کنایه بگوید که صریح
در فحش نباشد مثل آنکه بگوید که من حرامزاده نیستم دهم آنکه کسی بزن خود بگوید
که من ترا باکره نیافتم یازدهم آنکه طفل یا دیوانه را فحش بگوید دوازدهم
دو مرد که یکدیگر را هر دو دشنام فحش بگویند هر دو را تعزیر میکنند سیزدهم
کافری که سحر کند چهاردهم طفل یا دیوانه که شراب خورند پانزدهم کسی که شراب
فروشد و حلال نداند شانزدهم کسی که بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد
مانند طراران هفدهم کسی که بکاغذهای ساخته و رسالتهای دروغ مال
مردم بگیرد هجدهم کسی که بنگ بخورد کسی دهد یا بیهوشی دارو نوزدهم
کسی که جلق کند و بدست خود استمنا کند تا منی بیاید بیستم کسی که غلام
خود را بکشد او را تعزیر میکنند و کفاره میدهد و قیمت غلام را نیز

تصدق میکند **بیست و یکم** مسلمانی که کافر را بکشد که آن کافر در امان باشد
بیست و دویم کسی که در مجلس شراب باختیار خود بنشیند **بیست و سیم** کسی که
ماهی بی فلس را بخورد و یا بفروشد یا پنیر حیوان یا بسیار اجزای حرام
حیوان را بخورد **بیست و چهارم** طفل یا دیوانه که زنا یا لواطه کنند **بیست و پنجم**
وطی کردن با چهارپایان **بیست و ششم** کسی که زنی را بر عمه یا خاله اش
عقد کند بی رضای ایشان با علم بحرمت **بیست و هفتم** کسی که زن یا متعه یا
کنیز خود را در حیض یا نفاس ایشان جماع کند او را بیست تازیانه بزنند
ربع حد زناکار **بیست و هشتم** کسی که موی سر زنی را بتراشد در روایت
وارد شده است که او را بزنند زدنی دردآورنده و حبس میکنند او را
اگر موی سر زن روییده مهر مثل زنان را می گیرند و بزن میدهند **بیست و نهم**
کسی که عبادت واجبی را ترک کند و اصرار نماید **سی ام** کسی که فعل حرامی
بکند که حدی بر آن مقرر نشده و اصرار نماید این دو طایفه را امام علیه السلام
یا نایب او تعزیر مینماید بانچه مصلحت دانند کمتر از حد شرعی چنانچه مذکور شد

و اگر روییده نشود دیت آن زن را بگیرند و باو بدهند منه

سی و یکم در حدیث موثق از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که مردی آمد نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شکایت کرد که یا
رسول الله من مردی را سؤال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بروی
خدا مرا پنج تازیانه زد حضرت حضرت پنج تازیانه دیگر بر او زد و گفت
سؤال کن بوجه لئیم خودت **سی و دویم** بسند معتبر منقولست که حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مردی را دید که در مسجد قصه میخواند او را تازیانه
زد و بیرون کرد و حکمت که مراد قصه‌های دروغ بوده باشد
سی و سیم در احادیث معتبر وارد شده است که کسی که در مسجد الحرام
بول یا غایط بکند او را کتک سخت میزنند و اگر در کعبه بکند او را
از حرم بیرون می برند و گردن می زنند **سی و چهارم** در حدیث معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که روزه خوار را تعزیر میکنند اگر بار دیگر
بکند باز تعزیر میکنند اگر بار دیگر بکند او را می کشند **سی و پنجم** در حدیث
معتبر وارد شده است که کسی که گوشت حیوان مرده یا خون یا

گوشت خوک بخورد او را تادیب میکنند و در مرتبه دویم نیز تادیب میکنند
و در مرتبه سیم میکشند **سی و ششم** در روایتی وارد شده است که حضرت
امیر المومنین علیه السلام در مکانی که مردم وضو میساختند آمده و نشسته که وضو
بسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند که دستهای مبارک آن
بر زمین آمد حضرت برخاستند و وضو را تمام کردند و چون فارغ شدند
سه تازیانه بر سر او زدند و فرمودند که دیگر با مسلمانان چنین
مکن **سی و هفتم** در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گواهی دروغ
بدهد و نزد امام علیه السلام ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری که مصلحت
دانند و او را بدور محلات میگردانند که مردم او را بشناسند و گواهی
او را قبول نکنند **سی و هشتم** بعضی از علما گفته اند که اگر مردی و پسری که قرابتی
میان ایشان نباشد در حجره خلوت بیابند و محل تهمت باشند
یا مرد و زن نامحرمی را در یکخانه بیابند و ریبه و تهمتی باشند
هر دو را تعزیر میکنند **سی و نهم** کسی که حلیله خود بعد از مرگ او جماع کند

او را تعزیر میکنند **چهلم** مرد یا زن آزاد مسلمان اگر غلامی را
یا کنیز را یا کافری را که در امان باشد یا کودکی را یا دیوانه را
فحش گوید او را تعزیر میکنند **چهل و یکم** بعضی از فقها گفته اند که اگر کسی
کوری را یا لنگی را یا پیسی را یا صاحب جذره را باین آفتها سر
زنش کند مثل آنکه بگوید ای کور او را تعزیر میکنند **چهل و دویم** اگر
کسی کار بدی را که موجب حد است در زمانهای شریف بکند مانند شب جمعه
و روز جمعه و روز عید غدیر و عید فطر و عید اضحی و ماه مبارک
رمضان یا روز مولد یا روز مبعث یا روز دحو الارض یا در زمانهای
که باید در آن ها محزون بود مثل دهه محرم خصوصا شب و روز عاشورا
یا در مکانهای شریف مانند مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله
و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السلام یا در مسجد جامع
گفته اند با حد تعزیری هم میکنند حاکم شرع • چنانچه حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه نجاشی شاعر را که در ماه رمضان شراب خورده

بود هشتاد تازیانه زد و شب او را نگاه داشت و در روز دیگر بیست
تازیانه زد و فرمود که این بیست تازیانه برای این بود که جرات
کردی بر آشامیدن شراب در ماه مبارک رمضان **چهل و سیم**
روایت معتبری وارد شده است که هرگاه کافر ذمی مسلمانی را
فحش بگوید و نسبت دهد زنا او را هشتاد تازیانه برای فحش
بزنند و هشتاد کم یک تازیانه برای حرمت اسلام
بزنند و سرش را می تراشند و در میان اهل دینش میگردانند
تا دیگران چنین کاری نکنند **چهل و چهارم** هرگاه کسی بگوید بغیری که از
خواهر یا عمه یا خاله اش بهم رسیده باشد ای ولد الزنا
او را تعزیر میکنند زیرا که ایشان این نکاح را صحیح میدانند
چهل و پنجم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که دو کس را
آوردند نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که یکی بدیگری گفته
بود ای پسر دیوانه او در جواب گفته بود تو ای پسر دیوانه

پس امر کرد یکی را که دیگری را بیست تازیانه بزند و فرمود که بدان که او
هم خواهد زد پس تازیانه را بدیگری داد و فرمود که تو هم بیست تازیانه بزن
او را **چهل و ششم** در چند روایت وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین هیچ
کس را که هجو مسلمانان میکرد تعزیر مینمود یعنی هجوی که فحش صریح نداشته باشد
و الا مستحق حد میشود **و ایضاً** از آنحضرت منقولست که اگر کسی کسی بگوید لا اب
لک یا لا ام لک باید که چیزی تصدق کند و این دشنامی بوده است
میان عرب یعنی پدر مباد ترا و مادر مباد ترا **چهل و هفتم** بسند صحیح منقولست
که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی بدیگری گفت که من با مادر
تو محتلم شدم آن مرد او را بخدمت آنحضرت آورد و گفت این مرا فحش
گفته است حضرت فرمود که خواب بمنزله سایه است اگر میخواهی سایه اش را
تازیانه بزن اما او را کتک سخت دردآور میزنم که دیگر ایذای مسلمانان نکند
و چنین سخنان بروی ایشان نگوید پس فرمود که او را کتک سختی زدند
چهل و هشتم در حدیث معتبر منقولست که هرگاه زن شوهرداری زنا کند و حامله شود

و بعد از وضع حمل فرزند خود را کشد او را صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند و بعد از
آن سنگسارش میکنند و اگر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را کشد او را
صد تازیانه میزنند برای زنا و صد تازیانه برای کشتن فرزند **چهل و نهم** در بعضی
از روایات وارد شده است که هرگاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود که
شوهر داشته است مرد را حد میزنند و زن را سنگسار میکنند و اگر آن مرد را
نزد امام بیاورند پنج صاع آرد تصدق میکند و صاعی تخمین تبریزی و چهارده
مثقال و ربعی است و موافق مشهور حد مرد محمول است بر تعزیر هرگاه که ندانسته باشد
و تقصیر در تفحص کرده باشد **پنجاهم** هرگاه آزادی و غلامی شریک شوند در
کشتن آزادی و وارث اختیار کشتن آزاد کند امام بنده را تعزیر میکند و
پهلوهای او را با تازیانه میزنند و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه سه طایفه را حبس مخلد میفرمود اطبای جاهل را و مکاریان مفلس را
و علمای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم **مؤلف گوید** که ضبط تعزیرات
نحوی که درین رساله شده در کتب احدی از علمای سلف رضوان الله علیهم

نشده

نشده بلکه حصری از آنها نیز ایراد ننموده اند و بعضی را متفرق ذکر کرده اند
قسم دویم در بیان قصاص و دیات و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در بیان
احکام قصاص است و در آن چند فصل است **فصل اول در بیان قسم قتل است**
بدانکه آدمی را بناحق کشتن از اعظم گناهان کبیره است حق تعالی میفرماید که وَمَن
يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللهُ
عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ (وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است و همیشه در آن خواهد
بود و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را و مهیا کرده برای او عذاب عظیم را
و در بعضی روایات وارد شده است که مراد از عمد آنست که برای ایمان او را
بکشد و اکثر علما خلود در آتش را تأویل کرده اند به مکث بسیار و از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله منقولست که اول چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد خون مردم است
و فرمود که بحق آن خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر اهل آسمان
و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا همه را سرنگون در آتش اندازد و در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه اعانت کند بر کشتن مؤمنی

نیم کلمه چون در صحرای محشر درآید در میان دو دیده او نوشته باشد که ناامید است
از رحمت خدا و قتل بر سه قسم است عمد و شبیه عمد و خطا و اکثر فقها گفته اند که قتل
عمد آنست که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بفعلی که غالباً کشنده باشد یا نباشد
و بکشد یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری بکند که غالباً کشنده باشد و شبیه عمد آنست
که قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن نداشته باشد و اتفاقاً کشته شود مثل آنکه
طفلی را کتک کمی بزند که کشنده نباشد برای تادیب و او بمیرد از آن کتک و خطا آنست
که قصد آن شخص مطلقاً نداشته باشد و بر او بخورد و بکشد مثل آنکه تیری بصیدی بیندازد
و به آدمی بخورد و او را بکشد یا پایش بلغزد و بر روی کسی بیفتد و او بمیرد فصل دویم در
بیان قتل عمد است و آن چند نوع است اول آنکه خود مباشر باشد و آن چند قسم است
اول آنکه قصد کشتن او داشته باشد و کاری بکند که غالباً کشنده است
مثل آنکه شمشیر بگردنش یا بر سرش یا خنجری بر شکمش بزند که باعث مردنش شود و خلافی نیست
در این که این از قسم عمد است و موجب قصاص است دویم آنکه قصد کشتن نداشته باشد
اما فعلی بکند که غالباً کشنده است مثل آنکه هزار چوب بر کسی بزند و قصد کشتن ندارد

یا آنکه او را از عمارت رفیعی بیندازد و قصد کشتن ندارد و در این قسم نیز
خلافی نباشد که حکم عمد دارد سیم آنکه قصد کشتن دارد اما کارش غالباً کشنده
نیست مثل آنکه سنگ کوچکی انداخت بقصد کشتن و اتفاقاً باعث کشتن او شد
در این قسم خلافست اکثر گفته اند حکم عمد دارد و بعضی گفته اند داخل شبیه عمد است
که بعد از این مذکور خواهد شد چهارم آنکه قصد کشتن نداشته باشد و فعلش نیز غالباً
کشنده نباشد اما اتفاقاً کشته شود مثل آنکه مشتی بر کسی بزند و او بمیرد و اکثر علما
این را شبیه عمد میدانند و بعضی این را نیز داخل عمد شمرده اند پنجم
اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان قلیلی که غالباً این کشنده نمی باشد
و او بمیرد مشهور آنست که اگر قصد کشتن داشته است عمد است والا شبیه
عمد و بعضی مطلقاً عمد میدانند ششم آنکه کاری بکند که کشنده نباشد
اما بیمار شود و از آن بیماری بمیرد مثل آنکه چند چوبی بر او بزند که کشنده نبود
و بسبب این بیمار شد و از آن بیماری مرد اکثر این را داخل عمد میدانند
و بعضی احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد کشتن او نداشته باشد هفتم

انکه کسی را در آتشی یا آبی بیندازد که قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک
شود حکم عمد دارد و اگر تواند بیرون آمد و تقصیر کند یا تعمد کند و بیرون نیاید
تا هلاک شود در این صورت او را بالعوض نمیکشند و خلافست که آیا دیت
میدهد اکثر گفته اند دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا آفتی که باو رسیده
تا وقتی که قادر بر بیرون آمدن بوده بوارث میدهد و بعضی گفته اند دیت
نفس میدهد و اگر معلوم نباشد که میتوانسته است بیرون آمدن و نیامده
یا نمیتوانسته قصاص لازم میشود علی المشهور ششم کسی که جراحتی بر کسی زند
و مجروح مداوا نکند تا بمیرد و جراحتش قابل مداوا باشد مشهور میان علما
آنست که او را بالعوض میتوان کشت و چنین است حکم هر جراحتی که بر کسی
زنند و او را بکشد هفتم اگر انگشت کسی یا انگشت کسی را ببرد و بعقب آن جراحت بمیرد
او را بکشد قصاص لازم میشود و خواه آن جراحت کشنده باشد و خواه
نباشد و خواه قصد کشتن داشته باشد و خواه نه و بعضی در صورتی
که قصد کشتن نداشته باشد و جراحت کشنده نباشد اشکال کرده اند

اگر فصادی

نهم اگر فصادی کسی را فصد کند و خود نه بندد موضع فصد را تا هلاک شود
مشهور آنست که قصاص بر فصاد لازم میشود و نه دیت و بعضی احتمال لزوم
قصاص داده اند دهم اگر کسی خود را از بامی یا موضع مرتفعی بزیر اندازد
و بر شخصی بیفتد و آن شخص که در زیر است بمیرد مشهور آنست که اگر آن افتادن
کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هرچند آن فعل کشنده نباشد
قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالباً کشنده
نباشد شبه عمد است و دیت بر او لازم میشود و اگر قصد آن شخص در اصل نداشته
باشد و ندانسته که او در آن موضع است حکم خطا دارد و دیت بر عاقله است
و بر هر تقدیر آن شخص که خود را انداخته اگر بمیرد خونش هدر است و اگر دیگری
او را بیندازد هر دو را ضامن است بتفصیلی که مذکور شد یازدهم
اگر اقرار کند که من یکی دو را کشتم زیرا که بگواه چنین امری که مبتنی
بر قصد او است ثابت نمیتواند شد خلافست که باقرار او آیا
او را بالعوض میکشند بعضی گفته اند بمجرد اقرار او را بالعوض میتوان کشت

و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که سحر حقیقتی ندارد و این قسم اخذها بر آن
مترتب نمیشود و او را بعوض نمیکشند الا در اینکه بسحر می‌کشند چنانچه گذشت
و بعضی گفته‌اند اگر بگوید بسحر او را کشتم و سحر من غالبا کشنده است
حکم عمد دارد و اگر بگوید نادرا میکشد می‌پرسند که قصد کشتن داشتی یا نه
اگر گوید قصد کشتن داشتم دیگری میخواستم بکشم و غلط باسم او کردم حکم خطای
محض دارد و دیت بر عاقله است نوع دویم آنست که او سبب شود و کشته
شده خود مباشر شود و آن چند قسم است اول آنکه زهر در طعامی کند
در نزد کسی بیاورد و او بخورد و بمیرد اگر بداند که زهر درین طعام کرده‌اند
و عاقل و ممیز باشد و دانسته بخورد بر صاحبخانه نه کشتن خواهد بود
و نه دیت و اگر نداند که زهر در طعام کرده‌اند و خورد و مرد اکثر گفته‌اند
که او را بعوض میکشند مطلقا و بعضی گفته‌اند اگر بقصد کشتن کرده است
مطلقا میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است و آن مقدار زهر غالبا کشنده است
او را میکشند و الا ازو دیت میگیرند و اگر زهری در طعام صاحبخانه کرد

[illegible]

و رفت و صاحبخانه آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد بعضی مطلقا
به دیت قایل شده‌اند و بعضی گفته‌اند حکم صورت سابقه دارد دویم آنکه چاه عمیقی بر
سر راه کسی بکند و او را بخانه خود طلبد و نداند آن مهمان در چاه بیفتد
و بمیرد موجب قصاص میگردد موافق مشهور و بعضی گفته‌اند اگر افتادن در آن
چاه غالبا سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته است حکم قصاص و الا دیت
ثابت میشود سیم آنکه کسی جراحتی بر کسی زند و مجروح دوای زهرداری
بر جراحت خود بگذارد و بمیرد اگر جراحت کاری بوده و او را از استقرار حیات
انداخته بوده جارح را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبوده و دوای سمّی
با آن جراحت شریک شده و او را کشته است اگر معلوم باشد که آن جراحت کشنده
نبوده و آن دوا باعث کشتن او شده وارث میتواند قصاص همان جراحت را
بکند از جارح و اگر قصاص توان کرد و الا دیت آن جراحت را بگیرد و اگر معلوم
نباشد و هر دو مرده باشد میتواند وارث نصف دیت را بجراحت زننده
بدهد و او را بعوض بکشد نوع سیم آنست که حیوانی را باو در قتل شریک شود

وآن چند قسم است اوّل آنکه او را ابد یا افکند در ماهی او را ابلع کند پیش از آنکه
با آب برسد در این صورت خلافست بعضی بقصاص قایل شده اند و بعضی
بدیت و اول گویا قویتر است و اگر ماهی دهان گشوده باشد و او را انداخته
بدهان ماهی چنانکه از اتفاقا قصاص میتوان کرد دویم آنکه کسی را نزد شیر
درنده بیفکند که نتواند از آن گریخت و او را بکشد یا سگ درنده را بر او حمله
دهد و او را بدرد مشهور آنست که قصاص میتوان کرد و بعضی بدیت قایل شده اند
و اول اوجه است سیم آنکه ماری را در بدن کسی کند او را بگزد یا [illegible] او
شود تا او را بگزد یا ماری را چند از دیگ جانب او کند او را بگزد و او کشته
شود در شق اول اتفاقا قصاص میتوان کرد و در شق دیگر بنا بر اشهر
و اقوی چهارم آنکه جراحتی بر کسی بزند و درنده یا گزنده مانند شیر یا مار او را
نیز بگزد و بهر دو جراحت بمیرد اکثر گفته اند که اگر دیت از او گیرند نصف دیت
بگیرند و اگر قصاص کنند او را نصف دیت ببخشند و بوارث او بدهند
و بعضی گفته اند اگر قصاص کنند نصف دیت نمیدهند و گفته اند همین حکم دارد

اگر آزاد

اگر آزاد و بنده شریک شوند در کشتن بنده اگر خواهند بنده را بعوض
میکشند و نصف دیت آن بنده را از آزاد میگیرند و بآقای غلام میدهند
پنجم آنکه دست کسی را ببندد و در پیش بازی که در آنجا درندگان میباشند
بیندازد و او را درنده هلاک کند مشهور آنست که او را قصاص نمیتوان کرد
و می باید دیت بدهد و بعضی احتمال قصاص داده اند **نوع چهارم** آنست که انسانی
با او در قتل شریک شود و آن نیز چند قسم است **اوّل** آنکه دیگری که اقوی و ادخل
باشد در قتل با او شریک شود مثل آنکه مردی چاهی بکند و دیگری پای
شخصی را در آن افکنده و بمیرد در اینصورت قاتل آن کسی است که او را
بچاه انداخته و بر حفر کننده چاه چیزی لازم نمیشود و همچنین اگر شخصی کسی را از
بلندی بزیر اندازد و در میان راه کسی او را بشمشیر دو نیم کند قاتل آن کسی است
که او را بشمشیر زده هر چند اگر او شمشیر نمیزد او بافتادن میمرد **دویم** آنکه شخصی کسی را
نگاهدارد و دیگری او را بکشد و شخص دیگر نظر باو کند که کشته میشود چنانچه
ظاهر روایت و قول بعضی از اصحاب است باید دیده او را برای ایشان بکند

که اگر کسی پا یدایشان را خبر کند چنانچه ظاهر کلام بعضی از علما است کشته اند
آنکه کشته است بعوض میکشند و آنکه نگاه داشته است در زندان حبس میکنند تا
بمیرد چنانچه او را حبس کرد تا کشته شد و آنکه نگاه میکرد دیدهایش را کور میکنند
سیم کسی که امر کند کسی را بکشتن کسی چند صورت دارد اول آنکه بالغ عاقل
آزادی را امر کند که کسی را بکشد نباید بکشد هر چند داند که اگر نکشد کشته میشود
زیرا که در خون تقیه نمی باشد و اگر بکشد او را می کشند و امر کننده را در زندان
حبس میکنند تا بمیرد دویم آنکه مامور طفل غیر ممیز یا دیوانه باشد خواه آزاد باشد
و خواه بنده مشهور آنست که امر کننده را می کشند و بر مامور چیزی نیست
و این یکی از آن مواضع است که سبب قویتر است از مباشر سیم آنکه مامور طفل نا
بالغ باشد آزاد باشد و ممیز باشد و نیک و بد و حلال و حرام را
فی الجمله فهمد درین صورت مشهور آنست که بر هیچیک از آمر و مامور قصاص
نیست و عاقله طفل میباید دیت بورثه مقتول بدهند و درین مسئله اقوال
نادره دیگر است چنانچه شیخ طوسی قایل شده است که طفل اگر ده سالش تمام

بلکه

باشد او را قصاص میکنند و امر کننده را حبس مؤبد میکنند و ابن بابویه
و شیخ مفید رحمه الله علیهما گفته اند که اگر کودک قدش پنج شبر باشد او را
قصاص میکنند و بعضی احتمال قصاص کردن آمر یا دیت او داده اند و بنا
بر قول مشهور در هر صورت که کودک را تعزیر و آمر را حبس مؤبد باید کرد
چهارم آنکه مامور غلام کودک ممیز باشد بعضی گفته اند قصاص بر هیچیک
نیست و غلام را بجنایت میگیرند ورثه مقتول بقدر دیت او و آقا را حبس
مؤبد میکنند و اگر غلام طفل غیر ممیز باشد آقا را میکشند و بعضی گفته اند
دیت بر آقا لازم میشود پنجم آنکه مامور غلام بالغ باشد از بعضی روایات
ظاهر میشود که مطلقا آقا را میکشند و بعضی گفته اند و قید کرده اند که غلام ادی
از بابت شمشیر و تازیانه او دیده است و مشهور آنست که غلام را بعوض
میکشند و آقا را حبس میکنند تا در زندان بمیرد و بعضی گفته اند که اگر آقا عادت
کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم کند آقا را می کشند و غلام را
حبس مؤبد میکنند و الا غلام را می کشند و آقا را حبس میکنند قسم چهارم

آنکه بگوید مرا بکش و اگر نکشی تو را میکشم درین صورت جایز نیست
او را بکشد هر چند کشته شود و اگر بکشد اگر گفته اند که هر چند بد کرده است
اما چون باذن او کرده است او را در عوض نمیکشند و بعضی گفته اند
او را بعوض می توان کشت و بنابر مشهور که نکشند بعضی گفته اند
دیت از و میگیرند و بعضی گفته اند دیت نیز ساقط است و مسئله
مشکل است قسم پنجم آنکه کسی را امر کند که خود را بکشد اظهر آنست
که اگر مامور صبی غیر ممیز یا دیوانه است آمر را قصاص میکنند زیرا که مباشر
درینجا ضعیف است و اگر صبی ممیز یا بالغ باشد بر آمر چیزی
لازم نمیشود اگر اکراه نکرده باشد و محض امر باشد و اگر او را
اکراه کرده باشد که اگر خود را نکشی من تو را میکشم درین شق خلاف است
بعضی گفته اند آمر را میکشند مطلقا و بعضی گفته اند نمی کشند مطلقا و بعضی
گفته اند اگر بقتل شدید تر تهدید نکرده است او را نمی کشند
مثل آنکه گوید که این کارد را بر شکم خود بزن و اگر نزنی من بر شکم

تو میزنم و اگر بشدید تر تهدید کند مثل آنکه گوید این کارد را بر شکم
خود بزن والا تو را بمقراض ریزه ریزه میکنم درین صورت اکراه
بعمل می آید و آمر را می کشند و این مسئله نیز در غایت اشکال است
قسم ششم آنکه دو گواه گواهی بدهند که فلان شخص فلان مرد را
کشت و وارث بگفته ایشان نزد حاکم بیاید و طلب قصاص کند
و بحکم حاکم او را بکشد و بعد از آن معلوم شود که گواهی دروغ
داده اند قصاص تعلق بگواهان میگیرد و اگر وارث داند که ایشان
دروغ میگویند و قصاص کند قصاص تعلق بوارث دارد قسم هفتم
اگر دو کس بر او جراحت زنند و هر دو سرایت کند و او را بکشد هر دو
قاتلند و حکمش مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر یکی مندمل شود و باصلاح
آید و دیگری سرایت کند او را بکشد آنکه جراحتش مندمل شده
قصاص جراحت یا دیت جراحت را از و میگیرند و او را نمیکشند
و آنکه جراحتش سرایت کرده است می توانند کشت اما خلاف است

که دیت جراحت اول را با دیه دهند و او را می‌کشند یا می‌بخشند

نوع پنجم هرگاه کسی چند جراحت بر کسی زند و سرایت کند

و او بمیرد اگر موجب دیت باشند خلافی نیست در آنکه دیت

نفس را بدهد و دیت جراحتها ساقط میشود و اگر موجب قصاص

باشند در آن سه قول است **اول** آنکه قصاص جراحتها را

میکنند و آخر او را میکشند مثل آنکه دستش را و گوشش را و بینیش را

بریده و او مرده یا بعد از آن او را کشته یا اعضای او را

قطع میکنند و بعد از آن او را میکشند **دویم** آنکه ضعیف تر

در قویتر داخل میشود و قصاصهای ساقط میشود و او را گردن

میزنند **سیم** آنکه اگر همه بیک ضربت شده است قصاص بر

طرف میشود مثل آنکه بیک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها

و پاهایش را قطع کرده و مرده همین گردنش را میزنند و آن

ساقط میشود و اگر بچند فعل کرده همه را بعمل می‌آورند

مثل آنکه

مثل آنکه اول چشمهایش را کند بعد از آن گوشهایش را برید پس زبانش را

برید پس دستها و پاهایش را برید وارث نیز چنین میکند و اگر بمرد

گردنش را میزنند و این قول اشهر و اقوی است **فصل سیم در بیان احکام**

اشتراک جنایات و در آن چند مقصد است **اول** هرگاه چند نفر

یک شخص را بکشند خواه همه بر او ضربه زنند که معلوم باشد که ضربه همه

دخل در کشتن داشته یا همه او را بگیرند و از بام زیر اندازند یا در دریا

اندازند یا ریسمانی در گلویش کنند و همه بکشند تا بمیرد قصاص بهمه

تعلق میگیرد اما اگر یکی گوشش را برید و باقی بر او خنجر زدند

تا مرد بر آنکه گوش برید همان قصاص گوش است و بر آنها قصاص

نفس و وارث که ولی خونست اگر بدیت راضی شود از همه یک دیت

میگیرد و اگر ده کس کشته باشند از هر یک ده یک دیت میگیرد و اگر

خواهد قصاص کند می تواند همه را بکشد اما دیت زیاده از یک

یک کس را بهمه ورثه قاتلها می باید داد مثل آنکه ده کس باشند ده دیت

می باید بدهد و آن نه دیت میان ورثه ده نفر بالسویه قسمت میشود و وارث
هر یک ده یک مجموع را می برد و اگر یک کس را انگشت نه ده یک دیت را
بورثه انگشت گشته میدهد و آن را از نه قاتل زنده میگیرد و از هر یک ده یک
یک او را و نقصان وارد نمیشود و اگر دو کس را انگشت … هر یک
از وارث دو مقتول نه ده یک میدهد و وارث نفر که انگشت … دیت
ده یک میگیرد و یک دیت تمام از کیسه او میرود و اگر پنج نفر را انگشت چهار
دیت از خود میدهد و نیم دیت را از زنده ها میگیرد و همچنین اگر چند
نفر دست بر روی کارد می گذارند و همه زور کننده دست کسی را جدا
کنند اگر دیت بگیرد از همه یک دیت میگیرد که نصف دیت آدمی باشد
و اگر خواهد دست همه را ببرد و زیاده بر دیت یک دست را میدهد به
بایشان و اگر دست یکی را ببرد تفاوت دیت را از آنها میگیرد
و باو میدهد شش آنکه سه کس دست او را ببرند و او دست یک کس را
ببرد دو ثلث دیت دست میگیرد و از کیسه او چیزی نمیرود و اگر دست

دست [illegible]

دوتارا

دوتارا ببرد یک دیت دست از خود میدهد دوم هرگاه دو زن آزاد
مسلمان در کشتن یکمرد شریک شوند میتوانند هر دو را بکشد و چیزی
نمیدهد برای آنکه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر زیاده از دو زن
یکمرد را کشته باشند می تواند همه را بکشد و تفاوت دیت را
بدهد و همچنین اگر چند کنیز یا چند کافره ذمیه مسلمانی را کشته باشند
همه را می تواند کشت و تفاوت قیمت و دیت همه را با دیت مرد
آزاد حساب میکنند اگر قیمت با دیت مجموع زیاده از دیت مرد
آزاد باشد زیاده را میدهد سیم هرگاه مردی و زنی شریک شوند
در کشتن مردی اگر دیت گیرد وارث هر یک نصف دیت را
میدهند و اگر مرد را بکشد وارث نصف دیت میدهد و مشهور آنست
که نصف دیت را بورثه مرد میدهد و بورثه زن چیزی نمیدهد و
بعضی گفته اند ثلث را بورثه زن میدهد و دو ثلث را بورثه مرد میدهد
و اگر مرد زن را بکشد زن نصف دیت مرد را بورثه مرد میدهد نباید

مشهور و بعضی گفته اند نصف دیت خود را میدهد و هرچه که رو باید کرد گفته اند
اول رو را میدهند و بعد از آن استیفای قصاص میکنند چهارم
هرگاه بنده و آزادی شریک شوند در کشتن مرد آزادی عمداً وارث
میتواند هردو را بکشد پس نصف دیت را به وارث آزاد میدهد و اما
غلام اگر قیمتش بقدر نصف دیت آزاد است بقدر جنایت او جرایم
بود و اگر قیمتش کمتر باشد آقا چیزی نمیدهد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت
باشد زیادتی را به آقا میدهد تا بقدر دیت حر و اگر قیمتش زیاده از دیت
حر باشد زیادتی را اعتبار نمیکنند و نصف دیت آزاد را به آقا میدهد
و اگر اختیار کشتن آزاد کنند و بنده را بگذارد نصف دیت آزاد را به ورثه او
میدهد و آقا قیمت غلام را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باشد و نصف
دیت آزاد نباشد و در صورت اول زیادتی که به وارث داده از
کشنده او میرود و اگر اختیار کشتن بنده تنها کند و قیمتش بقدر نصف دیت
باشد یا کمتر بر آقا چیزی لازم نمیشود و وارث آزاد نصف دیت

اگر از نصف دیت زیاد باشد و از نصف دیت آزاد زیاد باشد آزاد را میدهد

بگیرد

بگیرد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد باشد زیادتی را به آقا
میدهد مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف دیت باشد که آن زیادتی به آقا نمیدهد و بقدر
نصف دیت میدهد و اگر اختیار کشتن هیچیک نکند آزاد نصف دیت
میدهد و آقای غلام قیمت غلام را میدهد اگر زیاده از نصف دیت
نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد و اگر وارث ادا راضی
شود و الا وارث بقدر جنایت از غلام مالک میتواند شد که بنده
بگیرد و در مسئله اقوال دیگر است که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم
هرگاه غلامی و زنی شریک شوند در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را بکشند
ورثه زن چیزی نمیدهند و به آقای غلام نیز چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده
از نصف دیت آزاد نباشد و اگر زیاده باشد زیادتی را میدهند
تا نصف دیت و زیاده از نصف را نمیدهند و اگر زن را بکشند تنها
غلام را بنده کنند میتوانند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده از نصف دیت مقتول باشد
که زیاده را به آقا میدهند و اگر غلام را بکشند و بس اگر قیمتش بقدر نصف دیت

یا کمتر باشد چیزی با قاتل نمیدهند و اگر زیاده باشد زیاده را میدهند
تا نصف دیت آزاد و از زن نصف دیت را می گیرند

فصل چهارم در بیان شرایط قصاص است

و در آن پنج شرط است اول مساوی بودن
در آزادی باید که و در آن چند مقصد است اول در قتل عمد مرد
آزاد را بعوض مرد آزاد میکشند و بعوض زن آزاد میکشند اما بشرطی
که ورثه زن نصف دیت را بدهند بورثه مرد و زن آزاد را بعوض زن آزاد
میکشند و بعوض مرد آزاد میکشند و مشهور آنست که با کشتن زن
بعوض مرد تفاوت دیت را نمیگیرند و در روایتی وارد شده است
که تفاوت را میگیرند از مال زن یعنی نصف دیت مرد و کسی از علما گویا صریحاً
باین قایل نشده است دویم در دیت اعضا مرد و زن مساویند
تا ثلث دیت کل برسد چون دیت عضو به ثلث رسید یا زیاده
دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی اگر یک انگشت
زنی را ببرد ده شتر میدهد و اگر دو انگشت زنی را ببرد بیست شتر میدهد

و اگر سه انگشت

و اگر سه انگشت زنی را ببرد سی شتر میدهد و اگر چهار انگشت زنی را ببرد بیست
شتر است چون به ثلث دیت رسیده در مرد چهل شتر است و در زن
بیست شتر است سیم غلام را بعوض غلام و کنیز را بعوض کنیز میکشند
و همچنین کنیز را بعوض غلام و غلام را بعوض کنیز میکشند اگر قیمت
قاتل مساوی قیمت مقتول باشد یا کمتر باشد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد
بعضی گفته اند قصاص کردن مشروط است بآنکه تفاوت قیمت را بآقای قاتل
بدهند و اختیار قصاص با آقای مقتول است اگر قصاص کند جایز است
بنحوی که مذکور شده و اگر دیت طلب کند تعلق میگیرد ببدن غلام اگر
قیمت غلام قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول می تواند او را ببندگی
بگیرد و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول را بدهد اکثر گفته اند فک میتواند کرد
و بدون رضای آقای مقتول اشکال دارد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد
بقدر قیمت مقتول آقای او بستاند که میتواند گرفت مثل آنکه مقتول قیمتش
پنجاه تومان باشد و قاتل قیمتش صد تومان باشد نصف قاتل را بنده میگیرد

و نصف دیگر از آقای قاتل خواهد بود و اگر قیمت قاتل کمتر از مقتول باشد
همان غلام را قصاص میتوانند کرد و زیادتی را از آقای قاتل غرامت نمیکشند
اینها در صورتیست که عمداً کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد آقای قاتل
اختیار دارد اگر میخواهد غلام را میدهد و اگر میخواهد قیمت غلام را میدهد
و بعضی گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت
مقتول کمتر است قیمت مقتول را میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول
باشد زیادتی از آقای قاتل خواهد بود چهارم اگر شخصی دو غلام داشته باشد
و یک غلام او دیگری را بکشد آقا اگر میخواهد قصاص میکند و بعوض میکشد
و اگر میخواهد عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را بکشد اگر وارث خواهد
میکشد او را و اگر خواهد می بخشد پنجم اگر بنده آزادی را بکشد عمداً بنده
را بعوض میتوان کشت و وارث مخیر است میان آنکه او را بکشد یا بنده
بگیرد و بنا بر اشهر و اقوی و بعضی گفته اند برضای آقا بنده را نمی تواند گرفت
و اگر غلامی جراحتی کند آزادی را عمداً مجروح می تواند او را همان جراحت

بکند اگر [illegible] قصاص باشد و اگر دیت طلب کند مولی باید دیت آن
جراحت را بدهد و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را
میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و اگر مولی دیت نه دهد اگر دیت جمیع
قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را بنده میگیرد و اگر نه بقدر دیت
از او بنده میگیرد و اگر خواهد میگوید غلام را بفروشند و بقدر دیت
بر میدارد و باقی از آقا خواهد بود و اگر کشتن یا جراحت کردن بخطا باشد
آقا مخیر است میان آنکه دیت را بدهد یا غلام را بدهد بقدر دیت و بعضی
گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا قیمت
غلام را میدهد و زیادتی دیت بر او لازم نیست ششم اگر یک
آزاد دو آزاد را بکشد عمداً اگر ورثه هر دو مقتول اتفاق کنند بر کشتن
قاتل طلب دیت نمی توانند کرد و اگر ورثه یکی از کشته شدها بدون رضای
ورثه دیگری بکشند بعضی گفته اند ورثه مقتول دیگر دیت می توانند گرفت
از مال قاتل و بعضی گفته اند ایشان را حقی نمیماند و مسئله اشکالی

دارد هفتم هرگاه آزادی دست راست دو آزاد را قطع کند برای
اول دست راستش را میبرند و برای دویم دست چپش را می برند و اگر
دست یک کس را ببرد دیگر گفته اند برای سیم پای راستش را میبرند و اگر دست
چهارم را ببرد پای چپش را می برند و بعضی از علما گفته اند در مرتبه سیم و چهارم
دیت میگیرند و پایش را بعوض دست نمی برند و در مرتبه پنجم و زیاده خلاف
نیست که دیت میگیرند هشتم اگر غلامی دو آزاد را بترتیب بکشد یکی بعد از
دیگری بعضی گفته اند که مطلقا تعلق بورثه آخر دارد و مشهور آنست که اگر ورثه
اول او را بجنایه گرفته باشند و بعد از آن دویم را کشته باشد غلام از ورثه
دویم خواهد بود والا از ورثه اول خواهد بود نهم جراحتها که بر بنده واقع شود
اگر در آزاد مقدری دارد نسبتی که آن مقدر بدیت آزاد دارد همان
نسبت را نسبت بقیمت بنده رعایت میکنند مثل آنکه در آزاد اگر یک دست
او را ببرند یا یک چشم او را کور کنند یا یک پای او را ببرند نصف دیت
آزاد در هر یک باید داد و اگر یکی ازین جنایتها بر بنده وارد شود نصف

نصف قیمت باید داد و اگر جراحت و جنایتی باشد که در آزاد
دیتی وارد نشده باشد در بنده ملاحظه میکنند که اگر این عیب را
نداشته باشد قیمتش چند است و با این عیب قیمتش چند است
آن تفاوت ارش جنایت اوست در اینجا آزاد را قیاس ببنده
میکنند یعنی فرض میکنند که این آزاد اگر بنده بود چند می ارزید
و با این جنایت چند از قیمتش کم میشد آن نسبت را با دیت ملاحظه
میکنند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود و بسبب این جنایت نصف
قیمتش کم میشد نصف دیت آزاد را میگیرند **دهم** هرگاه آزادی بر
بنده جنایتی کند که مساوی تمام قیمت او باشد مثل آنکه دو دست او را
یا دو پای او را یا ذکر او را ببرد که هر یک از اینها در آزاد مساوی
تمام دیت است و در بنده مساوی تمام قیمت در این صورت
آقا مخیر است میان آنکه غلام را بدهد و تمام قیمت بگیرد یا غلام را
نگاه دارد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند که اگر اول غلام را غصب کند

و آخر چنین کاری بکند درین صورت آقا هم غلام را بگیرد و هم
قیمتش را و در هر دو صورت اگر جنایت مستوعب قیمت نباشد
غلام را نگاه میدارد و ارش جنایت را میگیرد مثل آنکه یکدست غلام را
ببرد غلام را آقا نگاه دارد و نصف قیمت را میگیرد و اگر جنایت مستوعب
قیمت را دو کس بکنند مثل آنکه یکدستش را یک کس ببرد و دیگری
دست دیگرش ببرد اکثر گفته اند آقا غلام را نگاه میدارد و از هر
یک نصف قیمت میگیرد و بعضی گفته اند غلام را بهر دو میدهد و از
هر یک نصف قیمت میگیرد **شرط دویم** در قصاص آنست که قاتل و
مقتول در دین مساوی باشند و درین باب چند مطلب است
اول آنکه مسلمان را بعوض کافر نمی کشند خواه کافر جزیه ده باشد یا در امان
مسلمانان باشد یا حربی باشد و اگر جزیه ده را بکشد که از یهودان
یا ترسایان یا گبران باشد حاکم شرع او را تعزیر میکند و دیت
ذمی میدهد چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله و اگر عادت کرده

باشد

باشد بکشتن ایشان و مکرر کشته باشد میان علما خلاف است
بعضی گفته اند که او را می کشند بقصاص بعد از آنکه وارث کافر تفاوت
دیت مسلمان و ذمی را بوارث مسلمان میدهد و بعضی گفته اند
که امام او را بجهة آنکه فساد در زمین میکند نه بقصاص و تفاوت دیت
نمیگیرند و بعضی گفته اند مطلقا او را نمیکشند بلکه تعزیر میکنند و دیت
ذمی را میگیرند و مرد ذمی را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند
و اگر مقتول زن باشد نصف دیت ذمی را او ورثه زن ذمیه میدهند
بورثه قاتل و زن ذمیه را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند و اگر
بعوض مرد کشته شد چیزی ورثه زن نمیدهند چنانچه در مسلمان گذشت
دویم اگر کافر ذمی مسلمانی را بکشد عمداً اشهر آنست که او را
و مالش را بورثه مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند بحضرت
امام و اگر خواهند بنده میگیرند و فرزندان نابالغ او را نیز بنده
میگیرند و بعضی گفته اند فرزندان او را بنده نمی توان گرفت و خا

از قوت دیت و بعضی گفته اند اگر او را ابنیه یکی گیرند مالش از ایشان
خواهد بود و اگر او را بکشند مالش را نمیگیرند و مدلول روایت
معتبر که درین باب وارد شده است آنست که او را
و مالش را بورثه مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند و اگر
خواهند بنده خود میگردانند و فرزندان در حدث دگرفته و د اگر
بعد از کشتن مسلمان مسلمان شود او را میتوان کشت و اسلام
مانع قتل او نمی شود یا او را میکشند یا دیت از او میگیرند و متعرض
اموال و اولاد او نمیشوند اما او را بنده که نمیتوان گرفت و اگر
بعد از آنکه او را بنده گرفته مسلمان شود بندگی او برطرف
نمیشود اینها همه در صورتیست که مسلمان را بعمد کشته باشد و اگر
بخطا کشته باشد شیخ طوسی رحمه الله گفته است که اگر مال دارد دیت را
از خاص مال او میگیرند و اگر مال ندارد امام علیه السلام دیت را
از بیت المال میدهد زیرا که ایشان بمنزله بندگان امامند

و بمنزله بام

و بمنزله بام امام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه گفته است که در خطا دیت را
از عاقله او میگیرند و ابن ادریس گفته است دیت را مطلقا امام
علیه السلام میدهد خواه مال داشته باشد و خواه نه **مؤلف گوید**
که در شبه عمد ظاهر ادله آنست که دیت را از مال ذمی بگیرند **سیم**
اگر کافری کافر دیگر را بکشد و مسلمان شود او را بعوض نمیکشند و اگر
کشته شده از اهل ذمه باشد دیت او را بعوض میدهد
چهارم اگر ولد الزنا را مسلمان حلال زاده بکشد مشهور آنست
که اگر پیش از بالغ شدن ولد الزنا باشد او را بعوض نمیکشند
و ظاهر کلام ایشان آنست که دیت هم ندارد و اگر بعد از بلوغ ولد الزنا
و اظهار اسلام او را بکشد مشهور آنست که او را بعوض میکشند
و بعضی گفته اند حکم کافر دارد و حلال زاده را بعوض او نمیکشند **پنجم**
اگر کافر ذمی مسلمانی را که مرتد شده باشد بکشد گفته اند او را بعوض بکشند
و اگر مسلمانی مرتد را بکشد قصاص نمیکنند اجماعا و در دیت خلافست

[illegible]

که آیا او را بعوض میکشند یا نه و مسئله اشکال دارد ششم اگر کسی را
که قصاص بر او واجب شده باشد غیر وارث مقتول بدون اذن
او بکشد مشهور آنست که او را بعوض میتوان کشت و اگر کسی بر او
قتل واجب شده باشد بسبب زنا یا لواطه و غیر امام یا حاکم شرع او را
بکشد نامشروع کرده است اما بر او قصاص و دیت نیست شرط سیم
در قصاص آنست که قاتل پدر مقتول نباشد و در آن چند مسئله است اول آنکه اگر شخصی
فرزند خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند هر چند بعمد کشته باشد
بلکه واجبست که اگر عمداً کشته باشد کفاره قتل عمد بدهد و دیت بسایر
ورثه بدهد و حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر بخطا کشته باشد کفاره قتل خطا
و دیت بدهد و گفته اند اجداد پدری را نیز بعوض فرزند نمی کشند و فرقی نیست
میان آنکه مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشند و
مادر را بعوض فرزند و فرزند را بعوض مادر می کشند و اجداد و جدات
مادری و جدات پدری را بعوض فرزندزاده و فرزندزاده را بعوض

ایشان

ایشان میکشند و سایر خویشان را بعوض یکدیگر میکشند دویم هرگاه پدر
کسی زن خود را که مادر آن فرزند باشد بکشد آیا فرزند طلب قصاص
مادر را از پدر میتواند کرد خلافست و مشهور میان علما آنست که نمی تواند
کرد و دیت می تواند گرفت و بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد سیم
هرگاه دو فرزند یک سعادت بوده باشند یکی مادر را بکشد و دیگری
پدر را آن فرزندی که مادر را کشته است می تواند پدرکش را
بکشد و پدرکش نیز مادرکش را می تواند کشت و اگر نزاع شود میان
ایشان که هر یک خواهند پیشتر بکشند حاکم شرع قرعه میزند
باسم هر یک که بیرون آید دیگری را میکشد بعد از آن ورثه فرزند
مقتول او را میکشند شرط چهارم در قصاص آنست که قاتل کامل العقل باشد
و در آن چند مسئله است اول اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه را
بکشد او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله او میگیرند و اگر
در حال عقل بکشد و بعد از آن دیوانه شود او را میکشند دویم

اگر طفل یا بالغی کسی را بکشد خواه مقتول بالغ باشد خواه کودک اورا
بعوض نمیکشند بلکه دیت را از عاقله او میگیرند و بعضی گفته اند اگر طفل
ده سالش تمام باشد اورا قصاص میکنند و بعضی گفته اند اگر قامتش
پنج شبر باشد اورا قصاص میکنند و این دو قول میان متاخرین متروکست
سیوم اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد مشهور میان علما آنست که اورا
بعوض میتوان کشت و ابو الصلاح رحمه الله قایل شده است که اورا
نمیکشند و دیت از و میگیرند **چهارم** هرگاه عاقلی دیوانه را بکشد
اگر دیوانه قصد او کرده و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده خونش
هدر است نه قصاص لازم میشود نه دیت و در روایت معتبری وارد شده است
که درین صورت دیت را از بیت المال میدهند و اگر بی سبب اورا
کشته اگر بعمد کشته یا شبیه بعمد اورا نمی کشند و دیت از مال
او میگیرند و اگر بخطا کشته است دیت بر عاقله اوست **پنجم**
اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسی را بکشد بنحوی که اگر مست

نمی بود مستحق قصاص میشد خلافست اکثر گفته اند که قصاص میتوان کرد
و بعضی گفته اند دیت میگیرند و اگر کسی بنج و انواع مسکری خورده باشد
و مست شده باشد یا دوایی که باعث بیهوشی او شده باشد
باو داده باشند و یا نادانسته خورده باشد یا بجبر شراب در گلویش
ریخته باشند و درین صورت ظاهر مثل آنست که قصاص [illegible] **ششم**
اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص نیست و دیت در مال
اوست و بعضی گفته اند دیت بر عاقله اوست **هفتم** مشهور میان
متاخرین علما آنست که کور حکم بینا دارد در قتل عمد و خطا و جمعی از علما
قایل شده اند که عمد کور حکم خطا دارد و در بعضی روایات وارد
شده است که دیت را از عاقله او میگیرند در سه سال و اگر عاقله
نداشته باشد دیت را از مال او میگیرند در سه سال و در روایت
دیگر وارد شده است که از مال او میگیرند و اگر نداشته باشد
امام علیه السلام میدهد و بعضی از بیت المال **شرط پنجم** در قصاص نفست

که خون او بحسب شرع محفوظ باشد و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر
مسلمان ذمی را بکشد یا زانی را اگر زنای او ثابت شده باشد
و مستحق قتل شده باشد در عوض او را نکشند و همچنین قصاص نمی‌باشد
برای کسی که قصاص بر او لازم شده در جراحتی و او را قصاص کنند
و بسبب آن بمیرد مثل آنکه دست کسی را ببرید دست او را بعوض ببرند
و هر چند سعی کردند خون قطع نشد تا او بمرد یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر
او زدند و او بمرد در اینها قصاص نمی‌باشد فصل پنجم در بیان دعوای
قتل است و آنچه قتل بآن ثابت میشود و در آن دو مقصد است مقصد اول در بیان مدعی
و کیفیت دعوی است شرط است در مدعی که بالغ و عاقل و رشید باشد
در وقت دعوی و آنکه دعوی بر کسی کند که صدور قتل از او ممکن باشد
پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت کشته شدن مقتول
در آن محل نبوده دعوای او را نمی‌شنوند و همچنین اگر دعوی کند اجتماع
جماعتی را بر قتل یک کس که اجتماع ایشان بر آن امر ممکن نباشد

بلکه

نمی‌شنوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع شده و او را کشته‌اند و مشهور
آنست که می‌شنوند و بعضی شرط کرده‌اند که می‌باید دعوی
مفصل و محرر باشد پس اگر دعوی کند که می‌دانم فلان شخص پدر مرا کشته است
و نمی‌دانم بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا می‌شنوند دعوای
او را و بعضی گفته‌اند نمی‌شنوند و دیت میگیرد اگر چنین ثابت شود
و اگر گوید می‌دانم که او بعمد کشته است اما نمی‌دانم شریکی داشت
یا نه بعضی گفته‌اند نمی‌شنوند و بعضی گفته‌اند بعد از ثبوت امر بصلح میکنند
بر مقداری از دیت و همچنین خلاف است در آنکه اگر دعوی کند
که یکی از این دو نفر پدر مرا کشته‌اند یا یکی از این ده نفر کشته‌اند
بعضی گفته‌اند دعوای ایشان باطل است و بعضی گفته‌اند می‌شنوند و می
تواند هر یک را قسم داد و اگر گواه بگذرانند که گواهان بر چنین مجمل گواهی
بدهند می‌شنوند برای آنکه اگر بثبوت نرسد لوث ثابت میشود در برابر
هر یک و اگر برگردد و از آن دعوای یکی بخصوص بکند قسامه خواهد بود چنانچه انشاء الله مذکور خواهد شد

و اگر از این دعوی باز گردد و دعوی کند بر دیگری که بتنهائی (?) شنوند و او را کشته

و شرط دیگر آنست که دعوای او مشتمل بر تناقض نباشد مثل آنکه اولا
دعوی کند که زید تنهائی پدر مرا کشته است پس دعوی کند که عمرو
تنهائی او را کشته است یا با زید شریک بوده است مشهور آنست
که دعوای اول و دوم هیچیک را نمی‌شنوند و بعضی گفته‌اند اگر دوم تصدیق
او کند و بگوید من کشته‌ام می‌شنوند و اگر اول تصدیق کند و او برگردد
بدعوای اول بعضی گفته‌اند می‌شنوند و اگر هر دو اقرار کنند بعضی گفته‌اند
هر یک را که او تصدیق کند بر او لازم میشود و بعضی احتمال داده‌اند
که قصاص از هر دو ساقط شود و بر هر یک نصف دیت لازم شود و
اگر دعوای عمد کند و بعد از آن برگردد و بگوید شبه عمد بود یا خطا
بود مشهور آنست که مسموع است و باید اثبات کند مقصد دوم در آنچه
قتل بآن ثابت میشود و آن سه چیز است اول اقرار
قاتل بآنکه کشته است او را و اکثر علما را اعتقاد آنست که یکمرتبه
اقرار کافیست و بعضی گفته‌اند بدو مرتبه ثابت میشود و شرط است

که اقرار کننده

که اقرار کننده بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد پس اگر طفل
نابالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر کسی بجبر و شکنجه اقرار
کند اعتبار ندارد و اگر بنده اقرار کند اعتبار ندارد چون حق آقا
باو تعلق دارد و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت میشود و اگر آقا اقرار کند
بجرمی که موجب قصاص است در حق بنده اعتبار ندارد و اگر اقرار کند
بامری که موجب دیت باشد می‌شنوند هر چند بنده آزاد نشده
و تعلق میگیرد در رقبه بنده موافق مشهور و اگر سفیهی که اموال خود را ضایع
کند یا کسی که قرض بسیار بهم رسانیده باشد که زیاده از اموالش باشد
و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش اگر اقرار
بقصاص کنند ثابت میشود و اگر اقرار کنند بموجب دیت اگر خطا
ثابت میشود اما با قرض خواهان در مفلس شریک نمیشود بلکه بعد از ادای
قرضها اگر مالی بهم رسانید میدهد و اگر یکی اقرار کند که من او را بعمد کشتم
و دیگری اقرار کند که من او را بخطا کشتم وارث مخیر است میان

هر دو و هر یک را که اختیار کنند دعوای او از دیگری ساقط میشود
و اگر یکی اقرار کند که من او را عمداً کشتم پس دیگری اقرار کند که من کشتم
او را کشته است پس اول او بر اقرار خود در برده قصاص و دیت از هر دو
ساقط میشود و امام علیه السلام از بیت المال دیت را میدهد بنابر مشهور
و بعضی گفته اند وارث مخیر است هر یک را که اختیار کند میکشد و
دست از دیگری برمیدارد و در حدیث مشهور روایتیست که از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مردی را بخدمت آنحضرت آوردند که او را در خرابه دیده بودند که کارد
خون آلودی در دست داشته و کشته در آن خرابه بوده که در خون خود
دست و پا میزده حضرت امیر المؤمنین از او پرسید که چه میگوئی گفت یا امیر
من او را کشتم حضرت فرمود که ببرید او را و بعوض مقتول قصاص کنید
در اثنای راه که او را میبردند که قصاص کنند مردی بسرعت تمام آمد
و گفت تعجیل مکنید و او را بخدمت حضرت برگردانید چون بخدمت

حضرت امیر المؤمنین برگردانیدند آمد که آن مرد دویم گفت و آن یا امیر المؤمنین
او مقتول را کشته است من کشته‌ام حضرت بمرد اول گفت که چه
باعث شد ترا که اقرار بر جان خود کردی گفت یا امیر المؤمنین
چه می‌توانستم گفت و حال آنکه این گروه بسیار بر من گواهی میدادند
و مرا با کارد خون آلود نزد کشته یافتند که خون از او میرفت و من نزد او
ایستاده بودم از ترس که مبادا اقرار کردم و من مرد قصابی بودم گوسفندی
در پهلوی این خرابه کشتم و مرا بول گرفت و کارد در دست
داخل خرابه شدم که بول کنم ناگاه این کشته را دیدم که در خون خود
می‌طپید تعجب در او نظر میکردم که اینجماعت داخل خرابه شدند
و مرا گرفتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر دو را ببرید نزد
حضرت امام حسن علیه السلام و بپرسید که حکم در باب اینها چیست
چون هر دو را نزد حسن مجتبی علیه السلام بردند و قضیه را عرض کردند
فرمود که بگوئید بآنحضرت امیر که صلوات الله علیه که اگر این مرد یکی کس را

کشته است یک شخص دیگر را زنده کرده و از کشتن نجات داده حق تعالی
میفرماید وَمَنْ اَحْیَاهَا فَکَاَنَّمَا اَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا یعنی هر که زنده کرد نفسی را
پس چنانست که زنده گردانیده است همه مردم را دست از هر دو باید
برداشت و دیت مقتول را از بیت المال باید داد چون حضرت امیر علیه السلام
عرض کردند تصویب حکم آنحضرت نمود و دیت را از بیت المال داد

دویم کراهت و خلاف دیت در آنکه به دو گواه عادل قصاص ثابت
میشود و بعضی گفته اند که بگواهی یکمرد و دو زن عادل نیز ثابت میشود قصاص
و جمعی از علما گفته اند که بشهادت ایشان قصاص ثابت نمیشود اما دیت
لازم میشود هر چند بر عمد شهادت داده باشند اما فعلی که موجب
دیت باشد مثل قتل شبه عمد یا خطا یا جراحتها که در آنها قصاص نمی
باشد و دیت میباشد مانند شکستن استخوان یا جراحتی که باندرون
رسیده باشد اینها بیکمرد و دو زن و یک مرد عادل و قسم
ثابت میشود بنا بر مشهور و در شهادت مشهود شرط است که صریح شهادت

دهند مثل اگر بگوید که شمشیر بر او زد و بهمان زدن مرد یا آنکه آنقدر زد
او را که بآن زدن مرد یا آنکه بسبب آن بیمار شد و بهمان بیماری
مرد و اگر در این صورت قاتل گوید که راست میگوید که بیمار شد
اما بآن بیماری نمرد بسبب دیگر مرد و بعضی گفته اند قول او مسموع است
با قسم و ایضا شرط است که گواهی گواهان باید یکدیگر موافق باشد
پس اگر یک گواه گوید که او را در اول روز کشت و دیگری گوید در آخر
روز یا یکی گوید که در خانه کشت و دیگری گوید که در بازار کشت یا
یکی گوید بخنجر کشت و دیگری گوید بشمشیر کشت ثابت نمیشود و خلافست
که در این صورت آیا لوث ثابت میشود برای قسامه یا نه و اگر یکی
شهادت دهد که دیدم که او را کشت و دیگری گوید که از او اقرار شنیدم
که او را کشته ثابت نمیشود کشتن اما لوث متحقق میشود و اگر یکی گوید
که اقرار کرد که او را عمدا کشته ام و دیگری گوید که اقرار کرد که او را کشته ام
اما تصریح بعمد نکرد اصل کشتن ثابت میشود و در نوع کشتن قول قاتل مسموع است

واگر یکی گوید که اورا عمداً کشت و دیگری گوید اورا کشت و بر عهده شهادت
ندهد مشهور آنست که قتل ثابت نمیشود اما لوث متحقق میشود و در این
باب چند مسئله است اول آنکه اگر دو کس بر دو کس گواهی دادند که فلان شخص را
کشته اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت دادند که گواهان اورا
کشته اند اگر وارث مقتول تصدیق دو گواه اول کرد قصاص بر دو مرد
ثابت میشود و اگر تصدیق دو مرد دیگر کرد قصاص از همه برطرف
میشود دویم اگر دو گواه گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است
و دو گواه دیگر گواهی دهند بر دیگری که او کشته است در این مسئله
خلاف است بعضی گفته اند هیچیک را نمی کشند و از هر یک نصف
دیت میگیرند اگر گواهی بعمد یا شبه عمد دهند و اگر بر خطا گواهی دهند
از عاقله هر یک نصف دیت میگیرند و بعضی گفته اند وارث مخیر است
تصدیق هر یک از گواهان که میکند اورا اگر گواهی برای او داده اند می کشد
و در مسئله اقوال دیگر نیز هست و محل اشکالست سیوم هرگاه دو گواه

شهادت دهند بر مردی که شخصی را کشته است پس مرد دیگر بیاید و بگوید
من کشته ام اورا و این مردی که گواهان برو گواهی داده اند بیگناه است
در اینصورت مشهور میان علما آنست که وارث می تواند بکشد
آن کسی را که برو گواهی داده اند و آنکه اقرار کرده است نصف دیت را
میدهد بوارث آن شخص که اورا قصاص میکنند و میتوانند که اورا بکشد
که اقرار کرده است و چیزی بوارث او نمیدهد برای آنکه اقرار کرده است
که من تنها کشتم اورا و می تواند وارث مقتول هردو را بکشد اما باید
نصف دیت بدهد بوارث آنکه گواه برو گواهی داده و نمیدهد چیزی
بوارث آنکه اقرار کرده است و اگر بدیت راضی شود از هر یک نصف
دیت میگیرد و این مضمون روایت صحیحی است که در این باب وارد شده
و بعضی قائل شده اند که مخیر است وارث میان قصاص هر یک که خواهد
چهارم از آنها که قتل با آنها ثابت میشود قسامه است یعنی قسمی چند که
مدعیان خون بخورند و بآن ثابت کنند خون را و حق تعالی برای احتیاط

در خون مسلمانان و عدم جرأت فسقه بر قتل ایشان در خون اول
قسم را بر مدعی قرار داده و اگر رد کند بر مدعی علیه بخلاف حکم
اموال که اول قسم متوجه مدعی علیه میشود اگر گواه نباشد و اگر او رد کند
مدعی قسم بخورد و بعضی گفته‌اند که اگر رد نکند و نکول از قسم کند بر او ثابت
میشود اما قسامه در جایی است که لوث باشد یعنی قرینه باشد
که افاده ظن کند بر صدق قول مدعی که اگر لوث نباشد بر روش سایر
دعواها یک قسم متوجه مدعی علیه میشود و یک قسم دعوی از و ساقط میشود
و اگر قسم را رد کند مدعی قسم بخورد مثل سایر دعاوی و در این
مقام چند بحث است بحث اول در تحقیق لوث و آن چنانچه مذکور شد امریست
که مفید ظن باشد بر آنچه مدعی دعوی میکند مثل آنکه یک گواه عادل
گواهی دهد که او کشته است یا جمعی از فساق یا کفار یا زنان یا اطفال
گواهی دهند که از گفته ایشان ظن قوی بهم رسد که او کشته است
یا بیابند که او تازه کشته شده و کسی حربه خون آلودی در دست نزدیک او

ایستاده

ایستاده یا نزدیک او دیگری زده یا کشته در خانه جماعتی یافت شود یا کشته در میان
قبیله یا قلعه یا قریه کوچکی یا محله یافت شود و میان ایشان و دشمنی ظاهری بوده
باشد در حق ایشان لوث خواهد بود بنابر مشهور که اگر وارث خون دعوای قتل کند
بر ایشان یا بر بعضی از ایشان قسم میتواند کرد برای اثبات دعوای خود یا آنکه
آن دو در بیابان بیابند که مردی مجروح حرکت میکند و بکار دیگری نیست و چون نزدیک بیابند
کشته را بیابند این موجب لوث است یا اگر یک عادل یا دو عادل شهادت بدهند
که یکی از این دو شخص او را کشته در حق هر یک لوث متحقق است که اگر وارث یکی را تعیین
کند قسم میتواند یاد کرد و همچنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در میان افتاده باشد
در وقت جدا شدن لوث در حق هر یک ثابت است و اگر کشته را در میان دو قریه
بیابند هر یک که نزدیکتر است لوث نسبت به آنها متحقق است و اگر نسبتش به هر دو
مساوی باشد نسبت به هر دو لوث ثابت است اما بشرط عداوت ظاهری که میان او
و ایشان بوده باشد و اگر مقتول پیش از مردن بگوید فلان مرا ضربت زده موجب لوث
نیست بنابر مشهور و بعضی گفته‌اند لوث است و مشهور آنست که در لوث شرط نیست که از

جراحتی بوده باشد زیرا که ممکن است که کشتن بغرض نقص یا فشردن خصیه و امثال اینها
بوده باشد و اگر کشته را در خانه پیابند و در آن خانه غلامی بوده باشد
لوث نسبت بغلام ثابت میشود خواه غلام مقتول باشد یا غلام دیگری
و وارث با قسامه بر عهده بیست رسانند غلام را اگر کشته باشند یا بگیرند و اگر غلام دیگری
باشد و اگر مقتول باشد نیز فایده در بعضی از صور ظاهر میشود و اگر لوث نسبت
باهل خانه ثابت شود و یکی از ایشان اثبات کند که در وقت کشته شدن او در آن خانه
نبوده لوث از او ساقط میشود و اگر ثابت نتواند کرد تقسیم از او رفع میشود **بحث دوم**
در عدد قسامه است و خلافی نیست در آنکه در دعوای قتل عمد پنجاه قسامه است و در
شبه عمد و خطا خلافست بعضی گفته اند در آنجا نیز پنجاه قسم است و بعضی گفته اند
بیست و پنج قسم است و این قول اقرب و دلیل قویتر است و اول را احوط دانسته اند
و قسامه چنانچه در کشتن میباشد در جراحت اعضا نیز می باشد مثل آنکه
دست کسی را بریده اند و لوث نسبت بکسی حاصل است و گواه نیست و مجروح دعوی
میکند بر آنکه لوث را ثابت شده بقسم میتواند ثابت کرد و در عمد شش قسم در باب

غلام

اختلاف

نیز خلافست بعضی گفته اند هر عضوی که دیت او برابر دیت آدمی باشد حکمش مانند
قتل است که مطلقا پنجاه قسم است بنا بر یک قول و بنا بر قول دیگر در عمد پنجاه است
و در شبه عمد و خطا بیست و پنج و آنچه کمتر باشد باین نسبت کم میشود پس اگر عضوی را
دعوی کنند که عمدا بریده و دیت او مثل دیت آدمی باشد مثل آنکه زبان او را
بریده یا بینی او را یا هر دو دست او را بریده پنجاه قسم ثابت میشود و اگر دعوی میکند
که یک دست او را بریده یا یک چشم او را کور کرده که دیتش نصف دیت آدمی است
بیست و پنج قسم خواهد بود و اکثر علما گفته اند که در اعضا اگر مثل دیت آدمی باشد
مطلقا شش قسم است و هر چه کمتر باشد بهمین نسبت کم میشود چنانچه اگر یک دست را
بریده باشد سه قسم خواهد بود و این قول اقوی و اشهر است **بحث سیم در بیان کیفیت**
قسامه است و حکمش آنست که هر گاه قرینه لوث باشد در خصوص شخصی دعوی کند وارث
که فلان شخص مورث مرا کشته است و من علم دارم باین و قسم یاد میکنم و از این
از خویشان و قبیله خود بعدد قسامه جمع میکنند و هر یک قسم یاد میکنند که فلان شخص
فلان مقتول را بعمد کشته است و اگر عمد دعوی کنند پنجاه کس آن رسانند خواه وارث

خون باشند و داخل مدعیان باشند و خواه نباشند و اگر پنجاه نفر نباشند یا
باشند و بعضی قبول قسم نکنند قسم را بر ایشان مکرر میکنند تا پنجاه تمام شود و
مثل آنکه اگر بیست و پنج نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر ده نفر باشند هر یک
پنج قسم یاد میکنند و در دعوای قتل خطا بیست و پنج نفر قسم یاد میکنند بنا بر قول اقوی
و در اعضا بنا بر قول اقوی شش نفر و اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند
و اگر بغیر مدعی هیچکس نباشد همه قسمها را او یاد میکند و اگر کسری در قسم واقع شود
در دیت که باید تمام کنند و ظاهر علما آنست که در قسامه فرق نیست میان آنکه
مقتول مرد باشد یا زن باشد و در هر دو پنجاه قسم است در عمد و مشهور آنست
که شرط است در قسامه که ذکر کنند در قسم کشنده را و کشته شده را از نسبشان
بنحوی که اشتراک نباشد و ذکر کنند که تنها او کشته است یا شریکی داشته است
و آنکه بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا و هر گاه مدعی و خویشان و قبیله او آن
عدد که می باید از قسم یاد نکنند مدعی میتواند که رد کند قسم را بر منکر
که او و قبیله و عشیره او مجموع پنجاه سوگند یاد کنند که او را نکشته اند

و اگر عشیره و قبیله قسم یاد نکنند منکر تنها پنجاه سوگند یاد کند و اگر خود نکول
نماید و قسم یاد نکند و عشیره و خویشانش پنجاه سوگند یاد کنند بعضی گفته اند
کافیست برای رفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود سوگند یاد نکند اگر چه یک سوگند
باشد رفع دعوی نمیشود و اگر مطلق پنجاه قسم یا آن عددی که باید یاد کرد
منکر و اقارب او یاد نکنند مشهور آنست که دعوای قتل بر ایشان ثابت
میشود و بعضی گفته اند میتواند منکر رد کند قسم را بر مدعی پس اگر مدعی قسم یاد
نکند دعوای او باطل میشود و اگر یک قسم یاد کند دعوی ثابت میشود و اگر کافر
دعوای قتل بر مسلمان داشته باشد که کافر را کشته است و باید دیت
خلافست که آیا بقسامه ثابت میتوان کرد یا نه و اول اشهر است و اتفاقست
غلام خود را بقسامه ثابت می تواند کرد و بعضی گفته اند در اینجا یک قسم کافیست
و این قول ضعیف است بحث چهارم در سایر احکام توابع قسامه و در آن چند
مطلب است اول هر گاه آنها که دعوای قتل بر ایشان میکنند زیاده
از یک کس باشند مثل آنکه وارث بگوید که فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند

اگر مدعی سوگند یاد کند یک پنجاه قسم در عمد کافیست و اگر قسم را بر آنها
رد کند دو قولست بعضی گفته‌اند پنجاه قسم را بر آنها قسمت میکنند و اکثر
علما گفته‌اند که هر یک پنجاه سوگند یاد میکنند **دویم** هرگاه بر دو کس دعوای قتل کنند
و در یکی لوث باشد و بر دیگری لوث نباشد برای آنکه لوث بر او ثابت است
پنجاه قسم یاد میکنند و بنسبت شرکت بر او قتل ثابت میشود پس اگر دعوای عمد
کرده باشد و قسم یاد کنند و خواهد او را بکشند باید که نصف دیت او را
بدهد و او را بکشند و دیگری که لوث در او نیست یک سوگند یاد میشود اگر
دا دو اگر او رد کند یک سوگند یاد میکنند و قتل بر او نیز بقدر شرکت ثابت میشود
سیم هرگاه وارث خون متعدد باشند مثل آنکه مقتول دو پسر داشته باشد
و لوث متحقق باشد مجموع دو پسر یا سایر اقارب مقتول پنجاه قسم
یاد میکنند در عمد و اگر یکی از دو پسر غایب باشد یا نابالغ باشد وارث
حاضر بالغ اختیار دارد اگر نخواهد صبر میکند تا دیگری حاضر یا بالغ شود و اگر نخواهد
خود با اقارب پنجاه قسم یاد میکنند و بقدر حصه او ثابت میشود و چون غایب

حاضر شو

حاضر شود یا طفل بالغ شود بقدر حصه خود دیت پنج سوگند در عمد یاد خواهد **چهارم**
هرگاه لوث بر کشتن شخص متحقق باشد و دو پسر مثلا داشته باشد و یکی گوید
که آن شخص کشته است که لوث در او متحقق است و دیگری گوید که او نکشته است
خلافست که آیا لوث برطرف میشود یا باقیست و بنا بر مشهور که لوث برطرف
نمیشود پسر اول پنجاه قسم یاد میکند و نصف دیت را میگیرد **پنجم** هرگاه
وارث خون بمیرد وارث او در قسامه قایم مقام اوست **ششم**
خلافست که متهم بقتل را پیش از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه بعضی گفته‌اند
تا شش روز حبس میکنند اگر مدعی ثابت نکرد او را رها میکنند و در این مضمون
روایتی هست و بعضی گفته‌اند تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته‌اند تا ثابت
نشود حبس نمیکنند و بعضی گفته‌اند اگر حاکم شرع را ظن بهم رسیده است که او
قاتل است او را تا شش روز حبس میکنند و الا فلا و قول نادری هست که اگر
مدعی دعوی کند که گواه دارم و حاضر نیست تا یکسال حبس میکنند و این قول
ضعیف است **هفتم** هرگاه کشته در میان انبوه مردم پیدا شد مانند

بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از همه صنف مردم جمع شوند یا
بر سر پلی یا جسری یا مسجد جامعی یا دروازه که در نزدیک قریه
و شهری باشد در آنجا لوث نمی باشد و دیت را
امام علیه السلام از بیت المال مسلمانان بدهد فصل ششم در
کیفیت استیفای قصاص است و در آن چند مقصد است مقصد اول مشهور میان
علما آنست که در قتل عمد قصاص لازم میشود و بس و اگر وارث خون و قاتل
هر دو راضی بدیت شوند و صلح نکنند بر مال قصاص ساقط میشود و آنچه
صلح کرده اند لازم میشود و اگر وارث دیت طلب کند و قاتل راضی
نباشد و گوید برابر العوض نبخش اورا جبر نمیتوانند کرد بر دیت و اگر قاتل
گوید دیت میدهم تا وارث راضی نشود قصاص ساقط نمیشود و بعضی از
علما گفته اند در عمد یکی از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث خون
اختیار دارد اگر خواهد قصاص میکند و اگر خواهد دیت میگیرد و قاتل را
اختیاری نیست مقصد دوم در بیان وارث قصاص و دیت است بدانکه خلافی

نیست میان علما که زن و شوهر اختیار قصاص ندارند و قصاص با سایر ورثه
نسبی است و اگر سایر ورثه صلح کنند بر دیت اشهر آنست که زن و شوهر از دیت
میراث می برند و در سایر ورثه چهار قول است اول آنکه هر که میراث مال می برد
میراث از دیت می برد و اختیار قصاص دارد دویم آنکه مخصوص عصبه است
یعنی خویشان پدری پس برادران و خواهران مادری تنها نه اختیار قصاص
دارند و نه از دیت میراث می برند و همچنین خاله و خالو و عمه و عموی مادری از
قصاص و دیت میراث نمی برند و بعضی حکم محروم بودن را مخصوص برادران و خواهران
مادری دانسته اند و در سایر اقارب مادری جاری نکرده اند زیرا که روایات
در خصوص ایشان وارد شده است و این قول خالی از قوتی نیست سیم
آنکه اگر خویشان پدر و مادری باشند خویشان پدری تنها و مادری تنها میراث
نمی برند چهارم آنکه زن را مطلقا اختیار قصاص کردن و عفو کردن نیست و اختیار
با مردان است و اگر بر دیت قرار دهند ایشان میراث می برند مقصد سیم در حکم
وحدت و تعدد وارث است و اگر وارث خون یک کس باشد خلافست که آیا بدون رخصت

امام یا حاکم شرع قصاص میتوانه کرد یا نه بعضی گفته‌اند موقوف بر رخصت است و
بعد از ثبوت بدون رخصت حاکم شرع قصاص میتوانند کرد و بعضی گفته‌اند بدون
اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر بکند حاکم شرع او را تعزیر میکند و چیزی
بر او لازم نمیشود و بهر تقدیر در باب قصاص در اعضا تاکید در رخصت حاکم
شرع زیاده از قصاص نفس است و این خلاف در اکثر فقها وارث واحد ذکر کرده‌اند
اما ظاهر آنست که در متعدد نیز همین خلاف جاریست و دلایل شرکت
و اگر وارث خون متعدد باشند دو قول است بعضی گفته‌اند که هر یک را جایز است
استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت و ضامن است حصه باقی ورثه را
که قدر حصه هر یک را از دیت بدهد و قول دیگر آنست که جایز نیست هیچیک را
بدون اذن دیگران قصاص کردن بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص کنند باید که همه
شمشیر را بگیرند و بر گردن او بزنند یا همه یک شخص بیگانه را ایلچی از خود سازند او را وکیل کنند که او
بکشد پس اگر یکی از ورثه بدون اذن دیگران قاتل را بکشد نامشروع کرده است
و در حکم او دو قول است اول آنکه مذکور شده است اما قصاص نمیتوان کرد او را بلکه

[illegible]

سایر ورثه حصه خود را از دیت از آن وارث میگیرند و بعضی گفته‌اند از ترکه
قاتل که مقتول شده میگیرند ورثه او پس از آن وارث که قاتل را کشته میگیرند
و اکثر گفته‌اند میان این دو شق مخیرند قول دویم آنست که او را ورثه قاتل که
مقتول ثانی است بقصاص او می توانند کشت و باید دیت مقتول اول را بورثه مقتول
ثالث و سایر ورثه مقتول اول بدهند از ترکه مقتول ثانی که قاتل اول است مقصد

چهارم در بیان حکم وارث طفل و اگر وارث خون متعدد باشند مثل آنکه مقتول غایب است

چند پسر دارد و بعضی حاضرند و بعضی غایب مشهور آنست که وارث حاضر میتواند
استیفای قصاص بکند بشرط آنکه حصه غایب را از دیت ضامن شود و بعضی
گفته‌اند باید انتظار بکشند تا آنها حاضر شوند و اگر بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه
باشند بعضی گفته‌اند انتظار میکشند که طفل بالغ شود و دیوانه عاقل شود
و بعضی گفته‌اند در این مدت قاتل را حبس میکنند و اگر وارث پدر یا جد پدری
که هر یک ولی طفل را داشته باشند بعضی گفته‌اند ولی میتوانند استیفای
قصاص بکنند و بعضی گفته‌اند صلح بر دیت نیز اگر مصلحت دانند میکنند و اگر بالغ

عاقله در میان ورثه باشد بعضی گفته‌اند میتوان قصاص کرد با ضمان بخش حصه
طفل یا دیوانه از دیت و مسئله در غایت اشکال است مقصد پنجم
هرگاه وارث متعدد باشند و بعضی اراده قصاص نمایند و بعضی اراده دیت
گرفتن کنند و قاتل به دیت دادن راضی شود یا بمبلغی دیت را صلح کنند باز میان
علما خلاف است اکثر گفته‌اند که آنها که به دیت راضی شده‌اند قصاص میتوانند
کرد و باید که قدر حصه آنها که صلح کرده‌اند از دیت بدهند و بعضی گفته‌اند که در این
صورت قصاص نمیتوان کرد و باید به دیت راضی شوند و بر این مضمون
احادیث صحیحه دلالت کرده است و احوط است ولیکن اول اشهر است
و اگر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور میان
علما آنست که قصاص میتوانند کرد اما باید که حصه آنها که عفو کرده‌اند از دیت
به ورثه قاتل بدهند و اگر شخصی عمداً کشته شود و قرض بسیار داشته باشد مشهور
آنست که ورثه مخیرند اگر خواهند قصاص میکنند و اگر خواهند می‌بخشند و اگر
خواهند دیت میگیرند اگر قاتل راضی شود به دادن دیت و اگر دیت گیرند

از آن صرف

از آن صرف قرضهای مقتول میکنند و بعضی گفته‌اند اگر قاتل دیت دهد می‌باید ورثه
قبول کنند و او را قصاص نکنند مگر آنکه ضامن شوند بقدر دیت از قرض
مقتول را **مقصد ششم در بیان حکم تعدد مقتول است** اگر یک شخص چندین
کس را بیکدفعه بکشد مثل آنکه خانه بر سر همه منهدم سازد یا همه را جراحتی
زند که بیکدفعه بمیرند ورثه جمیع مقتولین صاحب حق خواهند بود و اگر اتفاق کنند
و همه بیکمرتبه استیفای کنند حق خود را همه گرفته خواهند بود و اگر یکی از ایشان
بقرعه یا به پیش دستی او را بکشد استیفای او شده خواهد بود و در حق دیگران
خلاف است بعضی گفته‌اند برای هر یک از آنها یک دیت از مال او میگیرند و بعضی گفته‌اند
حق آنها ساقط میشود و قول اول مشهورتر است **و ایضاً** خلاف است که آیا میتوانند
بعضی طلب قصاص کنند و بعضی طلب دیت و اگر چند کس را بتعاقب کشته باشد
یکی بعد از دیگری وارث هر یک را میرسد که قصاص بکنند و خلاف است که آیا بنا بر
تقدم حق است یا نه و بر هر تقدیر اگر یکی سبقت کند و او را بکشد بدون رضای
دیگران حکمش همانست که در شق سابق مذکور شده و همان خلافها در آن جاریست

طلب حج

و مشهور آنست که دیگران هر یک تمام دیت را بگیرند **مقصد هفتم در**

آداب استیفای قصاص است علما گفته اند که سنت است که امام یا حاکم شرع دو گواه

عادل که مسایل قصاص را دانند حاضر کرداند در هنگامی که استیفای

قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در اعضا باشد آلتی که بآن قصاص میکنند بزهر

نیالوده باشند و در قصاص نفس نیز گفته اند باید آلت مسموم نباشد اگر

باعث آن شود که باد کند یا از هم بپاشد و او را غسل نتوان داد و کفن نتوان

کرد و باید که آلتی که بآن قصاص میکنند تیز باشد و کند نباشد که تعذیب زیادی

باو نرسانند هر چند قاتل بآلت کند او را کشته باشد و بعضی در این صورت

تجویز آلت کند کرده اند اما باید که کند تر از حربه قاتل نباشد و اول احوط است

و مشهور آنست که در قصاص قتل باید که بشمشیر او را گردن بزنند هر چند

او بنحو دیگر او را کشته باشد مثل آنکه غرق کرده باشد او را یا بسوزانیده

باشد یا بضرب سنگ یا چوب کشته باشد و بعضی گفته اند بهمان

طریقی که او کشته است او را میتوان کشت مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد

مثل انکه

مثل آنکه از بسیاری لواطه او را کشته باشد یا بجای او را کشته باشد یا شراب

در حلق او ریخته باشد تا او مرده باشد که در این صورتها اکتفا بگردن

زدن میکنند و اکثر گفته اند که باید که امام شخصی را تعیین کند برای حد زدن و قصاص

کردن و از بیت المال او را وظیفه بدهد و اگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند

اجرت او را از قاتل یا جنایت کننده بگیرند و بعضی گفته اند از آنکه برای او

قصاص میکنند بگیرند و اگر گوید که بگذار که من خود چشم خود را یا دست خود را

ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو بدون تعیین قطع کند او

را چیزی نیست و اگر زن حامله مستحق حد یا قتل یا قصاص شده باشد پیش از

وضع حمل جایز نیست او را حد یا قصاص کردن برای رعایت فرزند

هر چند حرام زاده باشد **مقصد هشتم در بیان احکام متفرقه است** و در آن چند مسئله است

اول اگر شخصی دست کسی را ببرد پس دیگری را بکشد اول دست او را برای

اول ببرند بعد از آن او را برای دویم میکشند و همچنین اگر اول کشته باشد

کسی را و آخر گردنش را بزنند **دویم** اگر دو دست کسی را ببرد و دو دستش را

[illegible]

بعوض

بعوض ببرند پس جراحت مجروح اول برایت کرد و بهمان جراحت مرد او
بیک شبه و چیزی بعوض دستها بریدن باو نمیدهند بنا بر مشهور و در مسئله
اشکال است **سیم** هرگاه قاتل عمد بگریزد و بر او دست نیابند تا بمیرد
اکثر علما گفته‌اند دیت از مال او میگیرند و بعضی گفته‌اند اگر مال نداشته باشد از خویشان
نزدیک او میگیرند پس از خویشان دورتر و بر این مضمون روایت معتبری از
سنده است و بعضی گفته‌اند مطلقا دیت نمیگیرند **چهارم** در روایت معتبری
منقولست که مردی را نزد عمر آوردند که برادر مردی را کشته بود عمر او را بدست
برادر مقتول داد که او را بکشد پس او زد او را تا گمان کرد که او مرده است
پس او را یاران او بخانه بردند و در او رمقی یافتند و معالجه کردند تا
باصلاح آمد چون از خانه بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت و گفت
تو قاتل برادر منی و من ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را نزد
عمر بردند عمر حکم کرد که او را بکشد چون بیرونش آوردند میگفت ای گروه
مردم این مرد مرا یکبار کشته است و چون او را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام

گذرانیدند

گذرانیدند در حال او مطلع شده فرمود که بر او تعجیل مکنید تا من بروم نزد
عمر و مسئله را تعلیم او کنم چون نزد عمر آمد فرمود که حکم خدا چنین نیست
که تو گفته گفت پس حکم چیست فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از برادر
مقتول برای آنچه نسبت باو کرده است پس برادر مقتول او را بکشد برادر
چون این را شنید دست از او برداشت و او را بخشید برای آنکه ترسید
که اگر آنچه نسبت باو کرده است باو بکنند کشته شود و بمضمون این روایت
اکثر قدمای علما عمل کرده‌اند و بعضی این روایت را حمل کرده‌اند بر آنکه وارث
او را بغیر طریق شرعی قصاص کرده باشد چنانچه ظاهر روایت آنست
که آنقدر چوب بر او زده بود که بگمان خود او را کشته بود پس اگر شمشیر بر
گردن او زده باشد و کاری نکرده باشد این حکم ندارد و دوباره او را می
تواند کشت **پنجم** در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که اگر شخصی مردی را بکشد و مقتول دستش بریده باشد اگر دستش را
در جنایتی بریده‌اند که بر خود کرده است یا دستش را کسی بریده و دیت داده

[illegible]

بریده را ورثه قاتل ببخشند و او را قصاص کنند و اگر خواهند بگیرند باید دیت
دست را اسقاط کنند یا بقیه را بگیرند و اگر دستش در جنایتی بریده شده
و دیت دست خود را گرفته قاتل را در عوض میکشند و دیت دست را نمیدهند
و اگر دیت نگرفته دیت تمام میگیرند حضرت فرموده که چنین یافته‌ایم در کتاب
امیر المؤمنین علیه السلام و اکثر علما باین روایت عمل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند
مطلق دیت دست را رد میکنند **ششم** در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام منقولست که اگر شخصی انگشتان دست کسی را ببرد و دیگری باقی
کف او را ببرد و اگر خواهد که دویم را قصاص کنند باید که دیت انگشتان را
باو بدهد و دست او را ببرد و اکثر علما باین روایت عمل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند
دست دویم را نمی‌تواند برید بلکه باید ارش بگیرد **فصل هشتم در بیان احکام قصاص**
اعضا و جراحات و شرایط آنها و در آن چند بحث است **اول** آنکه شرطست در قصاص
اعضا که عمداً آن عضو را قطع کرده باشد بفعلی که غالباً باعث تلف شود
یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد هر چند آن فعل غالباً سبب نباشد

چنانچه

چنانچه در قتل عمد مذکور شد **و ایضاً** چنانچه در قصاص نفس مذکور شد در
قصاص اعضا نیز شرطست که در اسلام و آزادی مثل یکدیگر باشند یا آنکه
شخصی که جنایت بر او واقع شده کامل‌تر باشد از آنکه جنایت کرده
مثل آنکه بنده دست آزاد را ببرد یا کافر دست مسلمان را ببرد که در این دو
صورت قصاص میکنند بنده و کافر را و اگر زن عضو مردی را ببرد
زن را قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد و زیادتی دیت را از زن
نمیگیرند و اگر مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در مرد باشد
اما زن تفاوت دیت را می‌باید بدهد مثل آنکه مردی یک دست زنی را ببرد
و اگر زن خواهد دست او را ببرد می‌باید نصف دیت دست که ربع دیت آدمی
باشد باو بدهد و دست او را ببرد و پیشتر مذکور شد که تا ثلث
دیت برسد دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضای کافر بعوض
مسلمان نمیکنند و قصاص اعضای بنده بعوض آزاد میکنند اما اعضای مسلمان را
بعوض کافر و آزاد را بعوض بنده قصاص نمیکنند **و ایضاً** شرطست که عضوی

که قصاص میکنند یا عضو مقطوع در سلامتی و علت مساوی باشند یا عضو مقطوع بهتر
باشد مثل آنکه دست صحیح را العوض دست شل نمیبرند بلکه دیت دست شل را میگیرند
و دست شل را العوض دست صحیح و دست شل هر دو میبرند مگر آنکه ارباب خبرت
و طبیبان حاذق خبر دهند که اگر این دست شل بریده شود خونش بند
نخواهد شد تا او بمیرد در این صورت دیت میگیرند دویم در کیفیت قصاص
جراحات در جراحتها که بر سر واقع شود و آنرا شجه می نامند باید که
در همان موضع از سر که جراحت کرده است قصاص کنند و طول و عرض آن
جراحت را بپیمایند یا غیر آن بگیرند که بهمان مقدار قصاص کنند و
اول و آخر آنرا نشانه کنند که زیاده بریده نشود اما عمق اعتبار ندارد بلکه
باید آنقدر فرو برند که اسم آن نوع بر آن صادق آید مثل آنکه جراحت
موضحه بوده است یعنی استخوان نمایان شده بوده است در این جراحت
آنقدر تیغ میبرند که استخوان ظاهر شود سیم شرط است در قصاص جراحت
که در آن بیم خطر مردن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت کننده

بلک

نباشد پس اگر چنین نباشد و خطر مردن باشد قصاص نمیکنند بلکه دیت
میگیرند مثل آنکه حربه بر شکم کسی زند که باندرون رسیده و ادم فرو رفته
باشد در اینجا قصاص نمیتوان کرد زیرا که غالبا کشنده است و در آنجا
بندرت چنین شده است که نمرده است و همچنین جراحتی که بر سر
زنند تا بمغز سر رسد که آنرا نیز چون محل خطر است در آن قصاص نیست
و دیت میگیرند و ایضاً قصاص نمیباشد در شکستن استخوان سر یا شکستن
استخوانهای بدن یا بدر کردن استخوان از جای خود زیرا که خطر است
در اکثر و در بعضی مقدار جنایت را ضبط می توان کرد مانند شکستن استخوان
می توان ضبط کرد که همان مقدار بشکنند و بیشتر نشکنند چهارم خلافست
میان علما که آیا پیش از مندمل شدن جراحت مجروح جارح را قصاص میتوان
کرد یا نه اکثر گفته جایز است و بعضی گفته اند باید صبر کنند تا معلوم شود که
او با این جراحت نخواهد مرد بعد از آن قصاص کنند زیرا که اگر بآن جراحت بمیرد
قصاص نفس لازم میشود و قصاص عضو ساقط میگردد پنجم گفته اند که قصاص اعضا را

تاخیر میکنند از شدت گرما و سرما با اعتدال هوا و قصاص را با آهن میکنند
که آسانتر باشد و اگر شخصی چشم مردی را با انگشت بدر آورد بعضی گفته اند که او نیز
میتواند با انگشت چشم او را بدر آورد و بهتر آنست که با آهن بر کجی بدر آورد
که ضرر بسیار واقع نشود ششم هرگاه شخصی گوش کسی را ببرد و او در همان
ساعت گوش را بجای خود بچسباند و ملتئم شود مشهور آنست که قصاص
ساقط نمیشود و گوش جارح را می تواند برید و خلافست که آیا می تواند
گفت که تا گوش خود را جدا نکنی من نمیگذارم که گوش مرا ببری یا نه و همچنین
اگر بعد از قصاص گوش جارح مجروح گوش خود را بچسباند باز خلافست
که آیا جارح می تواند بگوید که گوش خود را جدا کن که فضل من باشی یا نه و در رضا همین خلاف
در گوش جارح هست اگر بعد از قصاص گوش خود را بچسباند و بر هر حال
اکثر گفته اند که اگر خطری در جدا کردن گوش چسبانیده نباشد می باید
جدا کنند برای آنکه بعد از جدا کردن حکم میته بهم رسانده و با آن نماز نمی
تواند کرد و جمیع احکام مذکوره محل اشکالست هفتم اعور یعنی کسی که یک چشم

دارد

دارد یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند از او قصاص میکنند
هر چند بهر دو دیده کور میشود چشمش کور شود با یک چشم مردم را کور کند
و اگر بر عکس باشد که صحیح العینین چشم صحیح اعور را کور کند چون این
یک چشم بجای دو چشم اوست اگر دیت دهد می باید دیت دو چشم را
بدهد یعنی دیت تمام انسان و اگر قصاص کند مشهور آنست که یک چشمش را کور
میکنند و دیت یک چشم را نیز میگیرد و بعضی گفته اند اگر اختیار قصاص کند یک چشم را
قصاص میکنند و دیت لازم نمیشود و احادیث معتبره بر قول اول وارد شده است
هشتم هرگاه کسی بزند دیده شخصی را ضایع کند و حدقه بحال خود باشد او را
قصاص میکنند بهمان نحو که حدقه باقی باشد و نورش زایل شود چنانچه
در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی نزد عمر آمد
و دعوی کرد بر شخصی که طپانچه بر روی او زده که آب در دیده او نزول
کرده و دیده هایش بحال خود است اما هیچ نمی بیند آن شخص گفت من د
چشم را با دیده ام او قبول نکرد عمر عاجز شد و هر دو را نزد حضرت

امیر المومنین علیه السلام فرستاد که میان ایشان حکم نماید جنایت کننده
دیت داد و او راضی نشد تا آنکه دو دیت داد و او راضی نشد و گفت
میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که آیینه را گرم کردند و پنبه را
تر کردند و بر یک چشمش در همه اطراف چسبانیدند و آیینه را
در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند
در آیینه تا نور دیده اش برطرف شد و حدقه اش بحال خود ماند و اکثر
علما باین مضمون عمل کرده اند نهم قصاص نمی باشد در ابرو و موی
سر و ریش اگر نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور
خواهد شد انشاء الله و در بریدن ذکر نیز قصاص میباشد و تفاوتی نیست
میان ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و ختنه کرده و ختنه نکرده
اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد بعوض ذکر عنین که جماع نتواند کرد نمی برند
بلکه ثلث دیت انسان میگیرند و در خصیه ها نیز قصاص میباشد و در
یک خصیه نیز قصاص میباشد مگر آنکه ترسند که خصیه دیگر نیز ضایع شود

که در این صورت

که در این صورت دیت میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح است بعضو معیوب
بر عکس گفته اند که عضو صحیح را بعوض عضوی که خره در آن بهم رسیده باشد
قصاص میکنند و اگر چیزی از آن بیفتاده باشد و بینی که احساس بو نا
کند بعوض بینی که احساس بو نکند میبرند و گوش شنوا را بعوض گوش
کر می برند و اگر بعضی از بینی را بریده باشد ملاحظه میکنند که نسبت
بمجموع بینی او چه نسبت دارد و همان قدر را می برند مثل آنکه آنچه
بریده شده نصف بینی او است نصف بینی جارح را میبرند و
همان مقدار را نمیبرند زیرا که ممکن است که بینی مجروح بزرگ باشد
و اگر آن مقدار ببرند تمام بینی جارح بریده شود و اگر یک جانب بینی را
بریده باشد از همان جانب قصاص میکنند و این احکام همه در
گوش جاریست و گوش صحیح را بعوض گوش سوراخ کرده میبرند
و اگر گوش دریده را ببرد خلافست بعضی گفته اند گوش صحیح را
می برد و دیت پاره کردن را باو میدهد و بعضی گفته اند گوش او را

تا آنجا که گوشت مجروح صحیح بوده است میبرند و از برای قدر پاره شده
ارشش میگیرند **یازدهم** در شکستن دندان قصاص نیست بلکه دیت میگیرند
بنا بر مشهور و بعضی گفته اند که اگر توان بهمان مقدار که شکسته است
بی زیاده و نقصان ببرند قصاص میکنند و اگر دندان کسی را بکنند چند قسم است
اول دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی میتوان کند **دویم**
اگر کسی دندان زیادتی کسی را بکند و خود دندان زیادتی داشته باشد
دندان زیادتی او را بعوض میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را
بعوض نمیکنند و دیت میگیرند **سیم** اگر بالغی که دندان شیر را انداخته
و دندان نو را آورده دندان شیر طفلی را بکند که هنوز نینداخته باشد
مشهور آنست که در آن حال قصاص و دیتی نیست و انتظار میکشند
تا دندانهای دیگر بریزد و عوض آنها بیرون آید اگر آن دندان نیز
درست روییده بعضی گفته اند چیزی بر او لازم نیست و اکثر گفته اند ارشش
لازم است یعنی غلامی که در این مدت یک دندان نداشته باشد یا این

غلام

غلام اگر دندان داشته باشد اگر قیمتش تفاوت داشته باشد آن تفاوت را
از دیت آن طفل حساب میکنند و میگیرند و اگر روییده و سیاه یا کج یا تغییر
سمت دندانها یا کم یا علت دیگر که عیب باشد یا دراز تر از سایر
دندانها یا کوتاه تر از آنها در اینصورت باز ارشش میگیرند چنانچه
مذکور شد و اگر دندانهای دیگر روییده و آن نروییده اکثر گفته اند که
رجوع میکنند باهل خبرت اگر گویند ممکن است بروید تا قدر انتظار آن
مدت میکشند و بعضی گفته اند تا یکسال انتظار میکشند موافق روایتی
اگر نروییده اکثر گفته قصاص میتوان کرد که دندان او را بکنند و بعضی
بدیت قایل شده اند و بعضی موافق چند روایت قایل شده اند که برای
هر دندان طفل یک شتر میدهند **چهارم** اگر بالغی دندان بالغی را بکند که
هیچیک دندان شیر نداشته باشند در اینجا خلافی نیست که
قصاص میباشد و لیکن اکثر اهل خبرت توقف گویند که این
دندان عوضش خواهد روییده اکثر گفته اند تاخیر میکنند قصاص و دیت را

تا آنکه بروید یا نه پس حاصل شود که نروید پس اگر نروید قصاص یا دیت
ثابت است و اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته‌اند نه ارش ثابت
میشود و نه دیت و مشهور آنست که ارش میباشد بآن معنی
که اگر کور شد و بعضی احتمال داده‌اند که در این صورت قصاص ساقط
نمیشود زیرا که این حلیهٔ تازه ایست که خدا باو داده است و اگر معیوب
بروید ارش عیب را میگیرد و اگر دندان جنایت کند و بعد از قصاص
بروید بار دیگر قصاص میکنند بنا بر مشهور **پنجم** در قصاص دندان شرط
که مثل آن را قصاص کنند پس دندانهای پیش را بعوض دندانهای آسیا
یا دندانهای جانب راست را بعوض دندانهای جانب چپ
و بر عکس قصاص نمیکنند **دوازدهم در احکام زیادتی و نقصان عضو جانی**
و مجنی علیه است اگر کسی که یک انگشت دست او شش کم باشد
دست کسی را ببرد که انگشتانش تمام باشد اگر دیت گیرد دیت
دست تمام میگیرد و اگر قصاص کند خلافست در آنکه دیت ناقص را

بعوض دیت کامل میتوانند برید اما خلافست در آنکه آیا طلب دیت
انگشت ناقص میتوانند کرد یا نه بعضی گفته‌اند مطلقا میتوانند گرفت
و بعضی گفته‌اند مطلقا نمیتوانند گرفت و بعضی گفته‌اند اگر یک انگشت بحسب خلقت
کم بوده یا بآفت آسمانی افتاده عوض ندارد و اگر بقصاص بریده‌اند
یا دیت آن را گرفته دیت انگشت را می باید بدهد و قول اول مشهورترست
مطلب دویم در بیان احکام دیات است و در آن چند فصل است **فصل اول در بیان مقدار و**
احکام دیات انواع قتل است و در آن دو مقصد است **اول** در بیان مقدار
دیت قتل است دانستی که قتل بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا
دیت قتل عمد یا صد شتر است که هر یک پنج ساله باشند یعنی پنج سال یا
زیاده داشته باشند یا دویست گاو و یا دویست حله یمنی که هر حله دو
جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم
و در قتل عمد قصاص لازم میشود با شرایطی که گذشت و اگر بدیت
راضی شوند دیت یکی از اینهاست و اگر راضی نشود مگر بزیاده [illegible]

~~و در قتل عمد قصاص لازم میشود با شرایطی که گذشت و اگر بدیت راضی شوند~~
~~دیت یکی ازینها است و اگر راضی نشوند بکمتر یا بیشتر ازینها باید آنقدر~~
بدهند که راضی شوند و دیت عمد را در عرض یکسال میدهند و ظاهر کلام
بعضی از فقهای علما هزار حله است که هر حله دو جامه است و حله سند
معتبری ندارد و مشهور میان علما آنست که قاتل مخیر است هر یک
ازینها را که خواهد میدهد و بعضی گفته اند اگر قاتل از جماعتی است
که غالب مال ایشان شتر است مانند اهل بادیه شتر میدهند و اگر غالب
مال ایشان گاو است گاو میدهند و همچنین در سایر اجناس و
مشهور در دیت شبه عمد اگر شتر دهند آنست که سی و سه شتر ماده
دو ساله یا در سه و سی و سه شتر ماده سه ساله یا در چهار و سی و چهار
شتر پنجساله یا در شش آبستن بدهند و ظاهر حدیث آنست که بر همه شتر
زجانیده باشند و بعضی گفته اند سی شتر ماده دو ساله و سی شتر ماده
سه ساله و چهل شتر حامله و در سایر دیتها مثل سابق است و این دیت

موافق مشهور

موافق مشهور در عرض دو سال داده میشود و این دیت و دیت سابق
هر دو از مال قاتل داده میشود و دیت خطا موافق مشهور بیست شتر ماده
یکساله یا در دو است و بیست شتر نر دو ساله یا در سه
و بیست شتر ماده دو ساله یا در سه و سی شتر ماده سه ساله یا
در چهار و در قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یکساله و بیست و پنج
شتر ماده دو ساله و بیست و پنج شتر ماده سه ساله و بیست و پنج شتر
ماده چهار ساله و این دیت در عرض سه سال داده میشود خواه
دیت قتل باشد و خواه دیت اعضا و بر قاتل نیست بر عاقله اوست
چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در سایر دیات از طلا و نقره
و گاو و گوسفند و حله مثل آنست که در عمد مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را
در ماههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب
میباید یک ثلث دیت بر دیت بیفزاید و بدهد از هر جنسی که دهد و جمعی
از فقها قایل شده اند که اگر در حرم مکه بکشد نیز این حکم دارد و اکثر

متأخران گفته اند مستندی ندارد و غافل شده اند در تهذیب
و کلینی هر دو حدیثش مذکور است و اگر هم در حرم باشد و هم در ماه
حرام بعضی گفته یک ثلث کافیست و بعضی به دو ثلث قایل شده اند
که اضافه باید کرد و در دیت اعضا اگر در ماه حرام یا حرم واقع
شود چیزی زیاد نمیشود و دیت زن در جمیع اجناس مذکوره نصف
دیت مرد است و دیت ولد الزنا که اظهار اسلام کند موافق
مشهور مثل دیت مسلمان است و بعضی گفته اند مثل دیت کافر ذمی است
و بعضی گفته اند در اصل دیت ندارد و در دیت ذمی یعنی یهودی و نصرانی
و مجوسی که جزیه دهند و در امان باشند خلاف است اکثر گفته اند که هشتصد درهم است
و در بعضی از روایات چهار هزار درهم ~~است~~ که وارد شده است و در
بعضی موافق دیت مسلمان وارد شده است و حمل کرده اند بر کسی که عادت
کرده باشد بکشتن ایشان امام علیه السلام می تواند که دیت ایشان را
غلیظ گرداند تا رفع جرأت او بشود و بنا بر مشهور دیت زن

ذمیه

ذمیه چهارصد درهم است و دیت غلام قیمت اوست مادام
که زیاده از دیت حر نباشد و اگر زیاده باشد بدیت آزاد
بر میگردد و زیادتی را اعتبار نمیکنند و جراحتهای اعضای
او را نسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس اگر جنایتی بر او واقع
شود که در آزاد نصف دیت باشد در او نصف قیمت خواهد
بود چنانچه گذشت

مقصد دویم در بیان مقدار درهم و دینار است موافق زرهای این زمان

چون بر وفق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره با
قاتل و جانی است و غالبا غیر طلا و نقره متعارف نیست
که داده شود باید که مقدار درهم و دینار معلوم شود بدانکه
خلافی نیست میان علما که دینار در جاهلیت و اسلام تفاوت
نکرده است و دینار و مثقال شرعی یکیست و هر یکی موافق اشرفی
تمام الوزن دولتی چهار دانگ و نیم مثقال صیرفیست یعنی سه
ربع مثقال صرافان است پس هزار دینار بحساب این زمان

هزار اشرفی تمام عیار است و در زمان سابق چون نقره گرانتر
با طلا از زر ارزانتر بوده یکدینار مساوی ده درهم بوده است لهذا
ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرر شده است و در این
زمان از دو برابر نیز تفاوت بیشتر شده است و چون دینار مشهور
اختیار با قاتل است زیاده از مقدار ده هزار درهم است باز او
جبر نمیتوان کرد اگرچه احوط آنست که دیت دهنده بحساب طلا
بدهد و درهم موافق آنچه حقیر در رساله اوزان تحقیق کرده ام موازی
شصت و سه دینار فارسیست اعنی سه مثقالی و سه هزار موافق
عباسی ده ذاکی قدیم و موافق زر نه دانگ و نیمی جدید درهم
موازی شصت و شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یکدینار خواهد بود
که از سیزده غازبکی و نیم کمتر باشد پس دیت مرد آزاد که ده هزار
درهم است بزر ده ذاکی قدیم شصت و سه تومان است
و بزر نه دانگ و نیمی جدید شصت و شش تومان و سه هزار و صد و

پنجاه و شش دینار و دیت زن نصف این مبلغ است و دیت
اهل ذمه موافق مشهور که هشتصد درهم است بضرب جدید پنج تومان و
هزار پنجاه و سه دینار و سایر روایات که انشاءالله بعد از این مذکور
میشود برابر قیاس است و باین حساب معلوم میتوان شد **فصل دوم**
در اسباب ضمان که موجب دیت میگردد و آن بر سه نوع است **نوع اول**
آنکه خود مباشر باشد نه عمد و آن افراد بسیار دارد **اول** طبابت
کردن و مشهور میان علما آنست که اگر طبیب بیوقوف باشد یا معالجه
طفلی یا دیوانه بدون رخصت ولی شرعی او کند یا بالغی را بی رخصت او
معالجه کند ضامن است که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد
و برخصت بیمار معالجه کند و تلف شود چند قول است یکی آنکه ضامن است
مطلقا و می باید دیت بدهد هرچند گناهکار نباشد و بعضی گفته اند
مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر پیشتر ابرا از دیت او کرده است
بیمار ضامن نیست و الا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین ع

مشغولست که هر که طبابت کند یا بیطاری کند باید که برائت بگیرد از ولی
او و الا او ضامن است و در حدیث دیگر مشغولست که آنحضرت حکم کرد بضامن
بودن ختانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را بریده بود دویم آنکه کسی که در خواب
بر روی کسی بغلطد یا بسبب دیگر کسی را بکشد یا مجروح کند اکثر گفته اند دیت
بر عاقله او است و بعضی گفته اند از مال خود بدهد سیوم هرگاه مردی
در جماع قبل یا دبر زن خود یا در فشردن او و در بر گرفتن او غشی بکند
که زن بمیرد مشهور آنست که دیت بر مال او لازم است چهارم
مشهور آنست که اگر کسی متاعی بر سر خود بگیرد که بجایی ببرد و بر آدمی
بخورد و او را بکشد یا جراحتی بکند از مال خود ضامن است که دیت بدهد
پنجم هرگاه کسی صدا بلند بر کسی زند و او بمیرد اگر صدا ناگهانی زند که عاقل
نباشد و بیمار و دیوانه نباشد ظن غالب حاصل خواهد بود که از آن
صدا نمرده است و بمرگ خود مرده است چیزی بر او لازم نیست و اگر
آن مرد بیمار یا کودک یا دیوانه یا غافل باشد و مقارن آن صدا بمیرد

و مشهور آنست که دیت بر او لازم است در مال او و بعضی گفته اند
دیت بر عاقله او است و همچنین است حکم اگر شمشیر بر کسی حمله کند و
او بمیرد ششم هرگاه بشمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در گریختن
بجایی یا از بامی بیفتد یا شیری او را بدرد و بعضی گفته اند می باید دیت
بدهد و بعضی گفته اند اگر کور باشد دیت بدهد و الا دیت بر او نیست
و بعضی گفته اند اگر در گریختن بی اختیار باشد بر او دیت لازم است
هفتم هرگاه دو کس در دویدن بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند وارث
هر یک نصف دیت از وارث دیگری بگیرند و اگر یکی بمیرد
نصف دیت بر دیگری لازم میشود و بعضی موافق روایتی کل دیت
قایل شده اند و اگر دو غلام بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو هدر است
و اگر یکی بمیرد نصف دیت او تعلق برقبه زنده میگیرد و اگر دو سوار
در تاختن بر یکدیگر بخورند اگر هر دو با اسبهاشان بمیرند نصف دیت
هر یک و نصف قیمت اسبش بر ورثه دیگری لازم است که از مال

او بدهند و اگر یکی بمیرد یا اسبش نصف دیت او و نصف قیمت
اسبش بر دیگری لازم است بنا بر مشهور و اگر دو طفل یا بالغ سوار شوند
و اسب بتازند و بر یکدیگر بر خورند و بمیرند نصف دیت هر یک
بر عاقله دیگریست **هشتم** اگر شخصی در میان تیراندازان بگذرد
و تیری بر او بخورد و بمیرد اگر تیرانداز گفته باشد که با خبر باش و او شنیده
باشد و باز آمده باشد خونش هدر است و اگر نگفته باشد یا گفته باشد
و او نشنیده باشد یا شنیده باشد در وقتی که او در احتراز ممکن نباشد
دیت بر عاقله تیرانداز است و اگر کسی کودکی را بر دوش گرفته در
میان ایشان بگذراند و تیر بر آن کودک بخورد و بکشد بعضی گفته اند
دیت بر آنست که کودک را بر دوش گرفته و بعضی گفته اند بر عاقله
تیرانداز است **نهم** روایتی وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام دختری بر دوش دختری سوار شده
دختر دیگر چوبی یا دستی بر دختر دویم زد و او بجست و دختر اول از دوش

افتاد و بمرد حضرت فرمود که آن دو دختر هر یک نصف دیت
او را بدهند و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی بر وفق روایت
دیگر قایل شده اند که دیت او سه حصه میشود یک حصه تعلق بدختر مرده دارد
که سوار شده و آن ساقط میشود و آن دو دختر دیگر هر یک ثلث
دیت را میدهند و بعضی گفته اند اگر دختری که او بر داشته بود بی
اختیار برجسته است تمام دیت را آن میدهد که چوب زده است
و اگر باختیار برجسته است تمام دیت را خود رسیده **دهم** مشهور است
میان علما که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است تا او را
بخانه بر گرداند و اگر بر نگرداند میباید دیت او را بدهد مگر آنکه ثابت
کند که او را دیگری کشته است پس از دیت ساقط میشود و این در
صورتیست که او ناپیدا شود و اگر او را مرده بیابند و اثر قتلی بر او
نباشد اکثر گفته اند باز دیت بر او لازم است و بعضی گفته اند در این
صورت دیت از او ساقط میشود و اگر او را کشته بیابند

و بر دیگری کشتن او را ثابت نکند بعضی گفته‌اند او را بعوض می‌توان کشت
و اکثر گفته‌اند دیت میدهد و بعضی گفته‌اند اگر لوث متحقق باشد نسبت با شخصی
که او را برده یا دیگری بحکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه ثابت
شود آنکه قسامه برای او شده او را میکشند و اگر شبه عمد یا خطا
ثابت شود دیت میگیرند و اگر لوث نباشد از آنکه او را از خانه بدر برده
دیت میگیرند و از عمرو بن ابی المقدام منقولست که گفت من در مسجد الحرام
بودم و ابوجعفر دوانقی از خلفای بنی عباس مشغول طواف بود مردی او را
ندا میکرد که ای امیر این دو مرد شب بخانه برادرم آمدند و او را بیرون
بردند از خانه خود و بسوی من برنگشت و [illegible]
چه کردند با او دوانقی گفت چه کردید با او گفتند ای امیر با او سخن گفتیم و
بازگشت بخانه خود برگشت با ایشان گفت که فردا وقت نماز عصر در همین مکان
نزد من بیایید چون روز دیگر وقت عصر نزد او حاضر شدند دستش
در دست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود بآنحضرت گفت میان

ایشان حکم

ایشان حکم کن حضرت فرمود که خود میان ایشان حکم کن حضرت را
سوگند داد که میان ایشان حکم کن پس برای آنحضرت جای نماز
از حصیری گستردند و حضرت بر روی آن نشست و دو خصم آمدند و در
برابر آنجناب نشستند چون ایشان دعوی و جواب دعوی را
بجوز ذکر نشسته عرض کردند حضرت بکاتب خلیفه خطاب کرد
که ای پسر بنویس بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هرکه مردی را از خانه بیرون برد ضامن است مگر آنکه گواه بگذراند
که او را بخانه برگردانیده است ای غلام این را ببر و گردنش را
بزن گفت یا ابن رسول الله من او را نکشتم من او را نگاه داشتم و
رفیق من کارد بر او زد و او را کشت حضرت فرمود که ای غلام دست
از او بردار و رفیقش را بکش رفیق گفت یا ابن رسول الله من [illegible]
او را بیک ضربت کشتم حضرت برادر مقتول را گفت که این را گردن
بزن بقصاص برادر خود و آن که او را نگاه داشته بود حکم فرمود که زندان

برند و تا زنده باشد در زندان باشد و هر سال پنجاه تازیانه اش
بزنند مؤلف گوید که گویا حضرت در این واقعه بعلم خود عمل کرده‌اند چون بعلم امامت ا
دانسته‌اند که ایشان او را کشته‌اند و باین تدبیرات ایشان را باقرار
آوردند مانند اکثر قضایای جد امجد خود حضرت امیرالمؤمنین ع
صلوات الله علیهما یازدهم طفلی را که بدایه بدهند که بخانه خود برده شیر
بدهد و بعد از آنکه بیاورد مادر و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست
او را انکار نمایند و قولش مسموع است مگر آنکه معلوم باشد که این
غیر آن طفل است در اینصورت می باید دیت آن طفل را بدهد اگر طفل دیگر
نیاورد که محتمل باشد که آن طفل است دوازدهم گر دایه در خواب بر روی
طفل بگردد و او را هلاک کند روایات بسیار وارد شده است که
اگر غرض او از دایه شدن طلب فخر و عزت بوده است دیت
بر مال اوست و اگر از جهت فقر و شکستگی دایه شده است دیت بر عاقله
اوست و اکثر قدما باین روایات عمل کرده‌اند و اکثر متاخرین قایل شده‌اند

که دیت مطلق بر عاقله است و اول قوی‌تر است سیزدهم در روایتی از
حضرت صادق علیه السلام منقولست در باب دزدی که بخانه زنی
رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با زن زنا کرد و فرزند آن زن خواست
که او را دفع کند فرزند را کشت و اسباب را برداشت که بیرون برد
زن دزد را کشت حضرت فرمود که از وارثان دزد دیت پسر را بگیرند
و چهار هزار درهم برای آن زن که بجبر با او زنا کرده از مال دزد بگیرند
و خون دزد هدر است و اکثر قدما عمل بروایت کرده‌اند و متأخران
مناقشها در بعضی احکام مذکوره کرده‌اند چهاردهم در روایت دیگر از آنحضرت
علیه السلام منقولست در باب زنی که در شب زفاف یار خود را
آورده در حجله خود پنهان کرد چون شوهر اراده مجامعت کرد یار از
پرده در آمد و خواست شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و او را کشت
و زن شوهر را کشت حضرت فرمود که زن باید دیت آن یار را بدهد که
او را فریب داده و بآن خانه آورده و زن را بقصاص شوهر بکشند و

وجمعی از علما گفته اند که خون او هدر است و دیت ندارد **پانزدهم**
در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات
علیه چهار کس باهم شراب خوردند و دو کس مجروح شدند و دو کس
کشته شدند حضرت فرمود که دیت آن دو کس که کشته شده اند بر آن
دو کس است که مجروح شده و دیت جراحت خود را از دیت کشتها کم کنند
و در روایت دیگر وارد شده است که دیت دو مقتول را بر قبیلهای
چهار کس حواله میکنند و دیت دو مجروح را از دیت کشتها برمیدارد
شانزدهم در دو روایت معتبر وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه شش طفل در میان نهر فرات بازی میکردند
یکی از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که مانده بودند دو نفر شهادت
دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق کردند حضرت و آن سه نفر
شهادت دادند که این دو نفر او را غرق کردند حضرت فرمود که آن دو
نفر که سه کس بر ایشان شهادت دادند سه خمس دیت را بدهند و آن سه

نفر که

نفر که دو کس بر ایشان گواهی داده اند دو خمس دیت را بدهند و اکثر
متاخرین این حکم را مخصوص آن واقعه دانسته اند و با وجود لوث بقسامه
قایل شده اند **نوع دویم** آنست که سبب شده باشند نه مباشر
و آن نیز افراد بسیار دارد **اول** آنکه سنگی نصب کند یا چاهی بکند
و کسی پایش بر سنگ برآید و بیفتد یا در چاه بیفتد و بمیرد اگر اینها را
در ملک خود کرده باشد و کسی بسبب آن هلاک شود ضامن نیست
مگر آنکه شخصی را بخانه تکلیف کند و او کور باشد یا هوا تار باشد یا سر
چاه را پوشیده باشد و با او نگوید که این سنگ یا چاه بر سر راه است
در اینصورت اکثر گفته اند ضامن است دیت او را و همچنین اگر در صحرای
مباحی کرده باشد بر او ضمانی نیست و اگر در ملک دیگری کرده باشد
برخصت او باز ضامن نیست و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب
تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است و اگر در شارعی چاه کنده باشد
و کسی در آن بیفتد و بمیرد اگر در شارع تنگی باشد یا در شارع گشاده

در میان شارع که غالبا محل مرور است بکند اکثر گفته اند مطلقا ضامن است
و اگر شارع فراخی باشد و در کنار شارع بکند در جایی که بر آن مرور
واقع میشود و اگر برای مصلحت آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای جمع
شدن آب باران باشد اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی در اینجا
نیز بضمان قایل شده اند و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام کنده است
ضامن نیست و الا ضامن است و اگر از برای مصلحت خود کنده باشد
مانند بیت الخلا که در شارع شیوع میکنند ضامن است دیت
هر که را در آن بمیرد یا مجروح شود دنیا بر مشهور دوم اگر کسی مسجدی
در کنار شارع بسازد و سبب تلف کسی شود بعضی گفته اند ضامن نیست
و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام ساخته است ضامن نیست و بنا بر
مشهور که احیای زیاده طریق مسلمانان جایز نیست مسجد ساختن
حرام است و مطلقا ضامن است سیم اگر کسی فرستد فرزند خود را بکسی که
که شنا تعلیم او کند و او غرق شود اگر تقصیر کرده است ضامن است دیت

آن طفل

آن طفل را و اگر تقصیر نکرده است خلاف است اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی
حکم بضمان کرده اند و اگر طفلی یا دیوانه را بی رخصت ولی شرعی ببرد که شنا
تعلیم کند و غرق شود ضامن است چهارم اگر ده نفر منجنیقی بیندازند و سنگ
رد شود و یکی از ایشان واقع شود و بمیرد خود با نه نفر دیگر شریکند در
قتل او یکعشر حصه مقتول ساقط میشود و بر هر یک از نه نفر دیگر ده
یک دیت او لازم میشود و اگر منجنیق را بر شخص مخصوصی بیندازند و بقصد
او بیندازند و بر او واقع شود و بمیرد حکم قتل عمد دارد و باعث
قصاص میشود و بعضی از علما موافق روایتی قایل شده اند که اگر سه
کس شروع کنند در خراب کردن دیواری و بر یکی از ایشان
فرود آید و او بمیرد جمیع دیت او بر دو نفر دیگر لازم است و اکثر
گفته اند چون خودش نیز دخیل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیت
لازم میشود پنجم هرگاه دو کشتی در اثنای حرکت بر یکدیگر بخورند و هر دو
شکسته شوند و اموال و نفوس تلف شوند اگر باختیار ایشان ارادت

هر دو گرفته و بدون اختیار ایشان واقع شده است هیچیک
ضامن نیستند و اگر باختیار ایشان حرکت کرده و صاحب کشتی که
کشتی را میرانده و صاحب مال که نیست ~~نصف قیمت هر کشتی و آنچه در آن~~
و نصف اموال هر کشتی هدر است و نصف قیمت هر کشتی و آنچه در آن
بوده از اموال بر صاحب کشتی دیگر است و اگر کشتی از ملاحان است
و اموال از دیگران نصف قیمت هر کشتی بر دیگریست و هر دو ضامن اموال
هر دو کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتی تلف
شده باشند اگر عمدا کرده اند قصاص بر ایشان لازم میشود و اگر
بخطا کرده اند دیت بر مال ایشان لازم میشود ششم اگر کسی در ملک
خود یا در زمین مباحی دیواری بسازد و منهدم شود و کسی تلف
شود او ضامن نیست و اگر دیواری متصل بشارع یا بخانه همسایه
بسازد اگر راست ساخته یا مایل بخانه خود ساخته و منهدم شود
و کسی تلف شود ضامن نیست و اگر دیوار را مایل بخانه همسایه یا مایل بشارع

بخانه همسایه یا مایل بشارع ساخته و خراب شود یا بعد از ساختن
میل کند بشارع یا بخانه همسایه و تواند علاج کرد و نکند یا اثر انهدام در
دیوار ظاهر شد و علاج نکرد تا خراب شد در همه این صور اگر کسی
تلف شود یا مجروح شود ضامن است علی المشهور هفتم مشهور میان
علما رضوان الله علیهم آنست که جایز است ناودان بر راه مسلمانان
نصب کردن و همچنین چوبها از دیوار بیرون آوردن و پنجره و روزنها
ساختن مادام که مرتفع باشند و ضرر به پیاده و سواره و کجاوه نرسانند
اگر چه روایات وارد شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام
که ظاهر شود اینها را از راه مسلمانان برطرف خواهد کرد و بنابر مشهور
که جایز است اگر بیفتد و کسی را بکشد یا مجروح کند یا مال کسی را تلف
کند خلاف است در ضامن بودن صاحب ناودان و غیر آن و جمع کثیر
از علما قایل شده اند که ضامن است دیت نفوس و قیمت اموال را
از مال خود و بنابر ضمان اگر آنچه از ناودان بیرون است بیفتد خلاف

میان قایلین بضمان نیست که همه را ضامن است و اگر همه ناودان بیفتد که
بعضی در میان دیوار اوست و بعضی بیرون اکثر گفته اند که مطلقا نصف
آنچه تلف شده است ضامن است و بعضی گفته اند قیاس میکنند قدر
بیرون دیوار و قدر اندرون را و به نسبت اندرونی ضامن
نیست و به نسبت بیرونی ضامن است هشتم اگر آتشی در ملک دیگری
بی رخصت او برافروزد و باد و آتش را با امتعه اموال او برساند
و تلف نفوس و اموال شود همه را ضامن است و اگر در ملک خود
یا در زمین مباحی آتشی برافروزد و چنین مفسده مترتب شود اگر مظنه
تعدی بهمسایه نباشد یا اکتفا بقدر ضرورت کرده باشد
ضامن نیست و اگر در وقت وزیدن باد تند زیاده از قدر
احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه همسایگان بیفتد ضامن است
بنابر مشهور نهم اگر آب کسی در میان شارع بول کند و پای
کسی از آن بلغزد و بیفتد و بمیرد بعضی گفته اند ضامن است دیت او را

بجهتی

و همچنین اگر پای کسی بدر رود و متاعی را بیندازد و بشکند او ضامن است و اگر کوزه
ضامن نیست و اگر راه را آب پاشند و کسی بلغزد یا اسب کسی بیفتد و اسب
یا صاحبش تلف شوند یا پوست خربزه یا هسته و آنها یا خیار و امثال اینها از
چیزهای لغزنده بر سر راه بیندازند و کسی بسبب آن تلف شود یا مال کسی ضایع شود
خلافست میان علما بعضی در اینجا همه حکم بضمان کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا
ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر اینها را دیده و می توانسته است حذر کردن
و نکرده است ضامن نیست و الا ضامن است و مسئله خالی از اشکال نیست
دهم اگر کوزه را بر بام خانه خود بگذارد و بیفتد بشارع و کسی را تلف کند یا مالی را
ضایع کند اگر تقصیری در نگاه داشتن نکرده مشهور آنست که ضامن نیست یازدهم
اگر شتری مست شود یا حیوانات دیگر سرکش و موذی شود یا سگ درنده باشد باید
صاحبشان محافظت آنها بکنند و اگر نکنند جنایت آنها را موافق مشهور ضامن است
و اگر ندانند که آنها چنین اند یا دانند و تقصیری در محافظت آنها نکرده باشند
ضامن نیست و اگر آنها بر کسی حمله کنند و او برای دفع ضرر از خود چیزی بر آنها

بزند و بمیرد ضامن نیست و اگر از غیر جهت دفع بکشد ضامن است و اگر گربه کسی ضرر
رساند صاحبش ضامن نیست اما گفته اند اگر ضرر رساند می توانش کشت **دوازدهم**
اگر حیوانات طویله حیوان دیگر برود و آنرا بکشد یا مجروح کند مشهور آنست که اگر صاحبش
تقصیر در حفظ آن کرده است ضامن است و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوان صاحبخانه
آنرا که داخل شده است بکشد صاحبخانه ضامن نیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گاوی خری را کشت
مرافعه بخدمت حضرت آوردند در وقتی که حضرت امیر المؤمنین و ابوبکر و عمر و جمعی دیگر از
صحابه حاضر بودند اول حضرت فرمود ای ابوبکر میان ایشان حکم کن ابوبکر گفت
یا رسول الله حیوانی حیوان دیگر را کشته است چیزی لازم نمیشود حضرت بعمر فرمود
که تو حکم کن میان ایشان او نیز مثل جواب اول جواب گفت حضرت فرمود که یا علی تو حکم
کن میان ایشان گفت بلی یا رسول الله اگر گاو در طویله خر داخل شده است و آن را
کشته است صاحب گاو ضامن قیمت خر است و اگر خر داخل طویله گاو شده است
و گاو آنرا کشته است ضامن صاحب گاو نیست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله

دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندیرا که برای من کسی قرار داده است
که بحکم پیغمبران حکم میکند **سیزدهم** اگر کسی داخل خانه دیگری شود و سگ صاحبخانه او را بگزد
اگر برخصت صاحبخانه داخل شده است صاحبخانه ضامن است و اگر بی رخصت داخل
شده است ضامن نیست و در این مضمون احادیث بسیار است **چهاردهم** دابه کسی جنایتی
که بر کسی بکند چند قسم دارد **اول** آنکه صاحب دابه سوار باشد و در اینصورت
مشهور آنست که سواره ضامن است آنچه جنایت کند دابه بدست خود یا [illegible] و
خود بنابر مشهور و جنایتی که بپا کند ضامن نیست **دوم** آنکه سوار باشد و ایستاده
باشد در اینصورت مشهور آنست که ضامن است جنایت سر و دستها
و پاها را **سیم** آنکه پیاده باشد و دابه را بکشد ضامن جنایت سر و دستها
است و ضامن جنایت پاها نیست **چهارم** آنکه پیاده باشد و پیش انداخته باشد
و براند مشهور آنست که جمیع جنایتهای آنرا ضامن است **پنجم** آنکه در جمیع این
صور دیگری آن دابه را رم داده است بلکه از بعضی روایت ظاهر میشود که اگر
کسی چیزی در راه بگذارد که دابه رم کند جنایتی که بکند بر او است **ششم**

آنکه دابه از دیگری باشد و شخصی بکرایه یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه
نباشد در همه اقسام مثل سابق است و اگر صاحب همراه باشد مشهور آنست
که صاحب ضامن جنایتهاست نه سواره و اگر در این صورت دابه سوار را
بیندازد صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او شده باشد چنانچه عادت
بعضی از مکاریان براه که است **هشتم** آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند
اگر غلام نابالغ باشد جنایت دابه بر آقاست و اگر بالغ باشد اگر جنایت بر بدن
کسی واقع شده تعلق بقیمت غلام میگیرد و بعضی گفته اند اگر بخدمت مولی سوار شده است
بر مولا است و اگر جنایت بمال کسی واقع شده است اکثر گفته اند مولی
ضامن نیست و لیکن بعضی گفته اند بعد از آزادی از او میگیرند و بعضی گفته اند او را
سعی میفرمایند که دیت را کسب کند و بدهد **نوع سیم** آنست که چند موجب با
یکدیگر جمع شده باشند و آن نیز چند قسم است **اول** آنکه مباشر و سبب با یکدیگر جمع
شوند و غالب مباشر اقوی است مثل آنکه کسی چاهی بکند و دیگری شخصی را در آن چاه
بیندازد و یا یکی شخصی را نگاه دارد و دیگری او را بکشد و امثال اینها که در این صورت

بلکه در

مباشر قوی تر است و گاهی با عجب باشد از مباشر سبب اقوی میشود مثل
آنکه کسی چاهی در غیر ملک خود کنده باشد و روی آن را پوشیده باشد
و دیگری گمان کند که چاه در آنجا نیست دستی بر کسی بزند و بآن سبب
در آن چاه افتد در اینجا سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامن است
و از این باب فرض شد در پیش گذشت و گاه هست که دو سبب با هم جمع شوند
مثل آنکه یکی سنگی بر سر راه گذاشته و دیگری چاهی کنده و اول پای شخصی بسنگ
بر آمده و بعد از آن بچاه افتاده چون اول سنگ سبب شده اکثر گفته اند
که او ضامن است و در اینجا متعارف است که مسئله زبیه اسد را ذکر
میکنند یعنی گودالی که میکنده اند که شیر در آن بیفتد و شکار کنند و در حدیث
صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع
چهار نفر رفتند بدیدن شیری که در زبیه افتاده بود و یکی پایش لغزید و افتاد و
بدیگری چسبید و او نیز بسیم چسبید و سیم بچهارم چسبید
و هر چهار بگودال افتادند و شیر ایشان را هلاک کرد و حضرت امیر علیه السلام

در باب ایشان حکم کرد که اول طعمه شیر بود که بسبب افتاده فرمود
که وارث او ثلث دیت بوارثه دویم بدهند و وارثه دویم دو ثلث دیت
بوارثه سیم بدهند و وارثه سیم تمام دیت بوارثه چهارم بدهند و در روایت
دیگر وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام که چنین واقعه در یمن
واقع شد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین حکم فرمود که قبایل
آن جماعت که زبیه را ازدحام کرده بودند باید که بوارثه اول ربع دیت
بدهند و بوارثه دویم ثلث دیت و بوارثه سیم نصف دیت و بوارثه چهارم
یکدیت تمام و علما را در توجیه این دو روایت سخن بسیار است و فقیر نیز
در تصانیف خود در این مقام تحقیقات کرده ام که این رساله محل ذکر
آنها نیست و احتیاج باین مسئله کم واقع میشود **فصل سیم در بیان دیات اقصات**
و آن بر دو قسم است **یکی** آنکه تقدیری از شارع بخصوص در آن وارد
نشده است و در آن ارش است یعنی فرض میکنند که اگر این شخص بنده باشد
بسبب این جنایت چه مقدار نقص در قیمت او بهم میرسد همان تفاوت را

نسبت

نسبت بدیت آن شخص حساب میکنند مثل آنکه بنده بود و ده یک قیمتش
کم میشد در اینجا ده یک دیت او را میگیرند **قسم دیگر** آنست که از شارع
بخصوص دیتی در آن وارد شده است و غالب آنست که آنچه در آدمی
دو تا است در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت مانند چشم
و دست و پا و آنچه در آدمی یکیست مانند ذکر و زبان در آن یکدیت و
هر یک از اینها در تفصیل مذکور خواهد شد **اول** در دیت موی سر و ریش
مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکنند که موی سر مرد بر طرف شود
و نروید تمام دیت مرد لازم میشود و اگر بروید ثلث دیت لازم میشود و همچنین
در موی ریش مرد اگر نروید و بعضی گفته اند در موی سر و ریش هر یک اگر نروید صد
اشرفی باید داد و مستند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک
از سر و ریش اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند اگر موی سر بروید صد
اشرفی است و موی ریش اگر بروید ثلث دیت آدمی و اگر موی سر
زن را ببرد یا بتراشد اگر نروید تمام دیت زن لازم میشود و اگر بروید مهر

ثلث آن زن لازم میشود و بعضی گفته اند اگر بروید دیت زن لازم میشود و در روایت
معتبر وارد شده است در باب کسی که موی سر زنی را تراشیده باشد او را
بزنند و زندان کنند و حبس میکنند او را در زندان مسلمانان
تا معلوم شود که موی سرش میروید یا نمیروید اگر بروید مهر المثل زنان و خوبان او را
از او میگیرند و اگر نروید دیت تمام از او میگیرند و بعضی گفته اند مدت
معلوم کردن که میروید یا نمیروید یکسال است و در روایتی برین مضمون وارد
شده است و بعضی گفته اند قول اهل خبرت در وقوف کافیست و اگر خلافش
ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر بعضی از سر یا ریش یا موی ریش را ازاله کنند
آن بعض را با کل بر قیاس میکنند و بآن نسبت دیت میگیرند دوم در موی ابروها
اگر گفته اند که در هر دو پانصد اشرفیست و در هر یک دویست و پنجاه اشرفی
خواه بروید و خواه نروید و جمعی گفته اند اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند
در هر دو مجموع دیت آنشخص است و در هر یک نصف دیت و بعضی قصد
اشتهر نیز گفته اند در هر دو اول اشهر است سیم در موی مژگانها اگر

ازاله کنند

اگر ازاله کنند و نروید خلافست بعضی گفته اند اگر مژگان هر دو چشم باشد
تمام دیت آنشخص است و از یکچشم نصف آن و اگر بروید ارش است
و بعضی گفته اند خواه بروید و خواه نروید ارش است و در موهای دیگر بدن تقدیری
وارد نشده است اگر موجب نقصی باشد ارش خواهد بود چهارم
در کور کردن هر دو چشم تمام دیت آنشخص است و در هر یک نصف
آن و تفاوت نیست میان دیده صحیح و احول و شبکور و حیران آن
و در پلک چشمها خلافست اگر گفته اند اگر پلکهای چشم را قطع کنند تمام
دیت آنشخص لازم میشود و در هر چشم نصف آن و در هر پلک
ربع آن و بعضی گفته اند در پلک بالا دو ثلث دیت چشم است و در پلک
پایین نصف دیت چشم و برین مضمون حدیث صحیح وارد شده است
و قوی تر است و بنا برین از مجموع پلکها سدس دیت انسان کم میشود
و حمل کرده اند بر صورتی که زیاده از یک کس برید یا بعد از دادن دیت
بعضی با قیر ابرده و چون نیستند صریح نیست در آنکه در مجموع تمام دیت است

هر دو

در پلک پایین یکثلث و اگر گفته اند
در پلک بالا ثلث دیت
چشم است و در صحیح

و ورمیت که در مجموع حنیفه همین مقدار ثابت شود اما کسی از فقها ندیده‌ام
که باین قول قایل شده باشد و اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد کور
کند دیت تمام آن شخص بر او لازم میشود و اگر چشم دیگرش کور مادرزاد باشد
یا بآفت آسمانی کور شده باشد یا بقصاص کور شده باشد و اگر کسی کور کرده باشد
و او دیت گرفته باشد یا قصاص کرده باشد یا بخشیده باشد پس دیگران
نصف دیت لازم میشود موافق مشهور اما این قید از اخبار ظاهر نمیشود و اگر
حدقه چشم کور یک چشم درست باشد و چیزی نه بیند و کسی آنرا بکند مشهور آنست
که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی ربع گفته‌اند پنجم در دیت
بینی است و در آن تمام دیت است اگر جمیع را قطع کند یا باستخوان یا از پایین
استخوان جمیع آنچه نرم است ببرد و اگر بشکند بینی را و باصلاح نیاید و فاسد
شود باز تمام دیت لازم میشود و اگر درست شود و عیبی در آن نماند اکثر گفته‌اند که صد
اشرفی میدهد و اگر شل و ناقص بماند دو ثلث دیت میدهد و در روثه بینی اکثر
گفته‌اند نصف دیت است و بعضی گفته‌اند ثلث دیت است اما در تفسیر روثه خلاف کرده‌اند

اکثر گفته‌اند

اکثر گفته‌اند دیواریست که در میان پره‌های بینی است و بعضی گفته‌اند سر بینی است
و در پره‌های بینی اگر بریده شود خلافست بعضی گفته‌اند در هر یک نصف دیت و بعضی
گفته‌اند در هر یک ثلث دیت است و این قول قوی‌تر است و بدانکه کتاب ظریف
مشتمل است بر اکثر احکام دیات و آن کتابیست که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
برای عمال خود نوشت که در باب دیات بآن عمل کنند و اگر چه اکثر علما سند آنرا
صحیح نمیدانند اما فقیر سندش را در نهایت صحت میدانم و هر جا که کتاب ظریف
~~مشتمل است بر اکثر احکام دیات و آن کتابیست~~ میگویم اشاره بآن کتابست و در
آن کتاب مذکور است که اگر روثه بینی را قطع کند تا کنارش را پانصد اشرفی بدهد — یعنی ۲
و اگر به تیر یا به نیزه سوراخی در بینی بکند که بسته نشود دیتش سیصد و سی و سه
دینار و ثلث دینار است یعنی اشرفی و اگر بسته شود و باصلاح آید دیتش
خمس دیت روثه است که صد دینار باشد و اگر سوراخ بپرده میان برسد و در خرینه
کند و آنرا سوراخ بکند دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را سوراخ
کرده است یعنی یک پره را یا نصف دیواریان و اگر یک پره را یا جمیع دیوار

میان سوراخ کننده پرده دیگر را سوراخ کننده شصت و شش دینار و دو ثلث
دینار رسیده و اینها همه در صورتیست که سوراخ ملتئم شود و باصلاح آید و اگر فقها
ازین مضامین غافل شده اند و نحو دیگر نقل کرده اند و در حدیث دیگر وارد
شده است که کسی که بینی کسی را ببرد ثلث دیت بینی رسیده و این را نیز فقیر بجز این
سعید دیگری متعرض نشده است **ششم** دیت گوش است و در هر دو تمام دیت
آن شخص است و در هر یک نصف دیت و این در صورتیست که تمام گوش بریده
شود حتی نرمه گوش از طرف خد خواه گوش شنوا باشد و خواه کر و اگر بعضی
از گوش را ببرند آن بعض را مساحت میکنند و نسبت بمساحت جمیع گوش آن شخص
ملاحظه میکنند و آن نسبت از دیت میگیرند و بعضی گفته اند در بریدن نرمه گوش
ثلث دیت گوش است و در دریدن گوش ثلث دیت گوش گفته اند بعضی از علما
و در شل شدن گوش که او بخته شود دو ثلث دیت گوش است و اگر شل شده را کسی
ببرد ثلث دیت گوش میرسد **هفتم دیت لبهاست** و خلافی نیست در آنکه اگر هر دو لب را
ببرد تمام دیت آن شخص لازم میشود و در دیت هر یک از لبها خلافست بعضی گفته اند

در لب بالا

در لب بالا ثلث دیت و در لب پایین دو ثلث دیت و بعضی گفته اند در لب بالا
دو خمس دیت که چهارصد دینار است و در لب پایین سه خمس که ششصد دینار است
برای آنکه لب پایین آب را نگاه میدارد و در روایتی براین مضمون وارد شده
و بعضی گفته اند موافق کتاب ظریف که در لب بالا نصف دیت و در لب پایین
دو ثلث دیت و بنابراین لازم می آید که در هر دو لب زیاده از دیت آدمی
باشد و این خلاف اجماع و سایر اخبار است مگر آنکه فرق باشد میان
آنکه باهم ببرند یا جدا ببرند و بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت و تفاوت
میان بالا و پایین نیست و جمعی از محققین متاخرین اختیار این قول کرده اند
و مسئله مشکل است و احوط مصالحت و اگر بعضی از لبها بریده شود مساحت میکنند
آن بعض را نسبت بکل و بآن نسبت دیت میگیرند و حد لب پایین از طرف
عرض آن مقدار است که از بن دندانها جدا است و طولش بقدر طول دهانست تا
گوشهای لبها و لب بالا عرضش آنقدر است که از بن دندانها جدا است متصل
بسوراخهای بینی و آنچه محاذی آنست تا گوشهای لب و آنچه از گوشهای لب گذشته است

داخل لبهاست و اگر لبها در هم کشیده شوند که بیکدیگر متصل نشوند و دندانها را نپوشانند
بعضی گفته اند تمام دیت لبها لازم است و اگر گفته اند ارش باید گرفت و اگر لبها سست
و آویخته بماند دیتش دو ثلث دیت لبهاست و اگر کسی آن لبهای آویخته را ببرد ثلث
دیت میدهد و در کتاب ظریف مذکور است که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها
نمایان شود و دوا کنند و ملتئم شود دیتش صد دینار است و اگر چنین بماند و قبیح
بماند دیتش صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر لب پایین شکافته شود
و دندان نمایان شود و ملتئم شود دیت آن صد و سی سه دینار و ثلث دینار است
و اگر چنان بماند دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر علما گفته اند
که سوراخ در هر یک از لبها که بشود و اگر باصلاح نیاید ثلث دیت آن لبست و اگر
باصلاح آید خمس دیت آن لبست **ششم دیت زبان است** اگر زبان صحیح را از بیخ ببرند
تمام دیت او لازم میشود و اگر زبان لال را ببرند ثلث دیت اوست و اگر بعضی زبان
لال را ببرند بمساحت جمیع زبان دیت میگیرند و اگر بعض زبان صحیح را ببرند مشهور
آنست که بنسبت حروف که کم شده است و نمی تواند تکلم بآنها نمود با جمیع

حروف

حروف که بیست و هشت حرفست بگیرند نسبت مساحت زبان به جمیع دیت را
بر جمیع حروف بالسویه قسمت میکنند و آن بنسبت میگیرند مثل آنکه ثلث زبان را
بریده اند و چهارده حرف کم شده است نصف دیت را میگیرند و
بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند اگر باعتبار مساحت بیشتر شود آنرا
اعتبار میکنند و اگر باعتبار حروف بیشتر میشود آنرا اعتبار میکنند و
در بعضی از روایات عدد حروف بیست و نه وارد شده است بنابر آنکه
همزه و الف را غیر یکدیگر گرفته اند و اول اقوی و اشهر است و بعضی گمان کرده اند
که فرق میان همزه و الف آنست که اول متحرک است و ثانی ساکن و این
غلط است زیرا که مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در فضای دهانست
وایضاً معلوم است که فرق است میان ماخذ و قال با آنکه هر دو ساکنند
و بعضی از اهل عربیت گفته اند که بنای بیست و هشت حرف بر اسم است
زیرا که الف اسم الف و همزه هر دو است و همزه نام مستحدثیست تازه
بهم رسیده است پس حروف بیست و نه اند و نامهاشان مستحدث است

پس معلوم شد که حدیث مثبت و نه وجه صحیحی دارد بلکه اوجه است و اگر کسی
خواهد نکته بگوید که همزه را حساب کرده اند و الف را حساب نکرده اند
برای آنکه زبان در مخرج الف دخل ندارد پس صورت برای
آنکه در همزه نیز چندان مدخلیتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف اشد
که زبان در آنها دخل ندارد و حساب کرده اند مانند با و میم و گویا حروف
تهجی که برای اطفال می‌نویسند لا را برای الف الحاق میکنند و الف که در
اول است برای همزه میگویند چون اول ملفوظ الف همزه است و چون الف
ساکن را بدون حرفی که قبل از آن باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را
پیش از آن در آورده اند و خصوص لام شاید برای این باشد که با آن
افتتاح کلمهٔ طیبه لا اله الا الله است که افتتاح اسلام و ایمان با آن
میشود آمدیم بر سر مطلب اگر در حروف نقصی بهم رسد اما تندتر از اول
یا کندتر سخن گوید باید ارش بگیرد و همچنین اگر ادای حروف را الثغ
که اول میکرده نتواند کرد و اگر حرف را صحیح از مخرج ادا نتواند کرد و شل انگارد را

لام گوید

لام گوید دو ربع دیت که حکم نقصان حرف داشته باشد و اگر یک کس جنایتی
کرد و نصف حروف از طرف شد و دیگری جنایت دیگر کرد و نصف آنچه باقی مانده بود
برطرف شد ربع مجموع دیت را از دویم میگیرند و اگر زبان طفلی را ببرد که هنوز
سخن نیامده باشد اکثر گفته اند تمام دیت لازم میشود و اگر به حدی رسیده باشد
که اطفال دیگر سخن میگویند و او از آن نرسیده و سخن نگوید و کسی زبانش را ببرد ثلث دیت میدهند
و اگر بعد از بریدن سخن آید و بعضی از حروف را گوید معلوم میشود که زبانش آفت نداشته
بقدر حروفی که کم شده است دیت میگیرند و اگر جنایتی بر کسی بکنند و او دعوی
کند که زبانش لال شده است اکثر گفته اند به قسامه اثبات میکنند و در روایتی وارد
شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی چیزی بر سر مردی
زد و او دعوی میکرد که چشمش چیزی نمی‌بیند و دماغش بوی چیزی را نمی‌شنود
و لال شده است و حرف نمی‌تواند گفت حضرت فرمود اگر راست میگوید سه دیت
آدمی باو می باید داد گفتند یا امیر المؤمنین چه دانیم که او راست میگوید فرمود
که برای امتحان شاره آتش لته سوخته را نزدیک بینی او بدارند که دودش به دماغش برود

والا راست میگوید اگر ریش را دور برد و آب از دماغش جاری شود دروغ میگوید و برای امتحان
باصره اتش را برابر قرص آفتاب ادرا بدارند اگر دیده اتش را بر هم نزند دروغ میگوید
و اگر دیده اتش باز نماند راست میگوید و برای امتحان زبانش سوزنی بر زبانش زنند
اگر خون سرخ بیرون می آید دروغ میگوید و اگر خون سیاه بیرون نیاید راست
میگوید و بعضی باین روایت عمل کرده اند و اگر جنایتی بر زبان کسی وارد شود و لال
شود دو دیت بگیرد و بعد از دیت گرفتن زبانش گشوده شود بعضی گفته اند دیت را
پس بگیرد و بعضی گفته اند این سخن گفتن عطیه ایست از جانب خدا پس نگیرد دیت را

نهم دیت دندانهاست و در مجموع دندانها یک دیت تمام است و مشهور آنست که دیت را
بر بیست و هشت دندان قسمت میکنند و آنچه زیاده بر بیست و هشت باشد حکم دندان
زاید دارد که دیتش ثلث دیت اصلی است و بیست و هشت دندان چهار را ثنیه میگویند
دو از بالا و دو از پایین و چهار دیگر بعد از آنها را رباعیه میگویند دو از بالا و دو
از پایین و بعد از آن چهار دیگر را انیاب میگویند یعنی نیش و آن دندانهای تیز است
و چهار دندان بعد از آنها را ضاحک میگویند که غالبا در وقت خنده ظاهر میشود

ودوازده

و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیاست از هر طرف سه دندان از بالا
و سه دندان از پایین و دوازده دندان پیش را مقادیم میگویند و شانزده
دندان که بعد از ثنایات است مواخیر میگویند و مشهور آنست که در دوازده
دندان پیش در هر یک پنجاه دینار است که نصف عشر دیت باشد و مجموع ششصد دینار
میشود که سه خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده دندان مواخیر بیست و پنج دینار است
که مجموع چهارصد دینار باشد که دو خمس دیت مرد و از زن نصف این مقادیر است
اگر شکست دیت برسد و تفاوتی در دیت میان دندان سفید و سیاه و زرد
اگر بحسب خلقت چنین روییده باشد و اگر بعلتی سیاه شده باشد در آن ثلث
دیت اصلی است و اگر جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث دیت آن دندان را
بدهد چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که اگر ضربی بر دندان بزنند
یکسال انتظار میکشند اگر افتاد دیت میگیرند یا پانصد درهم و اگر نیفتاد و سیاه
شد دو ثلث دیت میگیرند و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ارش است
و در کندن نیز ارش است و بعضی گفته اند در کندنش ربع دیت دندانست و اگر

دندان زاید را با دندانهای اصلی ضایع کرده باشد زیاده بر دیت کل چیزی
نمیرسد و اگر تنها کنده باشد ثلث دیت اصلی میرسد که در جنب آنها واقع شده است
و اگر در میان مقادیم است ثلث پنجاه دینار میرسد و اگر در میان مآخیر است ثلث
بیست و پنج دینار میرسد و بعضی گفته‌اند در دندانهای زیاد ارش میرسد و اگر
بجنایت کسی دندان شکافته شود و بیفتد دیت آن دو ثلث دیت آن دندان است
و بعضی ارش گفته‌اند و در روایت ظریف نصف دیت دندانست و اگر دندان
شکافته شده را کسی بکند بعضی ثلث دیت آن دندان گفته‌اند و بعضی ربع موافق
کتاب ظریف و بعضی ارش و اول اشهر است و درین شکی نیست که اگر دندانرا
با پایاش بکند زیاده بر دیت دندان نمیرسد و اگر آنچه بیرون و ظاهر است از
دندان بشکند و پایاش بماند اکثر گفته‌اند باز دیت تمام دندان را میرسد و بعضی
گفته‌اند نسبت بمجموع حساب میکنند و میرسد دهم دیت گردن است اگر بشکند و
کج بماند تمام دیت میرسد و همچنین اگر مانع لقمه فرو بردن شود تمام دیت گفته‌اند لازم
میشود و اگر درست شود و نتواند بجنباند است و چپ و راست نظر کند یا لقمه را

بدشواری

بدشواری فرو برد مشهور ارش است یازدهم دیت دو استخوان شانه است که یکطرف بگوشها
متصل میشوند و یکطرف بدوش و آنرا چنبره میگویند اگر هر دو از جا کنده شوند
بی دندانها یک دیت تمام است و اگر با دندانها باشد دو دیت تمام و اگر جدا
نشوند اما خائیدن یا سخن گفتن دشوار شود ارش لازم میشود دوازدهم دیت
دستهاست و خلافی نیست در آنکه در قطع هر دست نصف دیت است و آنچه مشهور است
و در قطع هر دو تمام دیت و در این نیز خلافی نیست که اگر دست را از زند
ببرند یعنی مفصل کف و ساعد صادق است که دستش را بریده است و این احکام
در آن جاریست و اگر از مرفق ببرند خلافست بعضی گفته‌اند با همان دیت دست است
و چیزی زیاد نمیشود و بعضی گفته‌اند دیت دست میرسد و ارشی هم میرسد برای زیادتی
ساعد که ما بین مرفق و زند است و بعضی گفته‌اند دو دیت دست میرسد یکی برای
دست تا زند و یکی برای زند تا مرفق و قول آخر ضعیف است و قول اول احوط است
و قول ثانی خالی از قوتی نیست و همچنین اگر دستش را از دوشش ببرد در هر سه قول در آن
هست و بنابر قول آخر سه دیت دست خواهد بود و اگر بعد از آنکه دستش را

از زند برید و یا شسته دیگری از مرفق بر بعضی بارش قایل شده اند و بعضی بدیت
دست و اگر دیگری از دوش برد باز این دو قول است و اگر بعد از زند دیگری
از دوش برد احتمال دو دیت دست و احتمال ارش است و احتمال ارش در
هم ظاهرتر است و اگر کسی در زیر زند دو دست دو کف داشته باشد یا در زیر
مرفق اگر هر دو برابر ند البته یکی اصلی است و یکی زاید و غالبا آنکه اصلی است در
دو قویتر میباشد پس یک دیت دست میدهد برای اصلی و برای زاید بعضی گفته اند ثلث
دیت اصلی را میدهد و بعضی بارش قایل شده اند **سیزدهم دیت انگشتان است**
و خلافی نیست در آنکه در مجموع انگشتان دست یک دیت آن شخص است و در جمیع
انگشتان پا نیز یک دیت تمام است اما در قسمت دیت بر انگشتان خلاف است بعضی
گفته اند دیت جمیع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیت آدمیست و بعضی گفته اند
در ابهام که انگشت مهین است ثلث دیت است و دو ثلث دیگر بر چهار انگشت
مساوی قسمت میشود موافق کتاب طریف و قول اول اشهر است و دیت انگشت زیاده
ثلث دیت انگشت اصلی است و کسی که انگشتی را شل کند دو ثلث دیت آن انگشت را

میدهد و اگر انگشت شل را قطع کند ثلث دیت انگشت صحیح را میدهد و دیت هر انگشتی بر سه
مفصل آن قسمت میشود و دو دیت ابهام بر دو مفصل آن قسمت میشود بالسویه پس اگر
مفصل دویم انگشتان غیر ابهام را ببرد دو ثلث دیت آن انگشت را میدهد
و اگر مفصل اول را ببرد ثلث دیت انگشت را میدهد و در ناخنها مشهور آنست
که در هر یک از ناخنهای دست و پا که قطع کند اگر نروید یا سیاه بروید
ده دینار میدهد و اگر سفید بروید پنج دینار میدهد و در روایت
صحیح وارد شده است که در ناخن پنج دینار است و حمل کرده اند بر آنکه سفید
بروید **چهاردهم دیت پشت است** پشت اگر بشکند و با صلاح نیاید یا بیاید
و عوز بماند یا نتواند نشست تمام دیت میدهد و اگر با صلاح بیاید و عیبی نماند
ثلث دیت میدهد و در روایت طریف وارد شده است که اگر با صلاح
بیاید صد دینار میدهد و اول اشهر است و اگر شکستن او بشکند و پاهای او
از آن بیحس شل شود یک دیت برای پشت میدهد و دو ثلث دیت برای پاها
~~بسبب آنکه در شش وجهانش هر دو برطرف شود دو دیت میدهد~~ و شیخ طوسی

کفته است که اگر پشتش را بشکند و بآن سبب راه رفتن و جماعش هر دو برطرف
شود دو دیت میرسد و اگر مغز حرام که در میان قفا است قطع شود تمام دیت
باید داد **پانزدهم در پستانهای زن است** هر دو اگر بریده شود تمام دیت زن لازم میشود
و در هر یک نصف دیت و اگر کلمه سر پستان را ببرد بعضی گفته اند آن هم
حکم پستان دارد و بعضی بارش قایل شده اند و اگر پستانهای مرد را
قطع کند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت مرد است و در هر یک نصف دیت
و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند در هر دو هشت یک دیت قایل شده اند
که صد و بیست و پنج دینار است و روایت احتمال دارد که در هر یک این مقدار
بوده باشد و بعضی بارش قایل شده اند **شانزدهم در قطع حشفه یا تمام ذکر**
تمام دیت مرد لازم میشود خواه جوان باشد و خواه پیر و خواه طفل و خواه
خصیه دارد و خواه خصیه کشیده و اگر بعضی از حشفه را ببرد بنسبت کل حشفه
دیت میگیرند و اگر یک کس حشفه را ببرد و دیگری باقی ذکر را اول دیت
لازم میشود و بر ثانی ارش و در ذکر عنین ثلث دیت است و در بعضش باین

نسبت **هفدهم در بریدن هر دو خصیه** تمام دیت است و در هر یک نصف دیت
بنا بر مشهور و در روایات معتبره وارد شده است که در خصیه چپ
دو ثلث دیت است و در خصیه راست یک ثلث دیت زیرا که فرزند از
خصیه چپ بهم میرسد و جمعی از فقها باین مضمون قایل شده اند و نهایت قوت
دارد و ابن جنید قایل شده است که در خصیه راست نصف دیت و
در خصیه چپ تمام دیت و نسخه کافی موافق با تحجینه و بطلان او میکند
و اگر جنایتی کند که فتق بهم رساند و پوست خصیه‌ها بزرگ شود چهارصد
دینار میرسد که دو خمس دیت باشد و اگر چنان شود که پا را گشاد
گذارد وقت در راه رفتن نباشد که بدو سواری هشتصد دینار
میرسد که چهار خمس دیت باشد در کتاب ظریف چنین وارد شده و اکثر
علما عمل کرده اند **هجدهم اگر شفرین زن را که لبهای فرجش باشد ببرد**
تمام دیت زن میرسد و اگر یک طرف را ببرد نصف دیت میرسد و اگر
پشت زهار زن را ببرد ارش میرسد و اگر کسی دختری را که زن او باشد پیش از

نه سال وطی کند و افضا شود یعنی مسلک بول و حیض او یکی شود میباید که مهر او را
بدهد و دیت او را بدهد و بر او همیشه حرام است و می باید تا آن زن زنده است
نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد و اگر بعد از نه سال زن خود را وطی کند و افضا شود
دیت بر او نیست اما مهر و نفقه بر او لازم است و اگر زن غیر او باشد و زنا کند و افضا
شود اگر اکراه کرده است او را مهر المثل و دیت بر او لازم است و اگر باکره
باشد ارش بکارت نیز لازم است و اگر با انگشت بکارت حرهٔ را ببرد که
بول و انش نیز پاره شود و بول را نگاه نتواند داشت اکثر گفته اند تمام دیت
میدهد و بعضی ثلث دیت گفته اند و در روایتی مهر المثل نیز وارد شده است
و بعضی گفته اند هم دیت میدهد و هم مهر المثل **نوزدهم در دیت الیتین است**
یعنی دو طرف نشستگاه و در هر دو یک دیت و در هر یک نصف دیت است و از
زن دیت زن است و در هر یک نصف دیت زن است موافق مشهور و از کلام بعضی
ظاهر میشود که مراد درین گوشتهای برآمده است که چون می ایستد بلند تر
از ران است و بعضی گفته اند مراد شکستن استخوانهای زیر آنهاست **بیستم**

بنابر مشهور و اگر برضای زن بوده است مهر ساقط میشود و بعضی گفته اند ارش بکارت نیز ساقط است

در قدمهای پا دیت است و در هر یک نصف دیت میدهد و در انگشتان همچون
که در دستها گذشت و خلاف در اینجا نیز جاریست و دیت هر انگشت
بر سه بند انگشتان بالسویه قسمت میشود و دیت ابهام بر دو بند انگشت
و در هر یک از ساقها و رانها نصف دیت و در هر دو ساق تمام دیت
و همچنین در هر دو ران تمام دیت و بعضی گفته اند در ساق و ران بار ارش قایل
شده اند و اگر پا را از زانو ببرد بعضی گفته اند همان دیت پاست و دیگر چیزی
را دیت و بعضی گفته اند دیت پا را با ارش ساق میدهد و بعضی دو دیت قایل
شده اند و همچنین خلاف اگر از بیخ ران ببرد و اگر پا شل کند دو ثلث
دیت پا میدهد و اگر پای شل را ببرد ثلث دیت پا میدهد و در روایتی وارد
شده است که اگر پا را شل کند تمام دیت میدهد و حمل کرده اند بر آنکه مطلق راه
نتواند رفت **بیست و یکم** در روایتی وارد شده است که اگر کسی استخوان
عقب پا را که عصعص میگویند بشکند که غایط را ضبط نتواند کرد تمام دیت
میدهد و در روایت دیگر وارد شده است که اگر چیزی بر ما بین خصیتین و دبرش

برند که بول و غایط را ضبط نتواند کرد باید دیت تمام بدهد و بهر دو روایت جمعی از علما
عمل کرده اند **بیست و دوم** در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام شخصی پای شکم شخصی آنقدر مالید که غایط از او آمد حضرت فرمود
که او نیز چنین کنند یا ثلث دیت بگیرد این عمل بده و جمعی از علما عمل کرده اند و بعضی
بار تیش قایل شده اند **بیست و سیم** در کتاب ظریف وارد شده است که کسی که
دندانهای کسی را بشکند اگر دندانهایست که محاذی لب است برای هر دندانی
بیست و پنج دینار است و اگر دندانهاییست که در جانب بازوهاست برای هر
دندانی ده دینار است و اگر علما چنین فهمیده اند که برای سه دندانی که مقابل لبست
دیت اول میدهد و آنچه در پهلوست دیت دویم و این معنی بسیار بعید است
بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص حقیر آنست که دندانهای پایین که محاذی دل واقع
شده است خواه از پیش و پیش خواه از پهلو و خواه از جانب راست
و خواه از جانب چپ بیست و پنج دینار است و آنچه بالاتر است بجانب بازوها
ده دینار است **بیست و چهارم** اکثر فقها رضوان الله علیهم گفته اند که شکستن استخوان

١٨ هر عضوی

هر عضوی دیتش خمس دیت آن عضو است یعنی پنجیک و اگر باصلاح آید بدون
کجی و عیبی دیتش چهار خمس دیت شکستن آن عضو است و در موضحهٔ هر عضوی
یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود چهار یک دیت شکستن آن عضو است
و در کوبیده شدن هر عضو که استخوان خورد شود ثلث دیت آن عضو است
و اگر باصلاح آید بی کجی و عیبی چهار خمس دیت کوبیده شدنست و در جدا
شدن هر عضوی که آن عضو معطل شود دو ثلث دیت آن عضو است و اگر
باصلاح آید بدون عیبی دیتش چهار خمس دیت جدا شدنست و این احکام را
از کتاب ظریف اخذ کرده اند و در آن کتاب تفصیل احکام هر عضو مذکور است
و بعضی با این قواعد موافق است و بعضی مخالف و فقیر در بعضی از شروح کتب
حدیث تحقیق تفاصیل این احکام کرده ام و این رساله مختصره گنجایش ذکر
آنها ندارد و در آن کتاب مذکور است که کسی که یکطرف چنبره گردن کسی را
بشکند و باصلاح آید چهل دینار رسیده و در هر دو طرف هشتاد دینار و جمعی
از علما عمل کرده اند و بعضی بارتیش قایل شده اند **فصل چهارم در بیان دیت جنایات**

برنافع است که بسبب فعل او قوتی از قوتها که حق تعالی در انسان مقرر
فرموده ضایع یا ناقص شود و در آن چند بحث است **اول** برطرف شدن
عقل است اگر بالکلیه زایل شود تمام دیت آن شخص لازم میشود و اگر زایل نشود اما
کم شود ارش لازم میشود و اکثر گفته‌اند قدر ارش منوط بنظر حاکم شرعست که از آثار
ملاحظه نماید که چه قدر اختلال در عقل او بهم رسیده و بآن نسبت
از مجموع دیت حکم کند و بعضی گفته‌اند بزمان تقدیر میکنند مثل آنکه اگر یک روز
عاقل باشد و یک روز دیوانه نصف دیت باید داد و اگر در یک روز عاقل
باشد و دو روز دیوانه ثلث دیت باید داد و معلوم است که این
تخمینی است و قاعده کلیه از اینجا ظاهر نمیشود بلکه باید که همه احوال
متشابه باشد اما نسبت بسایر شعور و تمیزش کم شده باشد و اگر
ضربی بر سرش بزند که جراحتی در سرش بهم رسد و عقلش نیز زایل شود اکثر گفته‌اند
که دیت جراحت را و دیت برطرف شدن عقل را جدا جدا میگیرند و بعضی گفته‌اند
که اگر هر دو بیک ضربت واقع شده است اکثر در بیشتر داخل میشود مثل آنکه چوبی

بر سرش زند که هم جراحت شده و هم دیوانه شده یک دیت میگیرند و دیت جراحت را
جدا نمیگیرند و اگر چوبی بر دستش زند و دستش بشکند و بعد از آن بر سرش
هم زند و دیوانه شده دیت هر دو را میگیرند و در این مضمون روایت صحیحی وارد
شده است و در آن روایت مذکور است که یکسال انتظار میبرند و اگر در عرض
سال برد او را بعوض میکشند و اگر زنده ماند و جنونش برطرف نشد دیت
میگیرند و در این مضمون اکثر فقها قایل شده‌اند و اگر بعد از دیت گرفتن عاقل
شود اکثر گفته‌اند دیت را پس نمیگیرند و بعضی گفته‌اند بقدر ارش میگذارند
و باقی را پس میگیرند و بعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند که بحسب عادت
نمی باید باصلاح آید و بر خلاف عادت باصلاح آید این بخششی است
از حق تعالی دیت را پس نمیگیرند و الا پس میگیرند **دویم ابطال شنیدن گوش
است** و اگر از هر دو گوش بالکلیه شنیدن برطرف شود تمام دیت لازم میشود
اگر گواهی دهند اطبا و اهل خبرت که دیگر عود نمیکند و اگر گویند که ممکن است
بعد از مدتی عود کند انتظار آن مدت میکشند اگر عود نکرد دیت

قرار میگیرد و در حدیث صحیح وارد شده است که یکسال انتظار میکشند
و اگر جنایت کرده تکذیب او کند یا گوید که نمیدانم که راست میگوید امتحان میکنند
او را در هنگام صداهای شدید مانند رعد یا در هنگام غفلت او صدای عظیمی
میکنند و در کتاب ظریف مذکور است که در جواب صدای عظیمی بر او در نرسد
اگر ترسید دروغ میگوید و اگر با اینها معلوم نشد بقسامه ثابت میکنند
بر پنج قسم یا بر شش قسم بنابر قولی دیگر و از کتاب ظریف ظاهر میشود
که با امتحان باز قسامه هست و اگر دعوی کند که شنوایی یک گوشش برطرف
شده است بعد از امتحان و قسامه نصف دیت خواهد برد و اگر دعوی کند
که شنیدن یک گوشش کم شده است قیاس بگوش دیگر امتحان میکنند چنانچه
در احادیث معتبره وارد شده است که گوش معیوبش را محکم می‌بندند و
گوش صحیح را باز میگذارند و زنگی را در برابر روی او حرکت میدهند و میگویند
بشنو تا جایی که بگوید نمی‌شنوم آن موضع را نشان میکنند پس از پیش سرش
نیز زنند و وقتی که گوید نمی‌شنوم نشان میکنند و همچنین از جانب راست و جانب چپ

اگر موافق

اگر موافق است همه معلوم میشود که راست میگوید و بعد از آن گوش صحیح را محکم میبندند
و گوش معیوب را میگشایند و از چهار طرف باز امتحان میکنند اگر موافق آمد و گر از
گوش صحیح آن تفاوت را نسبت بمجموع ملاحظه میکنند که چند یک است و بآن نسبت از
دیت یک گوش میگیرند و در روایت ظریف با امتحان قسامه نیز وارد شده است
و این اقوی مینماید زیرا که گاه باشد که گوشهایش پیش از جنایت این تفاوت را داشته باشد
و باید که این امتحان را در وقتی بکنند که باد نباشد و هوا معتدل باشد زیرا که در
روز باد شنیدن از جوانب مختلف می‌باشد و اگر گوش کسی را ببرند و شنوایی
برطرف شود دو دیت لازم میشود در دو گوش و یک دیت در یک گوش **سیم برطرف
شدن بینائی دیده است** اگر بینایی هر دو چشم برطرف شده باشد تمام دیه الشخص لازم
میشود و اگر از یک چشم برطرف شده باشد نصف دیت و قصاص بقول دو عادل از اطبای
حاذق ثابت میشود و دیت بگفته یک مرد و دو زن نیز ثابت میشود و اکثر فقها گفته‌اند که اگر
اهل خبرت گویند که او دیگر نخواهد دید یا گویند ممکن است به شود اما وقتش معلوم نیست دیت
میگیرند و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن انتظار آن مدت میکشند اگر برگشت و

میگیرند و الا ارش میگیرند و در حدیث معتبر وارد شده است که کحال انتظار بسر [illegible]

و بعد از کحال اگر برگشته دیت میگیرند و اگر بعد از آن برگردد دیت را پس میگیرند

و اگر در دیده اش علتی ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی‌بینم بقسامه ثابت میشود

و گذشت در روایت که حضرت امیر علیه السلام فرمود که رو بقرص آفتاب او را

بازنیدارند اگر چشمش باز بماند دروغ نیز ندر است میگوید و اگر دعوی کند

که بینایی یک دیده اش بجنایت کم شده است که دیده معلولش را می‌بندند و دیده

صحیحش را باز میکنند و تخم مرغی یا شتر مرغی را دیت میگیرند و دور میبرند

تا جایی که بگوید نمی‌بینم آن موضع را نشان میکنند از چهار طرف چنین میکنند اگر موافق

یکدیگر است راست گفته است و اگر مخالف است میگویند دروغ گفتی و بار دیگر

امتحان میکنند تا موافق آید پس چشم علیل را میگشایند و باز از چهار طرف

امتحان میکنند اگر موافق آید دیت را بقدر تفاوت مسافت میگیرند مثل آنکه اگر نصف

مسافت تفاوت کرده است نصف دیت یک چشم که ربع دیت است میگیرند

و در روایت ظریف با این امتحان قسامه نیز وارد شده است که قسمت میکنند

امتحان میکنند چنانکه در احادیث صحیح وارد شده است ع

صحیح را می‌بندند و چشم صحیح

الشرقی

بر شش قسم اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند و اگر ثلث کم شده است دو قسم میدهند

و همچنین بآن نسبت و این اقوی و احوط است چنانچه شیخ در نهایه و صاحب جامع

نیز قایل شده اند و اگر دعوای نقص در هر دو دیده کند نظیر دیده او با همسنان

او بنحوی که گذشت امتحان میکنند و در اینجا اگر فقها قسامه را ضم کرده اند و امتحان

دیده را اندر زمین هموار در هوای صاف میکنند در روز ابر و زمین ناهموار که او

قات جهات مختلف نشود و اگر دیده کسی را بکنند و دعوی کند که چشمش کور بود

و چیزی نمیدید و او گوید چشم روشن بود بعضی گفته اند قسم بر جانب کننده است

و بعضی گفته اند بر چشم کننده است **چهارم بر طرف شدن قوت شامه است**

و در آن نیز تمام دیت است و اگر دعوی کند که شامه اش بر طرف شده است و معلوم نباشد

با حصول لوث یا بدون آن بقسامه ثابت میشود و در روایت حضرت امیر المؤمنین ع

گذشت که خرقه را آتش میزنند و نزدیک دماغش می آورند اگر سر را پس کشید

و آب از دیده اش می آید دروغ میگوید و الا تصدیق میکنند و با این اگر

قسامه ضم شود چنانچه اکثر گفته اند شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که شامه اش

کم شده است و قرینه بر صدق قسمش باشد ظاهر آنست که بقسامه ثابت شود و
تقدیرش را نسبت بکل شاید حواله برای حاکم شرع کرده اند و احوط صلح است
و اگر منی او را ببرد و نسلش نیز بر طرف شود بعد از ثبوت دو دیت لازم میشود
پنجم بر طرف شدن ذائقه است و اکثر گفته اند تمام دیت ثابت میشود و ثبوتش
بقسامه است و همچنین نقصش گفته اند بقسامه ثابت میشود و تقدیر نقص زیاده و کمش نسبت
بکل منوط برای حاکم شرع است ششم اگر صدا بر طرف شود که مطلقا سخنش مسموع نشود
گفته اند دیت لازم میشود و اگر حرکت زبان نیز بر طرف شود دو ثلث اضافه میشود
و اگر کاری بکند که طعام را مطلقا نتواند خایید دیت لازم میشود هفتم اگر جنایت
باعث آن شود که جماع نتواند کرد یا در وقت جماع انزال نمی شود دیت لازم است
و همچنین گفته اند که اگر فرزند بهم رسانیدن بر طرف شود دیت لازم میشود هشتم
اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیت لازم است و اگر جماع نیز بر طرف شود
دو دیت لازم است نهم اگر لذت جماع بر طرف شود که جماع کند و لذت نیابد
یا طعام خورد و لذت نیابد در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی ارش دهم

طعام

اکثر فقها گفته اند که اگر کسی جنایتی بر شخصی بکند که مبتلا شود بسلس البول یعنی قطرات
بول از او متصل آید برای او دیت کامل لازم است و در روایتی وارد شده است
که اگر تا شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیت لازم میشود و اگر تا ظهر آید دو ثلث
دیت و اگر تا چاشت آید ثلث دیت و بعضی باین روایت عمل کرده اند یازدهم
در حدیث صحیح وارد شده است اگر کسی بر شکم زنی بزند که حیضش بر طرف شود
اگر تا یک سال عود نکند ثلث دیت زن را میدهد دوازدهم اگر زنی را چنین بکند که ترسش
بر طرف شود اکثر گفته اند ارشش میدهد و بعضی احتمال دیت نیز داده اند فصل پنجم در بیان
دیات جراحتهای سر و صورت و در آن چند مقصد است اول جراحات
سر و روست که او را شجه میخوانند و آن نیز بر نه قسم است اول حارصه که خدشه کند پوست
شکافته شود و دیت آن یک شتر است دوم دامیه که اندکی در گوشت فرو رود و
خون بیرون آید و در آن دو شتر است سیم متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و نرسد
بپرده که بر روی استخوان است و در آن سه شتر است چهارم سمحاق است و آن
جراحتیست که برسد بپرده که بر روی استخوان کشیده شده است و در آن چهار شتر است

پنجم موضحه است که آن پرده شکافته شود و استخوان نمایان شود و در آن پنج
شتر است ششم هاشمه است که استخوان بشکند و در آن ده شتر است هرچند
پوست و گوشت شکافته نشود و پس شتر او در شبه عمد و خطا نحویست که
در دیت نفس مذکور شد و اگر عمد باشد در اینجا قصاص نمی باشد و دیت یکی از
هفتم منقّله است که استخوان از جای خود حرکت کرده باشد و در این نیز قصاص
نیست هرچند عمدا کرده باشد و دیتش بنا بر مشهور پانزده شتر است
و بعضی بیست شتر گفته اند هشتم مأمومه است که بام الدماغ رسیده باشد
یعنی پرده که مغز سر در میان آنست اما آن پرده شکافته نشده باشد و در آن
ثلث دیت آدمیست و در بعضی روایات و کلام اکثر فقها سی و سه شتر وارد
شده است با آنکه ثلث سی و سه شتر و ثلثی می باید باشد پس یا ثلث بر سبیل
تخمین وارد شده است یا لفظ ثلث بعد از سی و سه مراد است یا از روات
افتاده است نهم دامغه است که خریطه که دماغ در میان آنست آن نیز
دریده باشد و با اینحال زنده ماندن بسیار بعید است و باین سبب اکثر

علما دیت

علما دیت آنرا ذکر نکرده اند و اگر زنده بماند بعضی گفته اند ثلث دیت برای مأمومه
سیم و ارشش برای دریدن خریطه میباید داد و در مأمومه و دامغه قصاص نمیباشد
چون محل خطر است مقصد دویم در باقی احکام شجاج است و در آن چند مسئله است
اول اگر در دو جای سر جراحت موضحه بکند از برای هر یک پنج شتر می باید داد
و اگر همان شخص میان آن دو را بدرد که یکی بر متصل شوند اکثر گفته اند یک امر موضحه
میشود و پنج شتر کافیست و بعضی گفته اند پانزده شتر میباید و احتمال دارد که پانزده
شتر لازم شود و حکم سه موضحه داشته باشد و اگر دیگری این دو موضحه را یکی کند شخص
کند خلافی نیست در آنکه دو موضحه بر اول لازمست و دیت یک موضحه بر ثانی دویم اگر یک
جراحت موضحه بکند که بعضی از آن بر سر واقع شود و بعضی بر پیشانی مشهور آنست که حکم یک موضحه
دارد و پنج شتر کافیست سیم آنچه احکامی که در سر مذکور شد اگر در رو واقع شوند با
حکم سر دارد و دیتش همان دیتهاست که مذکور شد و اگر مثل آن بر بدن واقع شود همان
مقدار را نسبت بدیت آن عضو حساب میکنند مثل آنکه موضحه که در سر واقع شود پنج شتر
سیه هند و سر و دیتش مساوی کل دیت آدمیست زیرا که بجدا شدن آن حیات باقی نمیماند

دیت سر

و دیت کل آدمی هرگاه صد شتر باشد پنج شتر نسبت بآن نصف عشر است یعنی پنج
یک پس اگر موضحه در یک دست واقع شود دیت یک دست نصف دیت انسان است
پس نصف عشر آن که نصف پنج شتر باشد در آن خواهد بود چنین گفته‌اند اکثر فقها و از
کتاب ظریف در بعضی تفاصیل دیگر ظاهر میشود چهارم ظاهر کلام فقها آنست که این دیتها
که بشتر وارد شده است اگر دیت را از اجناس دیگر دهند بهمان نسبت بدهند
مثل آنکه در جایی که ده شتر وارد شده است ده شتر نسبت بصد شتر که دیت کل است
ده یک است پس اگر از طلا دهند ده یک هزار دینار را خواهند داد که صد اشرفی
باشد و اگر از نقره دهند ده یک ده هزار درهم را بدهند که هزار درهم باشد
و همچنین از سایر اجناس و احوط آنست که چون در خصوص این دیات شتر و دینار
وارد شده است از جنس شتر و دینار بدهند مقصد سیم در احکام سایر جراحات
بدنست و در آن چند فایده است اول جراحتی که باندرون شکم آدمی برسد از
هر جهت که باشد اگرچه از گودال گردن باشد و او بمیرد در آن ثلث دیت
آن شخص است و در آن قصاص نمیباشد و اگر جراحتی در عضوی کند و بعد از آن بجوف

داخل شود

داخل شود دیت آن جراحت و دیت جایفه هر دو را می باید بدهد مثل آنکه خنجری بر
دوش کسی بزند و داخل شکم او شود هم دیت جراحت دوش را می باید بدهد و هم
ثلث دیت برای آنکه داخل جوف او شده است دویم اگر کسی کاردی یا خنجری زد که از پشت
باندرون شکم او داخل شد پس دیگری آمد و کاردی یا غیر آن بهمان سوراخ فرو
برد و جراحت زیاد نشد شخص اول دیت جایفه را باید بدهد و در ثلث چیزی نیست ولیکن
حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر چنانچه نبرده دویم اندرون جراحت را شق کرد و بیرون
بحال خود ماند یا بیرون را شق کرد و اندرون بحال خود ماند ارش بدهد و اگر
اندرون و بیرون هر دو را شق کرد یک دیت جایفه دیگر دویم را میباید بدهد سیم
اگر کسی حربه بزند و شکم او را بشکافد و دیگری احشای اندرونش را بیرون آورد گفته‌اند
قاتل دویم است چهارم اگر حربه بر سینه کسی بزند که از پشتش بیرون رود اکثر گفته‌اند
دو جایفه است و دو ثلث دیت باید داد و بعضی گفته‌اند یک جایفه است پنجم جمعی از فقها
قایل شده‌اند موافق کتاب ظریف که هر که حربه بزند بر اطراف مردی که از طرف دیگر بدر
رود صد دینار طلا میباید بدهد و ظاهر آنست که مراد با اطراف دستها و پاها باشد

مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند بعضوی که در آن تمام دیت باشد یا نصف
دیت زیرا که اگر ناقص در یک بند انگشت باشد صد دینار چند برابر دیت آن میشود و در
کتاب ظرایف تفاصیل دیگر در این باب هست که اکثر متعرض آنها نشده اند و باین عبارت
مجمل تمسک شده اند **ششم** در کتاب ظرایف مذکور است که اگر سوراخی در قصبه یعنی یک طرف
رخساره بهم رسد که اندرون دهان نماید دیتش صد دینار است و اگر دوا کنند و برطرف
شود اما اثر قبحی بماند پنجاه دینار است و اگر بهر دو طرف باشد و اثرش بماند صد دینار است
و اگر تیری بزند که در استخوان بنشیند و از زیر چانه بیرون آید دیتش صد و پنجاه دینار است
و اگر سوراخ کند و بیرون رود صد دینار است و اگر جراحتی در رخساره بهم رسد و اثرش
بماند دیتش ده دینار است **هفتم** در روایت معتبری وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین ع
حکم میفرمود در سیلی که کسی بر روی کسی بزند و جای آن سیاه شود دیتش شش دینار بدهند و اگر سبز شود
سه دینار بدهند و اگر سرخ شود یک دینار و نیم بدهند و اکثر موافق این روایت قایل شده اند
و بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند و اکثر گفته اند که در جراحتی که اثرش همیشه بماند
و گفته اند اگر ضرب در بدن ورم شود دیتش نصف دیت روست چنانچه ابن بابویه رحمه الله

در من لا یحضره الفقیه بهمین روایت ذکر کرده است **هشتم** در هر عضوی که دیت مقرری
داشته باشد اگر آن عضو را شل کند دو ثلث دیت آن عضو را باید داد و اگر عضو شل را
قطع کند ثلث دیت عضو را باید داد چنانچه گذشت **نهم** مذکور شد که دیت مرد و زن در اعضا
و جراح مساویند تا به ثلث دیت مرد برسد پس دیت اعضای زن نصف دیت اعضای
مرد میشود خواه آنکه جنایت کرده است مرد باشد و خواه زن و همچنین قصاص میکنند مرد را برای
اعضای زن بی آنکه چیزی از دیت بدهند تا ثلث پس اگر خواهند عضو مرد را بعوض عضو زن
قصاص کنند نصف دیت عضو را باید بدهند و قصاص میکنند و اگر دیت بگیرند نصف دیت مرد
میگیرند و بعضی از علما گفته اند که این حکم که تا ثلث جراحات زن و مرد یکسانست مثل جراحات
مرد است در صورتیست که جراحت کننده مرد باشد و اگر جراحت کننده زن باشد
همه جراحات بر نصف است پس در یک انگشت پنج شتر است و در دو انگشت ده شتر است
و در سه پانزده شتر است و در چهار بیست شتر است و همچنین باین نسبت بالا میرود
بخلاف آنکه جارح مرد باشد که در یک انگشت زن ده شتر است و در دو انگشت
بیست شتر و در سه انگشت سی شتر و در چهار انگشت بیست شتر **دهم** هر عضوی که در مرد مساوی

دیت مرد باشد و در زن مساوی دیت زن است مانند زبان و ذکر و دو دست و دو پا
و همچنین نصف و ثلث و هر نسبت که با دیت مرد ذکر شده در زن با دیه زن ملاحظه
خواهد شد و در کافر ذمی با دیت او و در غلام با قیمت او بشرطی که زیاده از دیت
آزاد نباشد ششم آنکه در غلام را ابر نه قیمت او را میدهند چنانچه مذکور شد و آنچه
در شرع مقدار معین ندارد که ارش میدهند آزاد در آن غلام فرض میکنند و ملاحظه میکنند
که بدون این عیب چه قیمت داشته و با این عیب چه قیمت دارد این تفاوت را از دیت
آزاد میگیرند **فصل ششم** در جنایاتی که بر جنین واقع شود یعنی طفلی که در رحم باشد
یا بر میتی واقع شود و در آن چند بحث است **اول** مشهور میان علما آنست که دیت
جنین آزاد مسلمان بعد از آنکه خلقتش تمام شده باشد و هنوز روح در آن دمیده نشده
باشد صد دینار است و مشهور آنست که فرقی نیست میان دختر و پسر و بعضی گفته‌اند
در پسر صد دینار است و در دختر پنجاه دینار و خالی از قوتی نیست و ابن جنید
قائل شده است که دیت جنین مسلمان یا غلام است یا کنیزی که قیمت هر یک نصف عشر
دیت باشد و این موافق مذهب عامه است و اول اصح است و اگر کافر ذمی باشد

جنین او

جنین او دیتش عشر دیت پدر اوست که موافق مشهور هشتاد درهم است و در روایتی
وارد شده است که عشر دیت مادر اوست که چهل درهم باشد و بنا بر قول ثانی
ممکن است حمل روایت بر آنکه جنین دختر باشد و مشهور میان علما آنست که دیت
جنین بنده عشر قیمت مادر اوست و بعضی گفته‌اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر است
و اگر انثی باشد عشر قیمت مادر است و بعضی گفته‌اند که اگر زنده زاید و بمیرد عشر
قیمت مادر است و اگر مرده بیفتد نصف عشر قیمت مادر است **دویم** هرگاه روح
در جنین دمیده شده باشد و بسبب جنایت بمیرد و معلوم شود که حیات داشته است
و بسبب جنایت مرده است در این صورت دیت کامل لازم میشود برای پسر و نصف
آن برای دختر و اگر بعنوان آنکه مباشرت کرده باشد کفاره نیز لازم میشود **سیم**
هرگاه پیش از تمام شدن خلقت سقط میشود از بعضی گفته‌اند غلامی میدهد یا کنیزی و بعضی
تعیین قیمت به پنجاه دینار کرده‌اند و مشهور میان علما آنست که مراتب مختلفه دارد
اول آنکه اگر کسی در اثنای جماع کسی را بترساند که آب منی بیرون فرج ریخته شود
ده دینار میدهد و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و بسبب انداختن آن شود

مانند آب بینی غلیظ پس در رحم چهل روز میماند تا علقه میشود گفت صفت علقه کدام است
فرمود که پاره خون بسته است مانند خونی که از محجمه حجام بدر می آید پس چهل روز دیگر
میماند تا مضغه میشود گفت صفت مضغه چیست که توان شناخت فرمود که پاره خون
سرخیست که در میان آن رگهای سبز هست بعد از آن استخوان میشود پرسید که صفت
استخوان چیست فرمود که بعد از آنکه آن استخوان شد چشم و گوش بهم میرساند و اعضا
و جوارحش ترتیب می یابد پس دیت جنین تمام میشود و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع
منقولست که یونس شیبانی پرسید که اگر در نطفه یک قطره خون بهم رسد حضرت فرمود
که عشر نطفه زیاده میشود و دیت بیست و دو دینار میشود و اگر دو قطره بهم رسد بیست و چهار دینار
و اگر سه قطره بهم رسد بیست و شش دینار و اگر چهار قطره بهم رسد بیست و هشت دینار و اگر پنج
قطره بهم رسد سی دینار و بهمین نسبت بالا میرود تا همه علقه شود پس دیت آن چهل دینار است
و بعد از علقه اگر یک لکه از گوشت در آن بهم رسد دو دو دینار دیت بالا میرود و همچنین
دو دینار زیاده میشود تا همه گوشت میشود و دیت آن شصت دینار است تا آنکه [illegible]
استخوان در آن بهم رسد و زیاد میشود تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن هشتاد

بیست دینار رسیده و اگر علقه شده باشد یعنی پارچه خون بسته چهل دینار رسیده
و اگر مضغه شده باشد یعنی پارچه گوشتی شصت دینار رسیده و اگر استخوان شده باشد
هشتاد دینار رسیده و اگر گوشت بر روی استخوان روییده و خلقش تمام شده باشد
صد دینار رسیده چنانچه گذشت و شیخ طوسی رضی الله عنه گفته است در مابین هر مرتبه تا مرتبه
دیگر بان نسبت حساب میکنند و ابن ادریس رحمه الله تفسیر کلام او باین نحو کرده است که بیست روز
نطفه است و بیست روز علقه و بیست روز مضغه و بیست روز عظام و هر روز یک دینار
زیاد میشود و بحث کرده اند بر او که این تفسیر مخالف احادیث معتبره است چنانچه در
حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردی زنی را میزند
و نطفه می اندازد فرمود که بیست دینار بر او لازم است گفت میزند او را و علقه می اندازد
فرمود که بر او چهل دینار لازم است گفت او را میزند و مضغه می اندازد فرمود که شصت
دینار بر او لازم است گفت میزند او را و چیزی می اندازد که استخوان در و بهم رسیده
فرمود که بر او دیت کامل است یعنی دیت جنین و فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
جنین حکم کرده است گفت صفت نطفه کدام است که توان شناخت فرمود که نطفه سفید است

مانند

دینار است و همچنین تا گوشت و پوست بآن میرود چون پنجاه شد روح در آن
میدمد و شرح احادیث و تفصیل خلقت انسان و تشریح آن انفصلا در کتاب سما
و عالم ذکر کرده ام **چهارم** اگر زنی را بکشد و در شکم او فرزندی باشد و او هم کشته شود
و نداند که پسر بوده است یا دختر مشهور میان علما موافق احادیث معتبره آنست
که دیت زن را میدهد و از برای طفل نصف دیت مرد و نصف دیت زن میدهد و
بعضی گفته اند قرعه می اندازند اگر اسم پسر برآید دیت پسر میدهد و اگر باسم دختر
برآید دیت دختر **پنجم** اگر کسی زنی آزادی داشته باشد و بدون رخصت او
در وقت جماع منی را عزل کند و در بیرون فرج بریزد بعضی گفته اند واجب که ده
اشرفی دیت نطفه را بزن بدهد و اکثر حمل بر استحباب کرده اند **ششم** اگر کسی جنایتی
بکند و طفل زنده بیفتد و بعد از آن کسی او را بکشد گفته اند اگر حیات مستقره
داشته که مدتی تعیش تواند کرد قاتل دویم است و بر او دیت است اما حاکم
شرع اول را تعزیر میکند و اگر حیوة مستقره نداشته و در کار مردن بوده دیت بر اول
و دویم را تعزیر میکنند و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بود یا مرده

و او پیش را بریده باشد قصاص ساقط میشود و دیت بر همین ترتیب را میدهد چنانچه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **هفتم** دیت جراحتها که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او
حساب میکنند پس اگر ضربی بر شکم زنی زنند و دست و پای طفل ساقط شود و اگر زن بمیرد دیت زن
و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر نمیرد دیت جنین که پنجاه دینار است میدهد
و اگر اول دست بیفتد و بعد از آن جنین بیفتد دیت جنین را میدهد و دیت دست
ساقط میشود و اگر زنده بیفتد و بمیرد دیت انسان کامل میدهد و دیت دست ساقط
میشود و اگر زنده بماند دیت دست را میدهد **هشتم** کسی که سر میت مسلمان آزادی را قطع کند
حکم جنین دارد و دیت او صد دینار است و این دیت مال وارث نیست بلکه صرف میکنند
در حج و وجوه بر و خیرات و صدقات برای میت نه خلاف که اگر قرض داشته باشد
واجب است که قرضش را بدهند از این دیت یا نه و اکثر گفته اند که میتوان داد و بعضی گفته اند
داخل بیت المال مسلمانان میکنند و ابن بابویه رحمه الله قایل شده است که اگر در حال حیوة
او اراده کشتن او داشته و بعد از فوت سر او را بریده یا کاری کرده که اگر زنده میبود
بآن جنایت میمرد دیت کامل انسان میدهد و اگر این اراده نداشته صد دینار میدهد

و گفته‌اند که جراحتها که بر او واقع شود نسبت به صد دینار حساب می‌کنند مثل آنکه اگر یک دست مرده را
ببرد پنجاه دینار رسیده بود و اگر موضحه در سرش بکند پنج دینار رسیده بود و اگر گفته‌اند مرد و زن
و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارد و اگر سر غلامی را ببرد عشر قیمت او را رسیده بود
و اگر سر ذمی را ببرد بعضی گفته‌اند عشر دیت ذمی را رسیده بود و بعضی گفته‌اند دیت ندارد و خالی
از قوتی نیست و اگر جنایت به خطا واقع شود خلاف است که دیت در مال او است یا بر عاقله
و بعضی متأخرین احتمال داده‌اند که در اصل دیت نباشد در خطا چنانچه ظاهر روایت
حسین بن خالد است که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که اگر شخصی برای میتی گودالی
حفر کند که او را در آن غسل دهد پس بر سرش گردش آید و پس از دستش بغلطد و بر شکمش میت آید
و شکافته شود چه چیز بر او لازم است فرمود که هرگاه چنین باشد خطا خواهد بود و کفاره آن
بنده آزاد کردن است یا دو ماه پیاپی روزه داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن
هر مسکین به قدر مدی که قریب باشد به بعضی از تقدیرات به چهار یک من کهنه باشد و در
حدیث حسنی وارد شده است که بریدن سر مرده بدتر است از بریدن سر زنده و در
حدیث دیگر پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از کسی که استخوان مرده را بشکند فرمود

که حرمت

که حرمتش بعد از مردن زیاده از حرمت اوست در زندگی **فصل هشتم** در بیان عاقله است
که دیت خطا بر او لازم است و احکام آن و در آن چند مقصد است **اول** در بیان عاقله
بدانکه چون در باب قتل در جاهلیت تعصب بسیار می‌کرده‌اند و خویشان و قبیله و عشیره
قاتل حمایت می‌کرده‌اند شارع در باب قتل خطا که قاتل را در آن تقصیری نیست مقرر فرموده
است که بر آنها قسمت کنند که هم باعث قلت حمایت ایشان شود و هم کار بر قاتل آسان
شود و چون تقصیری نداشته و حکمتهای جناب مقدس الهی در هر حکم بسیار است
که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصر است و عاقله کسی را می‌گویند که متحمل دیت از جانب
صاحب جنایت می‌شود و آن چهار طایفه‌اند **اول** خویشان صاحب جنایت **دوم**
کسی که او را آزاد کرده باشد **سیم** کسی که ضامن جریره او یعنی جنایت او شده باشد
زیرا که متعارف بوده است که دو کس که وارثی نداشته‌اند با یکدیگر قرار می‌کرده‌اند
که هر یک که جنایت خطایی بکند دیگری دیت او را بدهد و هر یک که پیشتر بمیرد دیگری وارث ترکه‌اش
او باشد چنین کسی اگر جنایت خطایی بکند ضامن جریره دیت او را بدهد **چهارم**
امام زمان است علیه السلام که اگر هیچیک از اینها نباشد امام دیت او را بدهد

واگر پسر دمیراث او نیز از امام علیه السلام است اما اقارب که عاقله‌اند خلافست
که چه جماعتند و مشهور میان علما آنست که عاقله عصبه قاتلند یعنی مردانی که قرابت
ایشان نسبت بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر تنها یا از جانب
مادر تنها مانند برادران و اولاد ایشان و عموها و اولاد ایشان خواه وارث
قاتل باشند که اگر پسر دانها میراث برند خواه نه و خلافست که پدر و جد پدری و اولاد
ذکور در عصبه داخلند یا نه و اکثر متاخرین قایلند که داخلند و بعضی گفته‌اند هر که از
دیت قاتل اگر کشته شود میراث می برد عاقله اوست و این قول ضعیف است
و بعضی گفته‌اند عصبه و عاقله آنهایند که مستحق میراث قاتلند از وارثان نزدیک که در
قرآن برای ایشان حصه از میراث مقرر شده مانند پدر و مادر و فرزند و اگر
آنها نباشند سایر اقارب قاتل میبرند از مردان عاقل بالغ خواه از جانب
پدر خویش باشند و خواه از جانب مادر و اگر از هر دو صنف باشند دو ثلث
دیت را بر خویشان پدری قسمت میکنند و یک ثلث را بر خویشان مادری و متمسک
شده‌اند در این قول بروایتی که سلمة بن کهیل از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت

کرده اند

کرده‌اند و اگر آن روایت را ضعیف میشمارند و مشکل است زیرا که اگر خویشان متعدد باشند
دیت را از همه شهرها ن او میگیرند و این مخالف مذهب شیعه است و موافق مذهب عامه است
لهذا اکثر عمل باین روایت نکرده‌اند و مسئله در غایت اشکالست و این احکام را از احادیث
معتبره این باب استنباط کردن مشکلست و مشهور آنست که مذکور شد و از
بعضی روایات معتبره ظاهر میشود که عاقله وارثند ذکور بالغ عاقلند **دویم** در صفات
عاقله است گفته‌اند شرط است که ذکور باشند زن عاقله نمی‌باشد و شرط است که بالغ
و عاقل باشند نابالغ و دیوانه عاقله نیستند و شرط است که غنی قادر بر دیت باشند
پس بر فقیر دیت لازم نمیشود و غنی و فقیر بودن در وقتی که سال تمام میشود و وقت
دادن میشود اعتبار دارد **سیم** در مقدار آن دیتی است که عاقله متحمل میشود جمعی از علما
اعتقاد آنست که عاقله هر دیت خطایی را متحمل میشود خواه زیاد و خواه کم و جمعی گفته‌اند
تا همه دیت موضحه نرسیده است که نصف عشر دیت باشد جارح خود میدهد و بقدر
دیت موضحه و زیاده را عاقله میدهد **چهارم** آنکه عاقله میده بر جرح نمیکنند که از جانی
بگیرد و قولیست که رجوع میکنند و آن ضعیف است **پنجم** در بیان کیفیت تقسیط دیت

بر یک قدر جهت و در آن چند مسئله است **اول** آنکه خلافست که آیا قدری معین دارد که بر هر کس
چند حواله کنند یا نه بعضی گفته‌اند از غنی دو قیراط میگیرند که نصف دینار باشد و از فقیر
یعنی کسی که در عرف او را غنی و مالدار نگویند و قادر بر ادا باشد پنج قیراط میگیرند
که ربع اشرفی باشد زیرا که هر دیناری بیست قیراط است و بعضی گفته‌اند قدر معینی ندارد
بلکه حاکم شرع بحسب احوال آن جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب بیند
حواله میکند **دویم** خلافست که آیا ترتیبی در میان آن جماعت هست در حواله کردن
یا نه بعضی گفته‌اند نزدیک و دور همه حواله میکنند بیک نسبت و اکثر علما قایل
شده‌اند با آنکه نزدیکتر را مقدم میدارند و اگر وفا نکند بر دورتر حواله میکنند پس بنا
بر قولی که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند اول با ایشان ابتدا
میکنند بعد از ایشان برادران و بنا بر قول دیگر اول از برادران میگیرند اگر
وفا نکند از اولاد ذکور ایشان میگیرند پس از عموها پس از پسران عموها پس از عموهای
پدر پس از پسران ایشان پس از عموهای جد پس از اولاد ذکور ایشان
و همچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام شوند و اگر باز باقی مانده است آزاد کننده

او میگیرند اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا جارح پس از خویشان پدری آزاد
کننده بترتیبی که سابق مذکور شد پس آزاد کننده آزاد کننده پس خویشان
پدری او بترتیب سابق پس آزاد کننده پدر جانی پس خویشان پدری او پس
آزاد کننده آزاد کننده پدر او پس اقارب پدری او و در همه مراتب اقرب
مقدم است بر ابعد و اگر نزدیکتر وفا نکند بدورتر تعدی میکنند و بعضی گفته‌اند
خویشان پدر و مادری مقدم‌اند بر خویشان پدری تنها و اکثر در این مقام
اعتبار نکرده‌اند و میباید که معلوم شود که عاقله مراتب عرفی میت دارد
بمحض آنکه از قبیله او باشد کافی نیست و اگر اینها همه که مذکور شد وفا
نکنند بعضی گفته‌اند زیادتی را از امام علیه السلام میگیرند و خلافست که آنحضرت
از مال خود میدهد یا از بیت المال مسلمانان و اکثر گفته‌اند که از مال خود میدهد
و تحقیق این مسئله بر صورتی ندارد و بعضی گفته‌اند اگر عاقله نباشند یا عاجز باشند
از دادن دیت مطلقا یا بعضی از مال جنایت کننده میگیرند و الا از امام علیه السلام
میگیرند و اکثر گفته‌اند مطلقا رجوع بجانی نمیشود و بالجمله ایشان از امام یا از بیت المال

مسلمانان نمیگیرد سیم اگر عاقله زیاده از دیت باشند بعضی آن قدر تقریر که مذکور شد
بنا بر یک قول یا آنچه حاکم شرع مصلحت داند بنا بر قول دیگر بر جماعتی که تقسیط کرده شده
عاقله زیاده از آن باشد بعضی گفته اند همان مقدار را بر همه توزیع میکنند و بعضی گفته اند
امام یا حاکم شرع بعضی را اگر مصلحت بیند تعیین میکند که بدهند و اگر بعضی از عاقله غایب
باشند مشهور آنست که حصه آنها را بر حاضران قسمت نمیکنند بلکه انتظار میکشند که
آنها حاضر شوند یا می نویسند بحاکم شرع که در آن بلد است از ایشان بگیرد چهارم
چون سابقا مذکور شد که دیت خطا را خواه قتل و خواه غیر قتل در عرض سه سال
میگیرند گفته اند ابتدای مدت سه سال در قتل وقت مردن آن مقتول است و در جراحتی
که سرایت نکرده باشد از وقت جراحت است و اگر جراحتی باشد که سرایت
کند مثل آنکه انگشتش را برید و سرایت کرد و مجموع کف را ... بیند و خلافست
که ابتدای سال آنها را از چه وقت حساب میکنند بعضی گفته اند از وقتی حساب میکنند
که آن جراحت مندمل شود و زخمش برطرف شود و بعضی گفته اند از وقتی که اتفاق جنایت
میکنند که هنوز مندمل نشده باشد و اول اشهر است ششم از مقاصد سابقه

بیان

در بیان ثبوت جنایت است بر عاقله و آن بگواه ثابت میشود یا باقرار عاقله و مشهور
آنست که بعقد بر عاقله چیزی ثابت نمیشود بلکه دیت بر مال جانی لازم میشود هرچند
خطای محض باشد و همچنین اگر قاتل اقرار کند بقتل خطا یا جانی اقرار کند بجنایت
خطا دیت بر خود او لازم میشود نه بر جماعت عاقله و اگر قتل عمد را از دیت صلح کنند بر عاقله
چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد اگر قاتل بگریزد در روایتی وارد شده است که دیت
از مال او میگیرند و اگر مالی نداشته باشد از اقربا او میگیرند الاقرب فالاقرب و بعضی
از علما بجمیع این روایت عمل کرده اند و اکثر بجزو اول قایل شده اند بجزو ثانی چنانچه
سابقا مذکور شد و در قتل شبه عمد نیز بعضی قایل شده اند که اگر بگریزد یا بمیرد
و مالی نداشته باشد از اقربا او میگیرند و اگر آنها نباشند از بیت المال میدهند
هفتم اگر کسی خود را بخطا بکشد دیت بر عاقله نیست و بعضی از سنیان قایل شده اند
که دیتش بر عاقله است هشتم در حدیث صحیح وارد شده است که اهل ذمه یعنی کافران
که جزیه میدهند عاقله یکدیگر نیستند در جنایتی که میکنند خواه قتل باشد و خواه جراحت
بلکه دیت را از مال جنایت کننده میگیرند و اگر مال نداشته باشند امام علیه السلام

میدهد دیت ایشانرا زیرا که ایشان جز به بامام میدهند مانند غلامی که
مقرری باقای خود دهد و ایشان غلامان امامند و هر یک از ایشان
که مسلمان شود آزاد میشود و علما باین روایت عمل کرده اند نهم اگر پدر فرزند خود را
بعمد بکشد دیت را باوارثان دیگر میدهد و خود بهره از آن و غیر آن نمی برد
و اگر وارث دیگر نباشد از امام علیه السلام خواهد بود و اگر فرزند خود را
بخطا یا شبه عمد کشته باشد بعضی گفته اند مطلقا میراث نمیبرد و بعضی گفته اند
مطلقا میراث میبرد و بعضی گفته اند از دیت نمیبرد و از غیر دیت می برد و اگر وارثی
بغیر از عاقله نباشد بنابر آنکه پدر میراث ببرد دیت ساقط خواهد
شد و اگر گویند که می برد آیا از عاقله میگیرد خلافست و اگر گفته اند
نمیگیرد دهم عاقله دیت نفس و جراحات انسان را ضامن است و ضامن
نیست جنایت غلام کسی را اگر جنایت بر کسی کند از روی خطا یا جنایت
حیوان خویش او را اگر بر کسی بکند یا جنایتی که خویش او بر حیوان کسی یا مال
کسی از روی خطا بکند فصل ششم در بیان کفاره اقسام قتل است

و محل بحث

در قتل عمد کفاره جمع واجبست که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی
روزه بدارد و شصت مسکین را طعام بدهد هر یک را یک مد یا دو مد علی الخلاف
و مدی را اگر صد درم کهنه بگیرند ظاهرا خوبست و مشهور آنست که این کفاره
وقتی واجب میشود که خود بنفسه قاتل شده باشد نه آنکه آمر یا سبب باشد
و کفاره بقتل مسلمان ثابت میشود خواه مقتول طفل باشد و خواه
بالغ و خواه دیوانه باشد و خواه عاقل و خواه زن باشد و خواه مرد و
خواه مملوک قاتل باشد یا مملوک دیگری یا آزاد و مشهور آنست که در کشتن
کافر هر چند در امان باشد کفاره واجب نمیشود و اگر در قتل عمد او را بکشند
یا آنکه عفو کنند یا دیت بگیرند یا ثابت نشود و شک نیست که کفاره واجب میشود
و اگر او را قصاص کنند اکثر گفته اند باز کفاره واجبست که از مال او بدهند
حتی روزه را از مال او استیجار نمایند و بعضی گفته اند هرگاه قصاص کنند
کفاره ساقط است و کفاره قتل شبه عمد و خطا کفاره مرتبه است اگر قادر
است بنده آزاد میکند و اگر عاجز است از بنده آزاد کردن دو ماه متوالی

روزه متوالیاً بدارد و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را اطعام میدهد
و اگر مسلمانی مسلمانی را در دار الحرب و بلاد کفار بکشد بگمان آنکه کافر است
کفاره قتل خطا واجبست و قصاص البته نیست اما در وجوب دیت خلافست
بعضی گفته‌اند مطلقا دیت نیست و بعضی گفته‌اند اگر اسیر بوده است در دست
کفار دیت واجبست و اگر باختیار خود میان ایشان رفته واجب نیست
و احوط آنست که مطلقا دیت بدهند و بعضی گفته‌اند اگر در وقت جنگ کشته شود
دیت را از بیت المال بدهند و اگر نفر شریک در قتل کسی باشند هر یک
چند صح
کفاره تمام لازم است و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد خلافست که کفاره بر او
واجبست یا نه اکثر گفته‌اند واجبست و عتق و اطعام را از مال او بیرون میکنند
و روزه را بعد از بلوغ و عقل خود میگیرد و اگر پیشتر بمیرد گفته‌اند از
مالش اجرت روزه را میدهند و بعضی گفته‌اند کفاره از ایشان ساقط است
و اگر جنینی را که در رحم باشد سقط کند اگر روح در او دمیده شده کفاره
واجبست و الا واجب نیست و احکام خصال کفاره را در رساله کفارات

ذکر کرده‌ام

ذکر کرده‌ام **فصل نهم** در احکام جنایت حیواناتست و در آن چند بحث است
بحث اول در کشتن حیوانات حلال گوشت است اگر حیوان حلال گوشتی را
ذبح کند بی اذن مالک اکثر گفته‌اند که تفاوت قیمت زنده و کشته بر او لازم است
و بعضی گفته‌اند مالک میتواند گفت که این کشته را بردار و قیمت حیوان زنده را
بده و اگر او را بغیر ذبح تلف کند که آن میته شود باید قیمت او را در وقت
کشتن بدهد و اگر بعضی از اجزا باشد که از آن منتفع توان شد مانند پشم
و مو و کرک و پر آنها از مالک است و قیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون میکنند
بحث دویم در کشتن حیوانیست که حلال گوشت نباشد اما قابل تذکیه باشد
مانند شیر و ببر و پلنگ و یوز اگر یکی از آنها را ذبح کند آنچه مشهور است
که تفاوت قیمت کشته و زنده را میدهد و اگر بنحو دیگر تلف کند
قیمت را و اگر بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد از قیمت اسقاط
میدهد صح
میکنند مانند فیل که دندان و استخوانش قیمت دارد و اگر در قسم اول و در این
قسم جنایت بر عضوی از اعضای حیوان واقع شود مثل آنکه چشمش را

کور کند یا پایش را بشکند و اکثر گفته اند ارش میدهد و بعضی تفاوت
قیمت صحیح و معیوب و بعضی گفته اند مانند آدمی آنچه در حیوان دو تا ست
بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد و بقطع هر یک نصف قیمت مانند چشمها
و دستها و پاها و گوشها و در احادیث معتبره وارد شده است
که اگر کسی یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آن را میدهد و بعضی از قدما
قایل شده اند و خالی از قوتی نیست بحث سیم در کشتن حیوانات است
که قابل تذکیه نیستند مانند سگ و خوک سگ اگر قیمتی نباشد
و ملک کسی نمیشود و بکشتن آن چیزی لازم نمیشود و دیگر چهار سگ اول
سگ شکاری که تعلیم شکار کرده باشند و بعضی گفته اند قابل تعلیم بوده
باشد و خلافست که مخصوص سگ سلوقی است یا شامل هر سگی
که تعلیم شکار کرده باشند هست و سلوقی گفته اند منسوبست بسلوق
که قریه ایست از قریهای یمن و دور نیست که سگ تازی باشد و اکثر
گفته اند خصوصیتی بسلوقی ندارد و در دیت آن خلافست و مشهور آنست

که چهل درهم

که چهل درهم است که موافق زر ده دانگی قدیم دو هزار و پانصد و بیست
دینار است و بعضی گفته اند اگر قیمتش کمتر از این باشد قیمتش را میدهند و بعضی
مطلقا بقیمت قایل شده اند و بعضی احتمال داده اند که برای سگ سلوقی
چهل درهم باشد و برای سگهای دیگر قیمت دویم سگ گله است
و در دیت آن نیز خلافست اکثر یک گوسفند گفته اند و بعضی بیست
درهم گفته اند که یکهزار و دویست و شصت دینار باشد زر قدیم
و بعضی بقیمت قایل شده اند سیم سگی است که حراست باغ میکند
و اکثر بیست درهم گفته اند دیت آن را و بعضی قیمت گفته اند و ثانی اظهر است
چهارم سگ زراعت است و اکثر گفته اند دیت آن یک قفیز گندم است
و در روایت دیگر جریب گندم وارد شده است و جریب چهار
قفیز است و بعضی قیمت گفته اند و بعضی گفته اند دیت سگی که حراست خیمه یا خانه
میکند یک زنبیل خاک است و بعضی گفته اند این کنایه از آنست که دیت ندارد
بحث چهارم اگر کسی خوکی از ذمی بکشد که پنهان در خانه خود نگاه داشته باشد

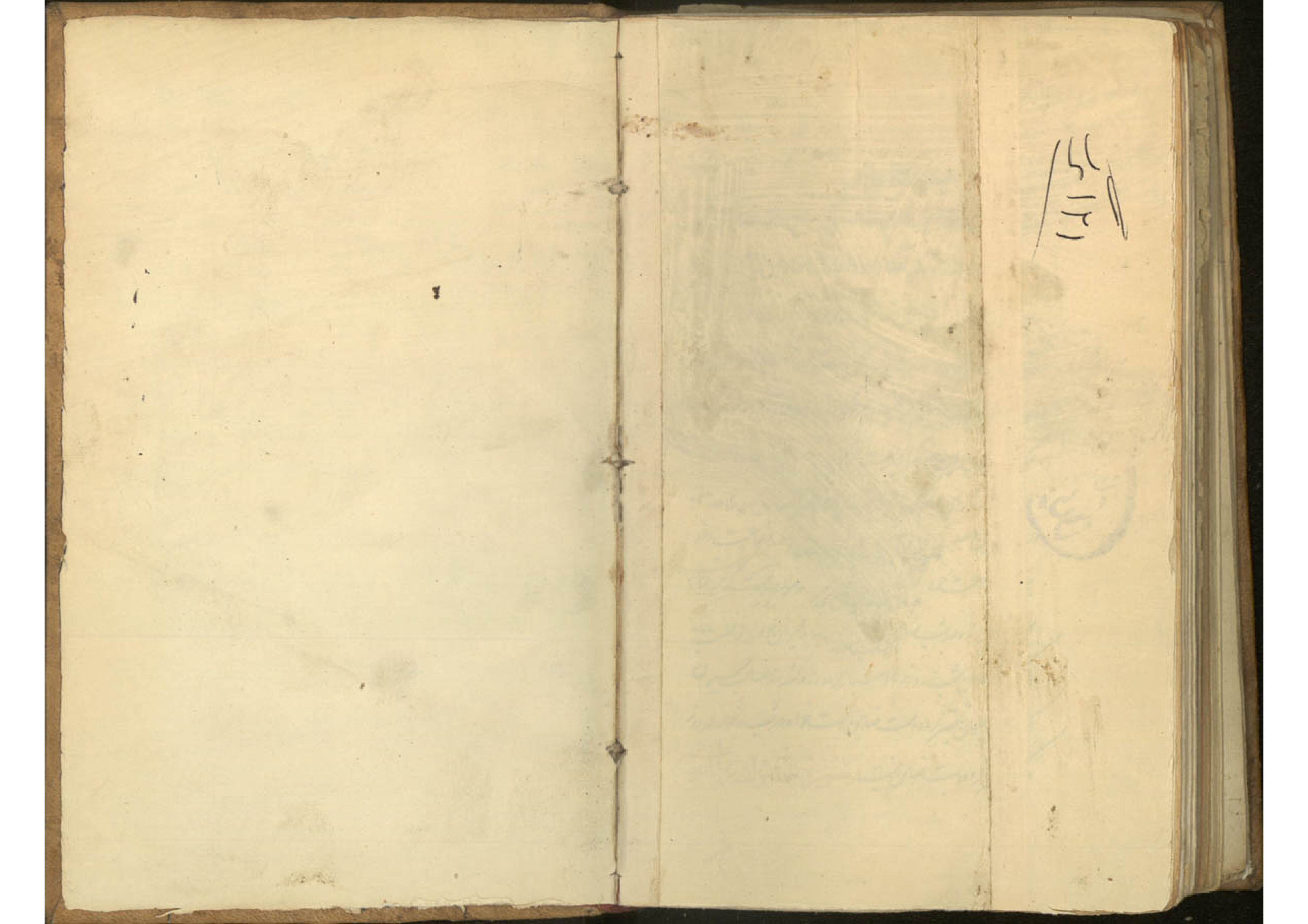
قیمت آن را بدهد آن قیمتی که ایشان در میان خود بر آن معامله میکنند
و همچنین اگر شراب یا آلات لهو که حلال میدانند پنهان داشته باشند
و مسلمانی تلف کند قیمت آن را از ذمیها که حلال میدانند بدهد و اگر
علانیه اظهار کنند چون خلاف شرط ذمه است اگر بشکند یا تلف کند
مسلمان چیزی بر او لازم نمیشود **پنجم** مشهور میان فقهای علما آنست
که حیوانات اگر بچرا میفرستند اگر در شب جنایتی بر زراعت کسی یا باغ کسی
بکنند صاحب حیوان ضامن است و اگر در روز جنایتی بکنند ضامن نیست
و در روایتی درین باب وارد شده است که صاحب زراعت روز
میباید زراعت خود را محافظت کند برای آنکه ضرور است که حیوانات
بچرا بیرون بروند و در شب صاحب حیوان میباید حیوان خود را محافظت نماید
و اکثر متاخران شب و روز را اعتبار کرده اند و گفته اند صاحب حیوان
اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده است ضامن است خواه در شب و خواه در روز
و اگر تقصیر نکرده است ضامن نیست. صورة خط مؤلف رحمة الله علیه

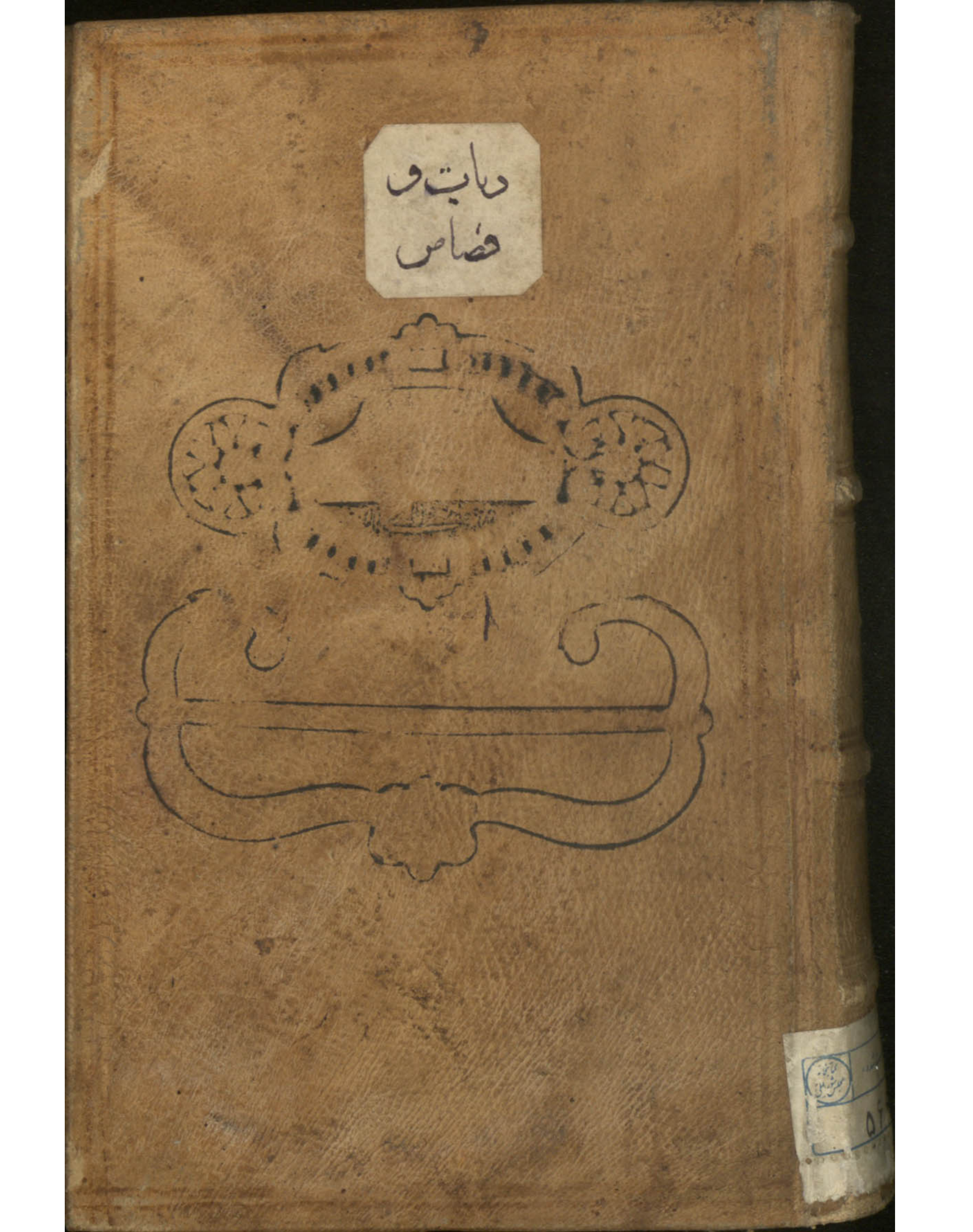
تمت

ختم شد رساله بر دست احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی در پنجم ماه جمادی
الاولی سنه اثنتی و مائه بعد الالف و چون در چند روزی بر وجه استعجال
با وفور اشغال نسخه نوشته شده و اگر منصفان روزگار بر
خطایی و زللی مطلع گردند زبان طعن نگشایند و بدون تأمل بسیار
مبادرت بجرح ننمایند و از جوانب الله سبحانه الغفور عن الخطاء
و الزلل فی القول و العمل و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة
علی سید المرسلین محمد و عترته
الاقدسین الامجدین

[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۱۹۸

۵




دیات و
قصاص